بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی التوفیق و الانعام

سپاس بی‌قیاس و ثنای بی‌منتهی حضرت مبدع حکیمی را که اراده و قدرتش که بحکم کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لاعرف خود را بجلوه در آورده در خود بتجلی مخفی که آن تجلی و مظهر اول بنص حدیث کنت انا و علی نورا
بین یدی الله مطابق روح مطهر حضرت مصطفی و مرتضی علیهما الصلوة و السلام است چنانکه در حدیث اول ما خلق الله
روحی و اول ما خلق الله نوری و اول ... فرموده صلی الله علی سیدنا محمد صاحب المقام المحمود و علی سیدنا
علی حامل لواء الحمد و ساقی الحوض دام الورود و علی آله الاصفیاء و اصحابه الاتقیاء صلوة مقرونة بالدوام و الخلود اما
بعد چنین گوید بنده فقیر حقیر خاک راه دوستان علی بن ابراهیم الملقب به ... رزقه الله احسن القول و العمل
و عصمه من التعصب و الجدل که چون مطالعه کتب کلامی کردم و سخن بعضی که در باب نبوت و امامت گفته‌اند در نظر
در آوردم دیدم که هر حدیث و آیت که در شأن حضرت مرتضی علی علیه الصلوة و السلام آمده بعضی بر غیر صحیح نام
نهاده و بعضی را بسبیل معارضه جواب داده‌اند چند حدیث را بابعد محتملات برده و چندی را دور از مقام
حمل کرده‌اند از آنجمله قاضی عضد در مواقف جمیع نصوص افضلیت مرتضی را نفی کرده گاهی بصحبت استقرار
و تقسیم دست زده و گاهی با دخال کلمهٔ کل و بعض مثبت گفته است چنانکه در مقدمه و باب اول و دوم گفته
شود لاجرم خواستم که از طریق مکابره و مباهته و رسم مجادله و مغالطه عدول جویم و از سر عدل و انصاف سخن گویم
معتمدا علی کلام رب العالمین که در کتب علماء جمهور معمولا علی ... که در مصنفات فضلاء
و جمهور در فضل امیر المؤمنین علی مذکور و مسطور است مثل کتاب المناقب که خطیب خطبا خوارزم ابو المؤید
احمد بن الموفق المکی ثم الخوارزمی رحمه الله جمع فرموده است و کتاب المناقب که ملک الحفاظ طراز المحدثین ابوبکر احمد بن
موسی ابن مردویه رحمه الله روایت کرده است و کتاب المناقب فقیه الفقهاء ابو الحسن علی بن المغازلی المالکی رحمه الله
تصنیف نموده و کتاب المسند که عالم ربانی و عامل حقانی احمد بن حنبل الشیبانی باسناد رسانیده و کتاب حلیة
الاولیاء و غیره که حافظ ابو نعیم رحمه الله روایت فرموده است و کتاب فردوس الاخبار که راویه المحدثین شیرویه بن
شهردار الدیلمی رحمه الله تالیف کرده و کتاب وسیلة المتعبدین که ابو حفص عمر بن خضر الملا رحمه الله جمع فرموده و کتاب
کفایة الطالب که ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی از دار قطنی روایت کرده و کتاب نزول القرآن که
علامه علماء محمود بن محمد الطاهر الزرندی رحمه الله ترتیب داده و از صحیح بخاری و سنن ترمذی و تفسیر ثعلبی و اسباب
نزول واحدی و کشاف زمخشری و از جوزی که عز الدین محدث حنبلی تخریج کرده است و ... و ... که
در این مختصر آورده‌ام آن را بجامع آن حدیث و مؤلف آن کتاب منسوب کرده‌ام تا هر که را در این منقولات خللی

بحث بعضی جواب ...

المتعبدین ل

ابن بطریق ل

نماید بمحافظت خود باید که نسخ مذکوره را بدست آورده رفع آن شک و ریب فرماید و حقا که اگر هر حدیثی است که در کتب اهل علم
تواتر یافته و این فضلا بر ایراد آن اتفاق کرده‌اند یقین که بحسب عقل دلیل صحت آن نقل خواهد بود اگر ناظر منصف
منصف باشند و اگر اباء و انکار نمایند بسبب ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة باشد نه از حقیقت محفوظ و در ... نقل
مطلوبست و چون پیش از این بیان آن بواسطه جهت ... بعضی معاندان جاهل و متعصب بیان غافل کتابی ترتیب داده بود از
بحر المناقب فی فضل علی بن ابی طالب نام نهاده شده و این مختصر خلاصه آن کتابست هر آینه در بحر المناقب فی فضل علی بن ابی طالب
در تتمه آن مناسب نمود و من الله ارجو ان ینفع به من نظر فیه و بین المنصفة منتجا عن التعصب و الحمیة الجاهلیة و الانفة و ثمرت
به حرافة کتب من ایده الله بالارواح القدسیة و حفت بالانوار العقلیة و الکمالات النفسیة حیاه بالعزة و الافهام
و حباه بالفراسة و الالهام خصه الله ... ان یخبر عن مغیبات المستقبل و الحاضر و یطلع علی مکنون الخواطر و
مضمون الضمایر قامع المردة قاطع العصاة و الشیاطین قالع الطغاة و المتمردین ناصر عباد الله المؤمنین مظهر کلمات
الله العلیا جاعل کلمة الذین کفروا السفلی و علی نهج و صفته بوصف نعتی الزمان و فیه ما لم یوصف فاتح فتح الممالک
فی الآفاق وارث الخلافة و السلطنة بالاستحقاق عضد السلطنة و الدولة و الدین اللهم انا نسئلک بنصر علی
بانی لا رب سواه ان توالی من والاه و تعادی من عاداه و ندعوک خاضعین ان تخصه بفضلک ... و تحرسه
بحفظک من جمیع آفاته و توفقه فی کل الامور بما یقرب الیک و تنهه عما یزلف به لدیک اللهم هذا الدعاء و منک الاجابة
و هذا الجهد و علیک التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ... مقصود ما در این رساله مختصر منحصر است در مقدمه
و دوازده باب مقدمه در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل و منزلت اهل البیت و آل عبا که مستلزم افضلیت
مرتضی است که سید آل عبا و مهتر و بهتر اهل البیت است بعد حضرت مصطفی علیهما سلام الله و سلام الملائکة الاعلی
و در آخر این مقدمه چهار تعریف است ای ولی مؤمنی از بنی هاشم با سایر صحابه مساوی نیست بقوله ... حضرت حق تعالی فان لله خمسه و للرسول
لهم ذوی القربی که خمس است مخصوص بنی هاشم و در بخاری از جبیر بن مطعم مرویست که گفت رفتم من و عثمان بن عفان رضی الله عنه
بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفتیم که یا رسول الله بنی عبد المطلب را خمس دادی و ترک ما کردی و حال
آنکه ما و بنی عبد المطلب نسبت تو بمنزله واحدیم آن حضرت فرمود که انما بنو عبد المطلب و بنو هاشم شیء واحد
یعنی بنی عبد المطلب و بنی هاشم هر دو یک چیزند و شما را با ایشان نسبت نیست پس ثابت شد بحدیث که بنی عبد المطلب
و بنی هاشم بشرف و کرامت از سایر صحابه ممتاز شده‌اند و در وسیلة المتعبدین از انس بن مالک که قال رسول الله صلی الله

مقدمه رساله

نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد يعني ما خاندانيم كه كس نشايد كه با ما هيچكس را و بنقل اين حديث اهل البيت تفضيلت بر جميع
اقرار شده اند و از فضيلت و منزلت ايشان با ديگران تميز ايشان بدين جهت و رسول خدا صدقات را بر ايشان حرام كرد مروى
كه ان الصدقة لا تحل لي و لا لاهل بيتي يعني بر من و بر اهل بيت من صدقه حلال نخواهد بود مراد از اهل بيت مراد در وسيلة المتعبدين و
كفاية الطالبين و در چهل حديث كه حافظ ابو نعيم در شان حضرت مهدى جمع كرده از ابو سعيد خدرى مرويست كه حضرت
فاطمه زهرا عليها السلام در مرض رسول الله صلعم بسبيل عيادت آمد و چون آن حضرت را ضعيف و نحيف ديد بگريست
آن حضرت حديثى مطول فرمود چنانچه در باب اول گفته شود و در آخر آن حديث اين بود كه يا فاطمه انا اهل بيت
اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الاولين و لا يدركها احد من الآخرين غيرنا نبينا خير الانبياء و هو ابوك و وصينا
خير الاوصياء و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و هو حمزة عم ابيك و منا من له جناحان يطير بهما في الجنة حيث
شاء و هو جعفر و منا سبطا هذه الامة و هما ابناك و منا مهدي هذه الامة الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم ثم ضرب على منكب
الحسين فقال من هذا مهدي هذه الامة يعني اى فاطمه ما كه اهل بيت نبوتيم هفت خصلت و منقبت داده شده ايم
كه آن خصايل داده نشده است هيچكس را از اولين و آخرين كه انبيا گذشته اند و نرسند بان خصايل هيچكس از آخرين
بجز ما خصلت اول آنكه نبى ما بهترين انبياست و او پدر توست دوم آنكه وصى ما بهترين اوصياست
و او شوهر توست سوم آنكه شهيد ما بهترين شهيدانست و او حمزه است عم پدر تو چهارم آنكه از ماست آنكسى
كه او را دو بال است همى پرد با آن دو بال در جنت هر جا كه خواهد و او جعفر طيار است پنجم ششم آنكه
از ذريت ماست دو فرزند زاده كه دو سبط امت گفته اند و ايشان هر دو پسران تواند امام حسن و امام
حسين هفتم آنكه از نسل ماست مهدى اين امت آنكه عيسى عليه السلام در عقب او نماز گذارد بعد از آن حضرت
رسالت پناه صلى الله عليه دست بر كتف امام حسين زد و فرمود كه از نسل اينست مهدى اين امت پوشيده نماند كه حافظ
ابو نعيم و صاحب كفايت شش خصلت روايت كرده اند و ذكر جعفر طيار نكرده اند و صاحب وسيله خصلت
نماز عيسى در عقب مهدى تا آخر حديث روايت نكرده است اى ولى مؤمن از اين حديث فضيلت اهل
البيت بر جميع صحابه لايح است و بر صحت از سامع و ناظر منصف و صالح است ديگر احمد بن الحسين بيهقى در كتاب
دلايل النبوة و ابن الاخضر جنابدى در كتاب معالم العترة النبوية از ابن عباس رضى الله عنهما روايت ميكنند كه
قال رسول الله صلعم ان الله تعالى خلق الخلايق قسمين فجعلني في خيرهما قسما و ذلك قوله تعالى واصحاب اليمين واصحاب

واصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين و انا من خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلني في خيرها ثلثا و ذلك
قوله تعالى واصحاب الميمنة واصحاب المشئمة والسابقون السابقون فانا من السابقين و انا خير السابقين ثم جعل الا
ثلاث قبايل فجعلني في خيرها قبيلة و ذلك قوله تعالى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقيكم فانا اتقى
ولد آدم و اكرمهم على الله و لا فخر ثم جعل القبايل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا و ذلك قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا فانا و اهل بيتي مطهرون من الذنوب ميفرمايد بدرستيكه الله تعالى خلايق را
واصحاب الشمال يعنى
دو قسم آفريده و مرا از بهترين آن دو قسم گردانيده و قول حق تعالى واصحاب اليمين يعنى اهل سعادت و اهل شقاوت
اشارت بان دو قسم است پس من از اصحاب ميمنتم بلكه من از بهترين اصحاب ميمنتم بعد از آن دو قسم را ثلث گردانيد
و مرا در ثلث بهترين نهاده و قول حق تعالى اصحاب يمين و نيك بختى و اصحاب شمال شوم و بدبختى و سابقان
كه در تقرب الله پيشى گرفته اند عبارت از آن سه گروه است پس من از سابقانم بلكه من از بهترين سابقانم
بعد از آن سه ثلث را قبيله قبيله كرد و مرا در ثلث بهترين آن قبايل آورد و از اينجاست قول حق تعالى كه جعلناكم شعوبا
و قبايل الآية يعنى شما را گروه گروه و قبيله قبيله گردانيديم تا با همديگر آشنائى دهيد بدرستيكه اكرم نزد حق تعالى
اتقى و پرهيزكارترين شماست پس من اتقى اولاد آدمم و اكرم ايشان بر حق تعالى و اين سخن را نه از سر پندار و
افتخار ميگويم بلكه از نعمت و كرامت پروردگار افتخار ميكنيم بعد از آن قبايل را خانها كرد و مرا در بهترين
آن خانها تطهير آورد و از اين اصطفا و اجتبا اخبار نما ميفرمايد قول حق تعالى كه انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا يعنى اى خاندان نبوت الله تعالى ميخواهد كه دور كند از شما آلايش نا شايست
و ناپاكيست را لاجرم من و اهل بيت من از ذنوب و گناهان پاك و مطهريم اى ولى مؤمن اگر كسى حميت
جاهليت را بر طرف نهد اين نقل اهل البيت را بر جميع صحابه تفضيل دهد و در وسيلة المتعبدين از عمر بن
الخطاب عليه اللعنة مرويست كه رسول الله صلعم فرموده انا و على و فاطمه و حسن و حسين في حظيرة القدس في قبة بيضا
و هى قبة المجد يعنى من و اين چهار مطهر مطهر در حظيرة قدسيم در گنبدى سفيد كه نام او قبة المجد است يعنى گنبدى
بزرگ و عظيم است چه معنى مجد بزرگى بود و ماجد بزرگ است و از انس بن مالك مرويست كه رسول صلعم فرموده اند كه
نحن بنو عبد المطلب سادة اهل الجنة رسول الله و حمزة سيد الشهداء و جعفر ذو الجناحين و على و فاطمة و الحسن و الحسين
يعنى ما كه فرزندان عبد المطلبيم سادات و مهتران اهل جنتيم اى ولى مؤمن از اين دو حديث فضيلت مرتضى

تا لازم آید بالکلیه این پنج مظهر مظهر محمود صفت بقیة المجید و بزرگی و دیگر آنکه هرکه در رجعت بود این بعثت مظهر سادات
و بعد ثابت شده که افضل این بعثت حضرت مصطفی و مرتضی است علیهما الصلوة والسلام و ابن مغازلی در مناقب از ابن
عباس روایت میکند که گفت سئل رسول الله صلعم عن الکلمات التی تلقی آدم من ربه فتاب علیه قال سأله بحق
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین یعنی چون حضرت حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب
علیه یعنی آدم از پروردگار خود کلماتی و تعلیم ایشان فرا گرفت تا توبه وی قبول کرد ابن عباس گوید که پرسیدند
رسول الله صلعم را که آدم به برکت و وسیله کدام کلمات مقبول التوبه شده رسول الله صلعم فرمودند که آدم به این پنج نام
را وسیله کرد و گفت خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا ازین خطا قبول توبه بنما ای ولی موفق
همین یک حدیث در فضل آل عبا و افضلیت مرتضی علی علیه السلام اگر انصاف باشد روشن و منور است و در وسیلة المتعبدین از
جابر بن عبدالله انصاری مرویست که گفت دخلت علی رسول الله صلعم و هو یمشی علی اربعة و الحسن و الحسین علی ظهره فقلت نعم الجمل
جملکما فقال صلعم و نعم الراکبان هما و ابو هما خیر منهما یعنی بخانه پیغمبر صلعم در آمدم دیدم که پیغمبر بچهار دست و پای رفت
و امام حسن و امام حسین بر پشت او سوار بودند من به ایشان گفتم چون نیکو شتری که شتر شماست پس پیغمبر صلعم فرمودند و چون نیکو دو شتر سوارند
این بنده و پدر ایشان از ایشان بهتر است مولانا روم قدس سره از اینجا می فرماید که اشتر من چه عف کند جمله عف
عف کنند ❊ عف عف عف عف کند پیش مهار یار من ❊ قول عف در کلام مولانا اشاره به آنست که امام بن بحضرت
رسالت پناه فرمودند که شترهای دیگران فریاد میکنند و ان حضرت فریاد شتر فرمودند و شیخ عطار رحمة الله علیه فرموده آواز
❊ آنکه اشتر گشت از بهر پسر ❊ او شتر آورد بیرون از حجر ❊ ای ولی موفق از این حدیث قدر و منزلت سبطین و شرف
و فضل حسن و حسین معلوم میشود چه فعل رسول الله صلعم عبث نیست هرچه کند و گوید وحی من الله باشد و با وجود فضل
و کرامت ایشان میفرماید که و ابو هما خیر منهما و در کتاب مسند احمد از زید بن ثابت مرویست که رسول الله
فرمودند انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه من در میان شما دو خلیفه خواهم گذاشتن یکی کتاب الله که حبلیست ممدود یعنی کشیده
پیمان حق و زینهار و امان خلق است کشیده از آسمان تا بزمین و یکی عترت من که اهل بیت منند و بدرستیکه این
دو خلیفه هرگز از همدیگر جدا نشوند تا آنگاه که بحوض کوثر نزد من آیند این حدیث دلیل است بر افضلیت
و استخلاف خاندان و حجت بر وجوب اطاعت و اتباع ایشان و همین حدیث در تفسیر ثعلبی از ابو سعید خدری

110

خدری مرویست که رسول صلی الله علیه خطبه خواندند و فرمودند که ایها الناس انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما
لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی و هم اهل بیتی لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض یعنی ای مردمان بدرستیکه من در میان شما دو گرانمایه قائم مقام خود گذاشتم اگر عمل بفرمان
این هر دو کنید هرگز بعد از من گمراه نشوید یکی از آن دو خلیفه از دیگری اکبر و بزرگتر است اگر کتاب الله
است که حبلیست ممدود یعنی عهد و پیمان حق و امان خلق است کشیده از آسمان تا زمین و اصغر عترت منند و ایشان
اهل بیت منند هرگز از همدیگر جدا نشوند تا آنگاه که بحوض کوثر نزد من آیند ای ولی موفق این حدیث مع ما فیه
مفهوم نص قاطع است هم بر خلافت و هم بر افضلیت مرتضی و آل است زیرا که خلیفه اکبر که آن کتاب الله است چنانکه
واجب التعظیم و مقتدا بهاست هم چنین است خلیفه اصغر که اهل بیت منند و آنحضرت را ثقلین فرمود چه اخذ بر مقام
و حقوق ایشان ثقیل و مستصعب است مگر بر مؤمنان و در مواضع متعدده اهل البیت که اصحاب کسا و آل عبا اند
بفضل و شرف مخصوص جناب کبریا و حضرت مصطفی اند از آنکه آیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا در جمیع تفاسیر آمده است که چون این آیت فرود آمد حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن و حسین را مخصوص
کرد و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی چنانکه در باب دهم گفته آید و در وسیلة المتعبدین عمر بن جمیع از عایشه
روایت میکند که حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن و حسین را بعبا پوشید و فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی اللهم
اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالت عایشه فذهبت لادخل رأسی فدفعنی فقلت یا رسول الله است
من اهلک فقال انت علی خیر یعنی عایشه گفت که چون رسول الله ایشان را بعبا پوشانیدند و از برای
ایشان دعا کرد من خواستم تا سر خود را زیر عبا گذارم آن حضرت مرا منع کرد گفتم یا رسول الله آیا نیستم من از اهل بیت تو
فرمودند که تو بر خیری تو بر خیری یعنی تو بر خیر عظیمی چه لکه ترا بنکاح خود در آورده ام و این شرف ترا کافیست و بروایتی
دیگر فقلت یا رسول الله انا من اهلک فقال تنحی و انک علی خیر عایشه میگوید گفتم که یا رسول الله من از اهل بیت
توام یعنی منع من مکن اگر با شما سر زیر عبا کنم آن حضرت فرمودند دور باش و بدرستیکه تو بر خیری و حدیث عمارا
هم ام سلمه روایات متعدده گفته و در آخر یک روایت میگوید فقلت یا رسول الله الست من اهلک فقال انک
الی خیر یعنی چون حضرت رسالت صلعم آل عبا را بعبا پوشانیدند و آیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
خواند گفتم که یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمودند بدرستیکه تو بر خیر عظیمی یعنی ترا این شرف بس است که زن

من نیز روایتی دیگر از ام سلمه مرویست که گفت ان النبی صلعم اشتمل بالعباء ثم الصق ظهر علی بن ابی طالب ع بصدره
و ظهر فاطمة سلام الله علیها بظهره والحسن والحسین من یمینه وشماله ثم عمهم وتغشیهم بالعباء قالت ام سلمة لقد رأیتهم رسول الله صلعم حتی
انه جعل اطراف الکساء تحت قدمیه ثم رفع طرفه الی السماء واشار بسبابته وما کان بین وجهه وقال اللهم
هؤلاء اهل بیتی وحامتی وانا سلم لمن سالمهم وحرب لمن حاربهم اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم
وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم ثم قال رسول الله وجبرئیل یؤمن ثم قالت وانا معکم یا محمد قال نعم یعنی ام
سلمه گفت که پیغمبر عبا را بر خود پوشانید و پشت مرتضی را بر روی سینه خویشتن آورد و پشت فاطمه را بر روی پشت
خود کرد و امام حسن و امام حسین را از دست راست و چپ خود نشانید بعد از آن همگی ایشان را و خویشتن
را تمام بعبا بپوشانید ام سلمه گفت که رسول الله صلعم ایشان را بعبا پیچید تا حدی که اطراف و کنارهای کسا را در
زیر هر دو قدم خود استوار کرد بعد از آن نظر بسوی آسمان کرد و با انگشت شهادت اشارت فرمود و حال
آنکه روی مبارک آن حضرت سید انبیا بود و گفت ای بار خدایا اهلبیت من و حمایت کننده شریعت من این
گروهند پس من تسلیم و صلحم با ایشان و آنکس که با ایشان صلح کند و حربم و جنگم با آنکس که با ایشان جنگ کند ای بار خدایا
ولی و دوست آنکس باش که با ایشان دوستی کند و دشمن آنکس باش که با ایشان دشمنی کند و ناصران ایشان را
منصور گردان و خوار و ذلیل کن ترک کننده نصرت ایشان را محمد قول کرد و حضرت رسول صلعم فرمود که جبرئیل
امین در حین دعا میگفت آمین بعد از آن جبرئیل گفت که یا محمد من در این دعوات با شمام رسول الله فرمود
که بلی و صاحب کشاف حدیث عبا را از عایشه روایت کرده در تفسیر آیت قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم که در شأن و فضل اهل البیت است چنانچه در باب دهم بتقدیم رسید
و گفت و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی در این حدیث دلیلی قوی هست بر فضل اصحاب
کسا که هیچ حدیث از آن دلیل اقوی نیست و قاضی عضد در مواقف بعذر الوسع نفی ثبوت افضلیت مرتضی
کرده و میگوید که مراد بانفسنا در این آیت تنها علی هم نیست بلکه جمیع اقربا و خدم پیغمبر که بمنزله نفس وی بند
و این منع در غلطند بدلیل صیغه جمع که انفسنا است جواب گوییم که صاحب کشاف و غیره از مفسران همه در سبب نزول
این آیت آورده اند که مراد از ابناءنا امامین است و از نساءنا فاطمه و از انفسنا مرتضی است
لا غیر چه حضرت رسالت صلی الله روز مباهله این چهار نور الهی را مخصوص فقه مباهله نصاری فرستند

و در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص مرویست که لما نزلت آیة المباهلة دعا رسول الله صلعم علیا و فاطمة
و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی و چون حضرت رسول الله تخصیص ایشان فرموده باشند پس دیگری را
دخل نبود و مولانا قدس سره میفرماید مصراع نیست حاجت شهره گشتن در گزند و چون این مقدمه
ممهد شد اکنون بچهار تعریف موعود رسیم تعریف اول در بیان آل و اهلبیت ای ولی موفق بدانکه میان آل
و اهل لم
و اهل بحسب معنی فرقی نیست چه اصل آل اهل بوده های او را بجهت قرب مخرج همزه کردند و همزه را بالف بدل دادند
آل شد چنانکه گویند هیهات و ایهات و هیهات و ایهات و دلیل بر آن اجماع نحات است بر آنکه تصغیر آل اهیل است
و میگویند که تصغیر اشیا را باصل خود باز میبرد و بعضی گفته اند اعتبار آنست که در جمادات و اسماء مجهوله اهل گویند چون
اهل البیت و اهل بغداد و در حیوانات و اسماء معروفه آل چنانکه آل الرسول و آل القوم و آل اعوج و اعوج
نام اسبی بود در قدیم الایام و آل در لغت بچند معنی آمده است سراب را که در صحرا بر مثال آب دیده شود
آل گویند و بعضی فرق کرده اند و گفته اند که اگر قبل از ظهر دیده شود آل بود و اگر بعد از ظهر سراب باشد و بعضی بعکس گفته
اند و چوب خیمه را آل گویند و سواد و شخص هر چیزی را و شوهر را و خرسنه و خواص سلطان را و حرشته ماهی گیران را
نیز آل گویند و آل محمد صلعم بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند و آل یس عبارت از آل محمد است و آل یس عبارت از
حبیب نجار است اگر کسی گوید که حضرت رسالت صلعم فرموده است کل تقی آلی جواب گوییم که آل در وضع لغت بر سبیل
استعمال حقیقت مخصوص بقرابت است و هم چنین عترت و لد فاطمه است و هر گاه که آل را بر سبیل مجاز اطلاق کنند اطلاق
آن بر سایر امت شاید بنا بر آنکه هر که بر دین و ملت کسی بود آل او باشد چنانکه الله تعالی در کلام مجید میفرماید آل
موسی و آل هرون و آل فرعون پس کل تقی آلی از قبیل مجاز باشد نه بر سبیل حقیقت و تحقیق این آنست که اگر شخصی
وصیت کند که مال او را بآل رسول دهند فقها صرف نکنند آن مال را الا کسانیکه صدقه بر ایشان حرام است
تعریف دوم در بیان عترت ای ولی موفق بدانکه در لغت عرب نافه مشک را عترت گویند و اصل و
بنیاد درخت را عترت گویند و گفته اند که عترت عشیرت است که اقربا نزدیکند و گفته اند که عترت ذریت
است و اولاد فاطمه هم عترت و اقربا و ذریت رسول الله اند بدلیل صریح نسب و هم ذریت رسول الله اند بدلیل
قوله تعالی ونوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان تا آنجا که فرموده و عیسی و الیاس کل من الصالحین
و عیسی ذریه ابراهیم علیه السلام از جهت مریم و بدلیل حدیثی که در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله الانصاری

مرویست که قال رسول الله صلعم ان الله عز وجل جعل ذریة کل نبی فی صلبه وان الله عز وجل جعل ذریتی فی صلب علی بن ابی طالب
یعنی بدرستیکه خدای عز وجل ذریت و فرزندان هر پیغمبری را در پشت آن پیغمبر آفریده و ذریت مرا در پشت
علی گردانیده است و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرویست که گفت شنیدم از رسول الله که میفرمود کل بنی ام
فعصبتهم لابیهم الا اولاد فاطمة فانی عصبتهم و انا ابوهم عصبه آن مرد را گویند که در میراث هرگاه که منفرد
باشد همه مال میت را مالک شود فرزندان هر قومی که باشند عصبه ایشان مرد پدر ایشان است مگر اولاد فاطمه که
بدرستیکه منم عصبه ایشان و منم پدر ایشان فصل سوم در آیتی که وارد شده است در وجوب محبت
ذوی القربی و اهل البیت اجمالا ای ولی مؤمن در تفسیر واحدی که باسباب نزول موسوم است از ابن عباس
مرویست که چون آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله
من هؤلاء الذین امرنا الله بمودتهم یعنی کیستند اینگروه که الله تعالی مارا بمحبت و مودت ایشان امر کرده
گفت که علی و فاطمه و ابناهما و صاحب فخر رازی این حدیث را در کشاف نزد تفسیر این آیت آورده است و این آن حضرت فرموده است
حدیث در مسند هم آمده است و در وسیلة المتعبدین آمده که قال رسول الله صلعم ان الله عز وجل جعل اجری
علیکم المودة فی اهل بیتی وانی سائلکم غدا عنهم فمحفی لکم فی المسئلة یعنی بدرستیکه الله تعالی اجر و مزد
مرا بر شما همان دوستی با اهل البیت گفته و من در قیامت شمارا از محبت ایشان خواهم پرسیدن و مبالغه
در سوال خواهم کرد و قال علیه السلام ان الله فرض فرایض یوضعها فی حال و خففها فی حال و فرض ولایتنا اهل البیت
فلم یضعها فی حال من الاحوال یعنی که الله تعالی بعضی واجبات و تکالیف بسبب عذری یا مرضی از کسانی
ساقط کرده است چنانچه صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف کرده چنانچه قصر و جمع صلوة در سفر مباح
و ولایت ما که خاندان نبوتیم بر اهل اسلام فرض کرده و آن را در هیچ حالی از ایشان وضع و تخفیف
نفرموده و قال علیه السلام ما احبنا اهل البیت احد فزلت به قدم یعنی دوست نداشت مارا که خاندان نبوتیم
هیچکس که پایش بلغزد و از طریق اعتدال دور افتد ای ولی مؤمن از اهل ثقات استغفار باید نمود که تعقیب م
مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البیت و وجوب محبت و ولایت ایشان آمده از هیچ صحابه
آمده است تعریف چهارم در آیتی که وارد شده است در عدد ائمه اثنی عشر در جمع بین الصحیحین که تالیف
محمد حمیدیست از جابر بن سمره مرویست که رسول الله صلعم فرموده است که یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش

112 من قریش یعنی باشند بعد از من دوازده امیر و همگی ایشان از نسل قریش باشند و بروایتی دیگر لا یزال امر الناس ماضیا
ما ولیهم اثنا عشر رجلا کلهم من قریش یعنی همیشه کار مردمان بسامان باشد چندانکه امیری ایشان کنند دوازده مرد
از قریش و بروایتی دیگر لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی
همیشه دین قایم باشد تا روز قیامت چون باشند بر شما دوازده خلیفه از قریش و بروایتی دیگر لا یزال هذا الدین این
عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و بروایتی دیگر لا یزال الاسلام و الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم
من قریش ای ولی مؤمن بعد از نقل این اخبار مطالبه اهل سنت میکنیم بتعیین این دوازده امام و خلیفه قرشی و نمی
توانند چه دلالت و حکام این امر از صحابه و بنی امیه و بنی العباس زیاده از پنجاه خلیفه بوده پس باید که بضرورت
اقرار کنند بائمه اثنی عشر اگر چه بصورت حکومت نکرده اند اما بحسب حقیقت والی و خلیفه الله ایشان بوده اند باعتقاد
ما بنده که این اخبار اگر چه در صحیحین آمده ضعیف و غیر صحیح است اگر کسی گوید که از دو حدیث اخیر تعیین الی اثنی عشر
خلیفه معلوم میشود که این دین عزیز است از ابو بکر تا دوازدهم خلیفه که بترتیب بعد از او بوده گوییم که بر این تقدیر یزید
علیه لعاین الله که از کلاب اهل النار است عزیز کننده اسلام باشد با فتح و رضا و امر بقتل قرة العین رسول الله علیه
و آله الصلوة و السلام نعوذ بالله من سوء الاعتقاد والله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون اکنون در فهرست ابواب دوازده گانه شروع کنیم باب اول در نبوت حضرت مرتضی علیه السلام
بعضی احادیث که در شان آن حضرت وارد شده و این باب محتوی بر بیست و نه حدیث است اول آنکه حضرت
رسالت در شان ایشان فرموده که اگر بیابانها قلم و دریاها مداد شود و پریان حساب کننده و آدمیان نویسنده
باشند فضایل مرتضی علیه السلام شمرده نمیتوانند دوم فرموده که هر که فضیلتی از فضایل مرتضی علی بر زبان راند یا دل
گذراند گناه گذشته و آینده او مغفور شود سوم هر که فضیلتی از فضایل مرتضی بنویسد همیشه ملایکه از برای او استغفار
کنند چندانکه آن کتابت را رسم و اثر باقی بود چهارم هر که فضیلتی از فضایل مرتضی استماع کند گناهی که بسمع کرده باشد مغفور
شود پنجم هر که نظر کند بکتاب فضایل مرتضی گناهیکه بنظر کرده باشد مغفور شود ششم نظر بروی امیر المؤمنین علی عم کردن عبادت
و بر زبان راندن یاد او کردن عبادتست هفتم حق تعالی ایمان هیچ بنده قبول نکند مگر بولایت علی و بیزاری از
دشمنان او هشتم من و علی یک نور بودیم پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال الوهیت هم [illegible] از من منزلت حضرت
است جدا شدیم نهم اول کسیکه روز قیامت کسوت کرامت در پوشند ابراهیم باشد و بعد از آن من و علی

از آن علی و علی میان من و ابراهیم بود و بهشت نرویم یازدهم علی اقدم قریش است با ایمان و اوفی ایشان بعهد الله و اقوم
ایشان بامر الله و اعلم ایشان است برعیت و اعدل در رعیت و ابصر ایشان در حکم و قضیت و اعظم ایشان
از روی مزیت دوازدهم فرمود که اگر اخبار میکردم همه سنانی که در فضل و کمال علی نازل شده است بر هیچ
موضعی که پای شما بر آن نهادی الا که خاک آن موضع را بآب جهت تبرک برداشتندی سیزدهم فرمود با علی که اگر نه بیم
آن بودی که طایفه از امت من در حق تو بگفتندی آنچه نصاری در حق عیسی گفتند من امروز در کلام
کمالات تو گفتنی گفتمی که اتفقوا بر مسلمان که می رسید خاک پای ترا و آب وضوی ترا جهت تبرک
بر میداشت چهاردهم تو در آخرت از جمیع مردمان بمن نزدیکتری پانزدهم تو بر حوض کوثر قایم مقام منی
شانزدهم اول کسیکه بحوض کوثر آید تو باشی هفدهم آنکه اول کسیکه از امت من با من بجنت گذرد تو باشی هیجدهم آنکه
شیعه تو در قیامت بر منبرهای نور نشسته سیراب و سفیدروی در همسایه من باشند و دشمنان تو بر عکس این نوزدهم
حرب و صلح کردن با تو حرب و صلح کردن با منست بیستم نهان تو نهان منست و آشکار تو آشکار منست بیست یکم
فرزندان تو فرزندان منند و گوشت تو گوشت من و خون تو خون منست بیست و دوم حق با توست در
زبان تو و در دل تو و در چشم تو نظر توست بیست سیم ایمان آمیخته است با گوشت و خون تو همچنانکه آمیخته
شد با خون و گوشت من بیست و چهارم دشمنان تو بحوض کوثر نیایند و دوستان تو از حوض کوثر غایب
نشوند بیست پنجم فرمود با فاطمه که حق تعالی نظر کرد از اهل زمین مرا اختیار فرمود و بار دیگر
و دوم نوبت نظر کرد شوهرت را اختیار فرمود که او را وصی خود گرداند بیست و ششم اکثر صحابه است
علیم و اعظم ایشانست بحلم و اقدم ایشانست باسلام و در روایت دیگر اعظم است بحلم و اکثر است بعلم
بیست و هفتم وصی ما بهترین اوصیاست و او تو هرست بیست و هشتم چنین سوره برائت فرود آمد حضرت پیغمبر
صلعم آن را بکتابت فرمودند و بدست ابوبکر دادند و بمکه فرستادند تا در موسم حج آن را بر کفار خواند بعد از آن
روح جبرئیل فرود آمد و گفت مخصوص این سوره را باید که تو رسانی یا کسی رساند که از تو باشد پس مصطفی فرمود
که علی منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا علی و مرتضی را طلبیدند و عقب ابوبکر فرستادند تا سوره را از وی
وا ستد و او را باز گردانید بیست و نهم اهل جفا بعد از وفات حضرت مرتضی در حق وی ناسزا گفتندی که در
حضور ابن عباس پس ابن عباس در تاب رفت و یازده منقبت در حق مرتضی گفت و این مجموع بتفصیل خواهد

آمد انشاء الله باب دوم در ثبوت افضلیت مرتضی بحجت شرف عمل و لادت و استحقاق خلافت بنص حدیث و آیت
مؤسس بر نه حجت و منقبت اول بنص آیت و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله دوم بنص آیت انما انت منذر
و لکل قوم هاد که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلعم فرمودند که من منذرم و علی هادی و دست مبارک
خود اشارت کرد بر مرتضی و فرمود که یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی [illegible] جانکه در باب [illegible] فرمود هذا
جمیع بنی هاشم و هشت نفر از اعیان اصحاب [illegible] بامامت و خلافت و افضلیت مرتضی قایل بودند چون سلمان فارسی و مقداد بن
اسود کندی و ابوذر غفاری و ابوسعید خدری و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و ابوایوب
انصاری و عمران بن حصین نیز همین است منه [illegible] سیم بنص آیت انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا که مرتضی
است سیوم بنص حدیث غدیر خم که رسول الله صلعم با صحابه فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و در روایتی دیگر من اولی
الناس بالمؤمنین صحابه گفتند الله و رسوله اولی بالمؤمنین پیغمبر فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه چهارم بنص حدیث انت
منی بمنزلة هرون من موسی پنجم ابن مسعود روایت کند که یا رسول الله گفتم که علی را خلیفه و قایم مقام خود کن آنحضرت تبسم فرمود
هرگز انکار نخواهد کرد والله که اگر چنین کنند و مطیع وی شوید الله شما را بجنت برد و همه بجنت کنند ششم بنص حدیث علی منی
و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی هفتم بحکم حدیث علی یعسوب المؤمنین هشتم علی اخی و مولی المؤمنین من بعدی
باب سوم در ثبوت افضلیت مرتضی بحجت سبقت اسلام و کمال علم و زهد و نصرت دین چه کمالات و فضایل که موجب
افضلیت شوند درین چهار منقبت منحصر است و این باب مشتمل است بر چهار فصل و چهار ده حجت و منقبت اول علما اتفاق
کرده اند که اول کسی از مردان که باسلام در آمد علی بود دوم پیغمبر با مرتضی علی فرمود که تو اول مسلمانانی و تو اول
مؤمنانی سوم فرمود که علی بن ابیطالب اول مردم است هم در اسلام و هم در آمدن بحوض کوثر چهارم فرمود
که فرشتگان بر من و بر علی هفت سال صلوات می فرستادند جهت آنکه کلمه توحید با آسمان مرتفع نمی شد الا از من
و از علی پنجم آنکه علم وی تا غایتیست که حکم میکند میان اهل تورات بتورات ایشان و میان اهل انجیل بانجیل و میان
اهل زبور بزبور و میان اهل اسلام بقرآن ششم آنکه علم وی تا حدیست که اگر خواستی از آمدن هر کس و از جمیع امور
خبر دادی و اگر خواستی از تفسیر بای بسم الله هفتاد شتر بار کردی هفتم پیغمبر فرمودند که حکمت ده بخش کرده شده
و مرتضی نه بخش داده و همه مردم یک بخش و ابن عباس گفته که مرتضی نه بخش علم یافته و در یک بخش و هم یادگران

مرتکب شده هشتم آنکه عمر در ایام خلافت خود در حق زنی ضعیفه در شتر نوبت حکم کرد به رجم و مرتضی علی حکم به رجم او را منع
فرموده نهم پیغمبر صلی الله فرمود یا علی که حق تعالی ترا به زینت زهد مزین کرده که بندگان خود را به زینتی محبوب‌تر از آن
مزین نکرده است و هم فقرا و مساکین راضی شده‌اند که تو امام ایشان باشی و تو راضی شدی که ایشان اتباع تو باشند
یازدهم بر ساق ابلیس عرش نوشته است که تایید و نصرت رسول الله بواسطه علی است دوازدهم آنکه علی پیغمبر از
مبعوث است بر قلع کفار و قمع اشرار بدلیل حدیث لیبعث الله علیکم رجلا چنانکه گفته شود سیزدهم حق تعالی دل
مرتضی را با میان امتحان کرده است چهاردهم تلقیب مرتضی بجامع الفضل والمناقب علما و دین القرآن باب
چهارم در ثبوت فضیلت مرتضی بسبب افتراض محبت و وجوب موالاة و مودت وی مرتضی این باب
یک محبت و منقبت اول آنکه حضرت مصطفی صلعم فرمود که الله تعالی محبت علی را بر خلق فرض کرده است
۲ فرموده که جمیع انبیا و رسل بولایت علی مبعوث شده‌اند ۳ فرمود که حق تعالی ولایت علی را بر آسمان و زمین
عرض و فرض کرده است ۴ فرموده که اگر خلق بر محبت علی مجتمع شدندی دوزخ مخلوق نشدی چنانچه شاعر گوید
بیت گر همه عالم بمدح مرتضی گویان شدی بیشکی میدان که دوزخ خالی از خلقان شدی ۵ فرمود که محبت
علی حسنه ایست که هیچ سیئه با وی زیان نکند ۶ و فرمود که محبت علی گناه را می‌خورد چنانچه آتش هیزم
را ۷ ما در قیامت رستگار علی است و شیعه او ۸ هم بنده مؤمن در قیامت بعرصات نرسد الا بمحبت علی ۹ محبت
برات است از آتش دوزخ ۱۰ هم در آسمان و در زمین هیچ بنده مؤمن نیست که محب علی نباشد چه محبت او فرض
است و بغض او کفر ۱۱ محبت علی عبادت است ۱۲ علی سید است در دنیا و سید است در آخرت ۱۳ علی سید
العرب ۱۴ علی سید فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین ۱۵ سید المسلمین و امام المتقین ۱۶ عبور بر صراط
نکند هر که با او براتی بولایت علی نبود ۱۷ دوستان خود را بجنت و دشمنان خود را بجهنم گذراند ۱۸ هر که
علی و فاطمه و حسن و حسین را دوست دارد در منزل من بود روز قیامت ۱۹ علی برادر من است خلق او از خلق
من است و گوشت او گوشت من است پس منهم هو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من
بعدی یعنی مرتضی کشنده بیعت شکنان است و ظالمان و از دین بیرون شدگان ۲۱ عمود و ستون بهشت
از عرش که بآن نرسند جز علی و محبان او ۲۲ علی عمود و ستون خیمه اسلام است ۲۳ هر که خواهد که مشک ناید

ناید بآن شاخ با بوید که در جنت است بمحبت علی مشک ناید ۲۴ هر که خواهد که مرگ و زندگی او چون مرگ و زندگی رسول الله
بود بعقیق تولی کند و بوی مشک ناید ۲۵ هر که موالی علی بود جنت بوید اگر چه هزار سال عبادت کرده باشد و هزار حج بجای
گذارده باشد و بمقدار کوه احد در راه خدا صرف کرده باشد و میان صفا و مروه مظلوم کشته شده باشد ۲۶ علی راست بدر است
و علم بدو نمی و امام اولیاست و نور آنکس که اطاعت حق کرد و علی آن کلمه است که حق تعالی آن را بر متقیان لازم و فرض
کرده است نام علی اخی و صهری و معضدی و وصیی ۲۸ حق تعالی فرموده هیچ بنده قبول نمیکند مگر بمحبت علی ۲۹ حق تعالی
از نور وجه علی هفتاد هزار فرشته آفریده است و پیوسته تسبیح و تقدیس میکنند و ثواب آن را بمحبان علی می‌بخشند
سیم حق تعالی بر صورت علی ۳۰ فرشته آفریده است که در هر شبانه روز جمعه هفتاد هزار فرشته بزیارت وی می‌آیند
و هر تسبیح و تقدیس که میکنند ثواب آن را بمحبان علی می‌بخشند سی و یکم حق تعالی در شب معراج با مصطفی صلعم بلغت علی علم
سخن گفت باب پنجم در ثبوت افضلیت مرتضی بجهت تلقیب و نعت حضرت مصطفی ایشان را بخلیفه و وصی و غیر آن
محتوی بر هفده محبت و منقبت اول سید المرسلین ۲ امام المتقین و مثل این دو منقبت در باب چهارم آمده است
۳ حجة الله علی عباده ۴ حجة الله علی خلقه ۵ امیر البررة و قاتل الفجرة ۶ خیر البشر [illegible] ۷ خیر البریة ۸ خیر من یمشی علی وجه
الارض و هم وصیی لا وارثی ۹ خلیفتی ۱۰ خلیلی ۱۱ موضع سری ۱۲ خیر من اخلف بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی و این منقبت
در باب هفدهم نیز آمده است ۱۳ قاضی دینی ۱۴ آخر الخلق و الخلیفه باب ششم در ثبوت فضیلت مرتضی بواسطه تلقیب و نعت
حضرت مصطفی ایشان را الصدیق و فاروق و تکنیه با بوتراب و ابو الائمه و غیره و این باب مبنی است بر دو فصل و بیست و
یک محبت و منقبت اول امیر المؤمنین ۲ فاروق الامة ۳ یعسوب الدین ۴ الصدیق الاکبر ۵ الانزع البطین ۶ اول
کسی که با رسول الله مصافحه کند در روز قیامت ۷ هم که رسول الله در آسمان اعلی ۸ افضل الصدیقین و اکرم هم علی
۹ ابو الحسنین ۱۰ ابو تراب ۱۱ ابو الائمه ۱۲ ابو الحسن ۱۳ ابو الحسین ۱۴ ابو السبطین ۱۵ ابو محمد باب هفتم در
ثبوت فضیلت مرتضی بسبب تلقیب و نعت حضرت مصطفی ایشان را بامیر المؤمنین و غیره و در این باب بیست و
محبت و منقبت است اول امیر المؤمنین ۲ امام الغر المحجلین ۳ سید المسلمین ۴ سید العرب و این دو منقبت در باب
چهارم و پنجم هم گذشته است ۵ قائد الغر المحجلین ۶ عیبة علم الرسول ۷ خاتم الوصیین ۸ خیر الوصیین و اولی الناس
بالنبیین ۹ هم اولی الناس بالمؤمنین ۱۰ خلیفتی ۱۱ وصیی ۱۲ خیر من اخلف بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی و
این سه منقبت در باب پنجم آمده است ۱۳ یبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی ۱۴ یعلمهم من تأویل القرآن ما لا یعلمون

المؤمنین ان

و اینجا هم علی انه ولی کما جاهدتهم علی التنزیل ستجاهدهم علی القرآن فیه علی اولیاؤه لخته و بر علی اعداء و انصار و مثل
این در باب چهارم گذشته است دوم درین باب هم آمده که حق تعالی فرموده است علی رایت و علم بر است و امام
آنکس که اطاعت من کند و علی آن کلمه است که بر متقیان لازم گردانیدم سوم آنکه حق تعالی فرموده است که اگر علی نبودی شناخته
نشدی حزب و گروه من و نه اولیاء من و نه اولیاء رسل من چهارم درین باب هم آمده است که گفت دوستی
علی گفت و دشمنی من است و آمده است که علی در قبض و طال علم اوست برادر من در آخرت و همراه من در سنام
اعلی و سنام گوهران شرافت باب ششم در ثبوت فضیلت مرتضی بحکم اخوت و مواخات حضرت مصطفی صلی
با اشارات و این باب مشتمل بر شش حدیث و منقبت است اول آنکه در قیامت لوای حمد بدست علی بود دوم آنکه میان
حبیب الله و خلیل الله ایستاده است و در وی حله سبز پوشند سوم از عرش آید که نعم الاخ اخوک علی بن ابی طالب
چهارم پیش از خلقت سموات و ارض بدو هزار سال الوهیت بر در جنت مکتوب است که علی اخو رسول الله پنجم آنکه رسول خدا
علی را گفت انت اخی فی الدنیا والآخرة باب نهم در ثبوت فضیلت مرتضی بمفهوم بودن وی با حق و حق با وی
و بستن درهای بیوت صحابه که در مسجد بود بغیر در خانه وی و این باب منحصر است در دو فصل در سه حدیث
و منقبت اول علی با قرآن و قرآن با علی است و از همدیگر جدا نشوند تا بحوض کوثر رسیدن دوم علی با حق
و حق با علی است هرگز جدا نشوند از یکدیگر سوم پیغمبر با مرتضی گفت که ترا درین مسجد می رود است هر چه مرا
رود است در بود و جب و مندوب است درین مسجد هر چه برین واجب و مندوب است تو داری و وحی منی
و ام من اوامیکنی و وعدهای مرا بجا می آری و بر سنت من گشته میشوی باب دهم در ثبوت فضیلت مرتضی
بعض آیات و احادیث که در شان نزول آن آیات وارد شده و چون حصر و تعداد فضایل و مناقب این باب متعذر
و متعسر بود علی الاجمال تعریف کرده بتفصیل نپرداخته باب یازدهم در ثبوت فضیلت مرتضی بسبب کفایت
تزویج در تزویج وی با فاطمه زهرا و درین باب دو فصل است در شش حدیث و منقبت اول آنکه اگر مرتضی
نبودی فاطمه را هیچ کفوی نبودی دوم آنکه الله تعالی ولی آن ولی در عقد بود و در آسمان تزویج ایشان فرموده سیم
جبرئیل از بهر ایشان خطبه خواند و عقد نکاح بست چهارم آنکه جمیع ملائکه که موجود بودند شهود املاک آن حضرت بودند
پنجم آنکه اشجار جنان در عرس آن افضل و اکمل صحابه زیور الوهی و ملائکه جبوسات و مشجرات جنت نثار نمودند
ششم آنکه شجره طوبی با مرحق تعالی بار کرده و آن بار همه برات نامها بود که حق تعالی در آن روز عهد و فضایل ایشان

اهل البیت حنیکه از نور ایشان خلق فرموده تا آنکه حضرت رسالت در حق آن حضرت گواهی داد السابقات هم در دنیا و هم
در آخرت و مثل این گذشته است هر گواهی داده که آن حضرت از بندگان صالح است هم در دنیا و هم در آخرت
و در قرآن و حدیث بندگان عبارت از انبیا و رسل است و کسانیکه شایسته حق و خلقند فی عبادک الصالحین یعنی فی
زمرة الانبیاء و حکایت از العبد الصالح می طلبی دوم در فصل دوم تسمیه و تعداد اولاد مرتضی گفته جشنه ذکوراً
و اناثاً انشاءالله تعالی باب دوازدهم در بعضی احادیث که مستلزم فضیلت مرتضی است موضوع بر چهار حرف اول
در حکایات منع عمر رسول الله را از کتابت آن کتاب که در مرض موت خواستن نوشتن حرف دوم در جلوگاه پیش
نمازی ابوبکر و تاخیر رسول الله وی را حرف سوم در قصه فدک که قریه است از قراء خیبر و آنچه بآن تعلق دارد
حرف چهارم در بعض روایات که بعرض ما متعلق است و چون ابواب و مناقب کتاب از سبیل اجمال تعریف کردیم اکنون
بر سبیل تفصیل تعریف خواهیم کرد ان شاءالله تعالی و من الله التوفیق باب اول در ثبوت فضیلت مرتضی علی هم
بعض احادیث که در فضل آن حضرت وارد شده است اخطب خطبا خوارزم در کتاب مناقب از ابن عباس
روایت کرده که رسول الله صلعم فرموده لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا
فضائل علی بن ابی طالب یعنی اگر فرض کنیم که جمیع نباتات قلمها شود و دریا محیط مداد گردد و دیوان و پریان حساب کنند و آدمیان
نویسنده باشند فضایل مرتضی را شمردن نمی توانند و از امیرالمومنین روایت کرده اند که رسول الله صلعم فرموده
ان الله تعالی جعل لاخی علی بن ابی طالب فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقراً بها غفر الله له ما تقدم من
ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی وجه امیرالمومنین علی بن ابی طالب عبادة و ذکره عبادة لا
یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه می فرماید پیغمبر که الله تعالی برادر من که علی است فضایل بیحد
کرده است که از فرط کثرت و بسیاری شمرده نمی شود پس هر کس که یک فضیلت از فضایل وی از سر اقرار بدل
و بزبان آورد الله تعالی گناه گذشته و آینده او را ببخشد و بیامرزد و هر که یک فضیلت از فضایل وی بنویسد همیشه
ملائکه از برای وی استغفار کنند چنانکه آن کتابت را رسم و اثر باقی باشد و هر که یک فضیلت از فضایل وی
استماع کند حق تعالی آن گناهان را که او باستماع و شنودن کسب کرده بیامرزد بعد از آن پیغمبر صلعم فرمود که نظر
کردن بروی علی عبادت است و یاد کردن عبادت است الله تعالی ایمان هیچ بنده قبول نکند مگر بولایت وی و بیزاری
ری

از دشمنان وی ای ولی مؤمن چنین در معارف و تعریفات لسانی و بیانی معتبر است که آن متعلق بسمع و این مخصوص بنظر است
و هر چه موجودست یا در ذهن تعلق دارد و آن را وجود ذهنی و علمی هم خوانند و یا در خارج و آن را وجود عینی و نفس الامر
هم گویند و وجود حقی و نطقی از اقسام وجود خارجی اند لاجرم در این حدیث حصر مراتب وجود فرموده پس در جمیع اطوار
وجود هر که مشغول فضایل مرتضی باشد مغفور الذنوب و الخطایا باشد مصراع همان منقبت در فضیلت بس است و در نزل
الابرار و مناقب خطیب از سلمان فارسی مروی است که گفت سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه یقول کنت انا و علی نورا
بین یدی الله عز و جل مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم
رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی یعنی محبوب مرا که
محمد مصطفی است می شنیدم که میفرمودند من و علی با همدیگر یک نور بودیم در پیش خدای عز و جل که آن نور حضرت
حق را تسبیح و تقدیس میکرد پیش از خلقت چهارده هزار سال الوهیت که هر روزی از آن پنجاه هزار سال این جهانی است
و چون حق تعالی آدم را آفرید آن نور را در پشت او ترکیب کرد پس همیشه در یکجا بودیم تا در پشت عبد المطلب
از یکدیگر جدا شدیم پس یک بخش منم و یک بخش علی است ای ولی مؤمن مخفی نماند که در این حدیث که در اینجا وکتابت آمد
یافته است افضلیت ابوتراب ثابت است اگر منصف اهل ایمان باشد و در مناقب خطیب بروایتی دیگر از امام
حسین مروی است که رسول الله صلعم فرمودند کنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر
الف سنة فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب
عبد المطلب و قسما فی صلب ابی طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی فمن احبه فبحبی و من ابغضه فببغضی ابغضه

ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله

یعنی من و علی یک نور بودیم در پیش خدای تعالی پیش از خلقت آدم چهارده هزار سال الوهیت و چون الله تعالی آدم را
آفرید آن نور در پشت وی در آورد پس همیشه حق تعالی آن نور را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا آنگاه که او را در پشت
عبد المطلب قرار داد و بعد از آن او را از پشت عبد المطلب بیرون آورد و دو قسم کرد قسمی در پشت عبد الله و قسمی
در پشت ابوطالب پس علی از من است و من از وی گوشت او گوشت من و خون او خون من است پس هر که او را
دوست داشته است یقین که بسبب دوستی من او را دوست داشته است و هر که او را دشمن داشت یقین که بسبب دشمنی من
او را دشمن داشته است ای ولی مؤمن چنین در حدیث متقدم لفظ جزء بر قلیل و کثیر مطلق می شد لاجرم در این حدیث
فقسمه قسمین فرموده تا دلیل صریح باشد بر رویت صحت آن نور بنبوت و ولایت و از اینجا در فردوس [illegible]

افضلیت ابوتراب علیه السلام و در مناقب خطیب و نزل الابرار بیاد و فردوس الاخبار از ابن عباس مروی است که رسول الله صلعم فرمود
[illegible] من شک ان لیس من صدیق یعنی علی جنت مبین همچون سرکس است جنت [illegible] و در روضة المتعبدین از رأی ابن
قارب مروی است که رسول الله صلی الله علیه فرمودند که علی منی بمنزلة راسی من جسدی یعنی علی از من بمنزله سر من است از تن من ای
ولی مؤمن ازین دو روایت که درین چهار کتاب آمده است منزلت فضل و فضیلت ابوتراب مفهوم و معلوم است چه سر
منزه و مبرا است من القوی و الکمالات مخصوص و منوط بسر است و در فردوس الاخبار و مناقب ابن مردویه از ابن
عباس مروی است که رسول الله صلی الله فرمودند که اول من یکسی یوم القیمة ابراهیم بخلته ثم انا بصفوتی ثم علی بن
ابیطالب یزف بینی و بین ابراهیم زفافا الی الجنة و در روایت ابن مردویه و در باب دهم در اربعین است یوم القیمة
النبی و الذین آمنوا معه گفته شد یعنی نخستین کسی که روز قیامت حله و کسوت بهشت در پوشد ابراهیم است و ازجهة دوستی
وی با حضرت حق تعالی و بعد از من آن ازجهة برگزیدگی من بعد از آن مرتضی میان من و ابراهیم بسوی جنت زفاف کرده شود
زفاف چه زفافی و چون زفاف کردن کسی با سکانه داماد بر دست سبب نهایت وصلت و غایت ابتهاج و سرور است
موجب احترام و تبجیل بر نوعی هر آینه لفظ زفاف بنوعی فرموده چه در معهود جمیع انواع از آن در عروس
شوانیده بوده و در حلیة الاولیاء و کفایة الطالب و مناقب خطیب از معاذ بن جبل مروی است که رسول الله با مرتضی فرمود
که اخصمک بالنبوة و لا نبوة بعدی و تخصم الناس بسبع و لا یحاجک فیهن احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله و اوفاهم
بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم فی القضیة و اعظمهم عند الله یوم القیمة
مزیة یعنی من که بنبوت بر تو غالب میشوم چه بعد از من نبوت نیست و تو هفت منقبت بر مردمان غالب میشوی و هیچکس از قبیله
قریش در آن هفت منقبت با تو نزاع و جدال نتواند کرد اول تو اول نخستین ایشانی در ایمان آوردن بخدای تعالی
دوم تو ای بهترین ایشان در وفا کردن بعهد و پیمان خدای تعالی سیوم تو ای بهترین ایشانی در قیام نمودن بفرمانهای خدای تعالی
چهارم داناترین ایشانی در حق رعیت پنجم نیکوترین ایشانی در قسمت کردن مال بر برابری ششم تو بیناترین ایشانی در حکم و
قضیت هفتم بزرگترین ایشانی نزدیک الله تعالی در روز قیامت از روی افزونی در مرتبه و خطیب خوارزمی مثل این حدیث
از جابر بن عبد الله روایت کرده است چنانچه در باب دهم در شان نزول ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریة گفته آمده است انشاء الله و در مناقب خطیب از امام حسین مروی است که پیغمبر صلعم فرمود که هر که مثل با
نزل فی علی ما قطع الا اخذ زبابه الی اکماله یعنی اگر اخبار کردمی و حدیث گفتمی از جمیع مناقبی که در شان مرتضی

و اشنیدی را

از آسمان نازل شده است یا بی‌نهایت برسیم موضعی الا که خاک آن موضع را بایاب جهت تبرک بر داری و در مناقب
خطیب و در وسیلة المتعبدین از مرتضی مرویست که پیغمبر صلعم با وی گفت در آن روز که فتح خیبر کرده سجده شکر
آمد و گفت که یا علی لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من
المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک و فضل طهورک یستشفون به ولکن حسبک ان تکون منی و انا منک ترثنی رجلیک را
وارثک و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انت تؤدی دینی و تقاتل علی سنتی و انت غدا فی الآخرة
اقرب الناس منی و انک غدا علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقین و انت اول من یرد علی الحوض و انت اول داخل
الجنة من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور رواء مرویین مبیضة وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة
جیرانی و ان عدوک ظماء مظمئین مسودة وجوههم مقمحون حربک حربی و سلمک سلمی و سرک سری و علانیتک علانیتی
و سریرة صدرک کسریرة صدری و انت باب علمی و ان ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و ان الحق معک
و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و ان الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی و ان الله
عز و جل امرنی ان ابشرک انک و عترتک فی الجنة و ان عدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لک و لا یغیب
عنه محب لک قال فخر علی علیه السلام ساجدا و قال الحمد لله علی ما انعم به علی من الاسلام و علمنی القرآن
و حببنی الی خیر البریة خاتم النبیین و سید المرسلین احسانا منه و تفضلا و در روایت دیگر چنین است لولا ان
تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی لقلت فیک قولا لا تمر بملا الا اخذوا من تراب رجلیک
و فضل طهورک یستشفون به ولکن حسبک ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انک تبرئ ذمتی
و تقاتل علی سنتی و انک فی الآخرة معی و انک علی حوضی خلیفتی و انک اول من یکسی معی و انک اول من
یدخل الجنة معی من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم اشفع لهم و یکونون جیرانی و ان حربک
حربی و سلمک سلمی و ان سرک سری و علانیتک علانیتی و ان الحق معک و علی لسانک و فی قلبک و بین
عینیک و ان الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی لن یرد علی الحوض مبغض لک و لن یغیب عنه
محب لک قال فخر علی ساجدا و قال الحمد لله الذی انعم و من علی بالاسلام الی آخر الحدیث پیغمبر [illegible]
بودی که طایفه چند از امت من در باره تو بگفتندی آنچه نصاری در باره عیسی گفتندی من امروز در
فضایل و کمالات تو گفتنی گفتمی که آن قول بهیچ گروهی از مسلمانان نرسیدی الا که خاک هر دو پای تو

ترا دو پای است و عضوی تو از آنها بزرگ فراختر هستند و بسبب آن افتخار باشند ولیکن تو از این فضیلت فاضل‌تری که تو
از من باشی و من از تو و تو از من میراث یابی و من از تو میراث یابم و تو از من آن منزلت داشته باشی که هرون
از موسی داشت اما فرق و مباینت درین باب همین است که بعد از من هیچ پیغمبری نیست و تو دام و قرض
مرا ادا میکنی و بر جای سنت من قتال و کارزار می‌نمائی و تو در آخرت اقرب و نزدیکتری بمن از جمیع مردمان
و بدرستیکه تو فردا بر حوض کوثر خلیفه و قائم مقام منی و منافقان را از حوالی حوض کوثر میرانی نخستین کسی که بتو
من بحوض کوثر آید تویی و از امت من نخستین کسی که بجنت در آید تویی و بدرستیکه شیعه و گروه تو بر منبرهای
از نور نشسته باشند سیراب گشته خواهند بود و رویشان سخت سفید شده در حوالی من باشند در باب ایشان شفاعت
خواهم کرد و ایشان فردا در جنت همسایه من باشند و بدرستیکه دشمنان تو تشنه لب خواهند بود و رویشان سخت
سیاه شده سر فرو انداخته از غلبه کرب یعنی دستش افتاده باشند و بدرستیکه حرب تو با حرب من باشد و سلم و صلح تو با
سلم است جنگ با صلح من و بدرستیکه پرده نهان تو سر و نهان من است و علانیه و آشکار تو آشکار من است و کریمه
صدرک یعنی دلیکه در سینه تو است همچون دلیست که در سینه منست و تویی باب علم من و بدرستیکه فرزندان تو
فرزندان منند و گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است و بدرستیکه حق با تو و بر زبان تو و در دل تو و در پیش
نظر تو است و بدرستیکه ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است چنانکه با گوشت و خون من آمیخته است و بدرستیکه الله تعالی
مرا فرموده است که ترا بشارت دهم بآنکه تو و عترت تو و ذریت تو در جنت باشید و بدرستیکه دشمنان تو
در آتش باشند و هرگز دشمن تو بلب حوض من آب کوثر نیابد و هرگز دوستدار تو از حوض کوثر غایب نخواهد بود را
وی روایت کند که مرتضی علیه السلام فرمود که من برای حق تعالی سجده در افتادم و گفتم الحمد لله سپاس خدایراست که
انعام کرد مرا از عطایای اسلام و مرا قرآن تعلیم داده نزد بهترین مخلوقات که خاتم انبیا و رسلست محبوب
گردانید از احسان و فضل حق و در کفایة الطالب از ابو هریره مرویست که قالت فاطمة یا رسول الله زوجتنی من علی بن
ابی طالب و هو فقیر لا مال له فقال یا فاطمة اما ترضین ان الله تعالی اطلع الی اهل الارض فاختار منهم رجلین احدهما
ابوک والآخر بعلک یعنی فاطمه زهرا علیها السلام گفت که ای رسول خدا مرا با مرتضی علی جفت کردی و حال آنکه او مردی فقیرست
و هیچ مالی ندارد آنحضرت فرمود که ای فاطمه راضی نیستی بشوهری او بدرستیکه الله تعالی بر اهل زمین مطلع شد و از ایشان دو
مرد اختیار نمود یکی پدر تو و دیگری شوهر تو است و در وسیلة المتعبدین مثل این حدیث از ابن عباس مرویست که [illegible]

زوج الله رسول الله صلعم فاطمة بعلی ثم قالت یا رسول الله زوجتنی من رجل فقیر لا شیء له فقال النبی صلعم اما ترضین یا فاطمة
ان الله عز وجل اختار من اهل الارض رجلین احدهما ابوک والآخر بعلک یعنی چون رسول خدا صلعم فاطمه را بعلی تزویج کرد
فاطمه گفت ای رسول خدا مرا بمردی فقیر تزویج کردی که او را هیچ چیزی نیست پس پیغمبر فرمود یا فاطمه راضی نمی
شوی که من شوهری ویرا بدرستیکه خدای عز وجل از اهل زمین دو مرد را اختیار کرد یکی پدر تو و دیگری را شوهر تو گردانید
و در مناقب خطیب از سلمان فارسی مرویست که گفت شنیدم که نبی صلعم اصحاب را گفته دست را و فاطمه زهرا
بعیادت ایشان رفت و چون آن حضرت را ضعیف و نحیف دید گریست چنانچه اشک بر رخسار او روان شد آن حضرت
فرمودند که یا فاطمة ان لکرامة الله ایاک زوجک من اقدمهم سلما واکثرهم علما واعظمهم حلما ان الله اطلع علی اهل
الارض اطلاعة فاختارنی منهم فبعثنی نبیا مرسلا ثم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلک فاوحی الی ان ازوجه
ایاک فانکحته واتخذته وصیا میفرماید که ای فاطمه بدرستیکه از جهت کرامتی که خدا را با تو هست من ترا تزویج
کردم بکسیکه اقدم صحابه است باسلام و اکثر ایشان است بعلم و افضل ایشان است بحلم بدرستیکه الله تعالی بسوی
اهل زمین اطلاعی و نظری فرمود و مرا از ایشان اختیار کرد و بنبوت و رسالت فرستاد و بعد از آن بسوی
دیگر نظر کرد و از ایشان شوهر ترا اختیار فرمود و بسوی من وحی کرد تا او را با تو تزویج کنم و او را وصی خود گردانم
و در کفایت الطالب و جمیل حدیث که حافظ ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده و در وسیلة المتعبدین هم از
دار قطنی که صاحب جرح و تعدیل است مروی شده و این سه روایت از روایت خطیب خوارزمی است
و بجمع کرد ابو هرون عبدی گفت از ابو سعید خدری درخواست کردم که مرا اخبار کنی و حدیثی که از رسول الله صلعم شنیده با
در فضل علی ع ابو سعید گفت که رسول الله را مصاحبه شد و فاطمه بعیادت وی آمد من از طرف دست راست رسول الله
نشسته بودم چون رسول الله را ضعیف و نحیف دید گریه بر وی غالب شد و اشک بر رخ مبارکش دوید و در روایت وسیله بر رسول الله صلعم
بر جاری شد آن حضرت فرمودند که ما یبکیک یا فاطمة قالت اخشی الضیعة من بعدک یا رسول الله وقال یا فاطمة
اما علمت ان الله اطلع علی اهل الارض اطلاعة فاختار منها اباک ثم اطلع ثانیا فاختار منهم بعلک فاوحی
الله الی فانکحته واتخذته وصیا اما علمت انه بکرامة الله تعالی ایاک زوجک اعظمهم علما واکثرهم حلما واقدمهم سلما
فضحکت واستبشرت فقال یا فاطمة انا اهل بیت اعطینا ست خصال لم یعطها احد من الاولین ولا الآخرین الحدیث
و در روایت وسیله اینست یا فاطمة ما یبکیک قالت یا رسول الله اخشی الضیعة من بعدک فقال لها اما علمت ان

118 یا فاطمة ان الله تعالی اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختار منها اباک رسولا ثم اطلع ثانیة فاختار منها بعلک فامرنی ان ازوجک
منه اعظم المسلمین علما واکثرهم حلما واقدمهم سلما انا زوجتک منه ولکن الله زوجک یا فاطمة انا اهل بیت اعطینا سبع
لم یعطها احد من الاولین غیرنا الی آخر الحدیث و تمام این حدیث در مقدمه گذشته است یعنی حضرت رسالت یا فاطمه گفت
ای فاطمه سبب گریه تو چیست فاطمه گفت می ترسم که بعد از وفات تو ضایع و بیکس شوم آن حضرت فرمودند که ای فاطمه آیا
نمی دانی که الله تعالی بسوی زمین نظری فرمود و از روی زمین پدر ترا برسولی اختیار کرد و بسوی من وحی کرد تا ترا بنکاح
وی در آورده ام و او را وصی خود گردانم آیا نمیدانی که بسبب کرامتی که الله تعالی بتو داد ترا بجفت کسی داده ام که اعظم صحابه
است بعلم و اکثر ایشان است بحلم و اقدم ایشان است باسلام پس فاطمه ع از شادی خندید و بشارت یافت پیغمبر فرمود
که ای فاطمه ما که خاندانیم شش خصلت و منقبت داده شده ایم و تعداد این مناقب در مقدمه گفته شده است ای
ولی مومن باشد که به تواتر و تواتر این حدیث و اخبار که در کتب این علما اخبار آمده است که حق تعالی از اهل زمین مصطفی و مرتضی اعادت ل
علیهما السلام را اختیار کرده است پس کسی را که یار غار بود چه وجه و چه اختیار بود تا قاضی عضد بعضی این حدیث
در مواقف آورده است و گفته که حضرت رسالت یا فاطمه گفت که راضی نیستی ای فاطمه بدرستیکه الله تعالی بسوی اهل زمین اطلاعی
و نظری فرمود و پدر ترا اختیار کرد و دوم نوبت اطلاع فرمود و شوهر ترا اختیار نمود و بعد از ایراد این حدیث گفت
شاید که علی را اختیار کردن عام و من جمیع الوجوه نباشد بلکه اختیار کردن او جهت جهاد و برای شوهری فاطمه ع باشد
و لکن گوییم که شاید در این باب دخلی نیست چرا که در این کتاب قریب پنجاه حدیث ماند که مؤید اختیار و اعظم ما و رافع اعتبار و
انتقاد خصمانست و شاید عدل است زیرا که این اخبار مطلق است و شوهری و جهاد مقید نیست دیگر میگوییم که از اهل زمین
مصطفی و مرتضی را اختیار کردن مفهوم این حدیث متقدم و لیس الخصف است چه در دیگر روایت میفرماید که الله تعالی از
اهل زمین دو مرد اختیار کرد که یکی پدر تو بود و یکی دیگر شوهر تست و در روایت دیگر میفرماید که دو مرد را اختیار کرد یکی پیغمبر
را و برتو و یکی دیگر شوهر تو گردانید و در روایتی دیگر میفرماید که حق تعالی بسوی من وحی کرد تا او را جفت تو و وصی خود گردانم
و وصی با پیغمبر او مناسب است و قرینه کلام و مقتضای مقام نیز ذوق و ادراک دلالت میکند که حق تعالی از مردم
از دو گانه دو کس را بخلعت کرامت ممتاز کرده یکی را نبی کرد و یکی را وصی آن نبی کرد اینه لیکن چون کسی کم
لم یزل بود و مشنوی عقل و تخیلات او در وهم حیرت فرو شد و لفظ مجمل احدهما ابوک والآخر بعلک دلیل راجح است بر آنکه
بعلیت و شوهری فاطمه علت و سبب اختیار نبوده است تا قاضی عضد گوید شاید که اختیار برای شوهری فاطمه ع باشد بلکه علت

مرتضی مناسبت جهت حقیقت مبارک وی که پیش از خلقت آدم با آن خلقت مشرف و مکرم بوده چنانچه در احادیث این کتاب
مبین و مرتسم شده و منسوبیت چون پیش از آدم عالم علی را حقیقتا رابطه و رابطیت زهرا اعلیت کی نماید و اختیار
مرتضی نه برای جهاد و نفقه بوده باشد بل برای آن بود که هم جهاد کند و هم حامل علوم و معارف حضرت رسالت پناهی
و حاوی اخلاق و کمالات با منتهای الهی و جامع حقایق و دقایق و علایق گشته و چنین امر از وی صاحب کمال از ازل تا
دولت آن سلطان ارباب جلال متکفل تواند بود بیهقی در کتاب فضایل الصحابه آورده است که رسول الله فرموده من
اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی بن ابیطالب انتهی و در این حدیث جمیع مرتبی بصفتی از اوصاف کمال و بصفتی از نعوت جمال و جلال مخصوص و سرآمد شده
چنانچه بعد از صفت نبوت افضل و اکمل صفات آدم علم بود و احسن و اتقن کمالات نوح تقوی و زهد و اظهر نعوت
ابراهیم حلم و غضب و غرایب فضایل موسی هیبت و نفس و اقدس علیه عیسی عبادت بود لاجرم حضرت رسالت پناه که
مرتضی را با تاج نبوت و صفات و اخلاق و فضایل و کمالات مخصوص و مخصوص گردانید و جمیع کمال اوصاف این پنج اولو
العزم را جامع شده باشد یقین که افضل صحابه او خواهد بود و قاضی خبر الطیر را که مثبت افضلیت مرتضی است
آورده و بعضی مشغول شده و خبر الطیر چنان است که برای پیغمبر صلی الله علیه مرغی بریان کرده بودند هدیه آورده پیغمبر دعا فرمود
که ای بار خدایا کسی را بفرست که دوست‌ترین خلق تو باشد تا با من از این مرغ بخورد پس مرتضی فرمود و با آن حضرت
از آن مرغ اکل نمود و محبت و دوستی از حضرت حق کثرت ثواب و تعظیم ذکر الله پس مرتضی افضل و اکثر ثوابا باشد قاضی
گفته این حدیث افاده آن میکند که علی در همه چیز دوست‌ترین خلق باشد نزد خدا است صحت تعمیم و احتمال لفظ
کل و بعض شاید استفسار و تفحص کردن که دوست‌ترین خلق است در همه چیزها یا در بعض چیزها و علی هذا جایز بود که
اکثر ثوابا در امری باشد و در امر دیگر نباشد پس دلالت نکند بر افضلیت علی مطلقا و اینکه گوییم که بر این تقدیر ابوبکر
افضل صحابه نباشد بقول شما چرا که هیچ آیتی در قرآن مجید در شأن وی نیامده است مگر آیت و سیجنبها الاتقی الذی
یؤتی ماله یتزکی که علما گفته اند این آیت در شأن ابوبکر نازل شده است چه بر تقدیر بر کسی دیگر صادق نیست و این آیت
عمده و اصل حجج و دلایل ایشان است بر افضلیت ابوبکر پس معارض را رسد که گوید این آیت افاده آن میکند که ابوبکر در همه
چیزی اتقی و پرهیزکارترین باشد چه شاید استفسار و تفحص کردن که پرهیزکارتر است در همه چیزها یا در بعض چیزها و علی هذا
افضلیت او مطلق نباشد بلکه معتقد بود و آنکه میگویند و ما لاحد عنده من نعمة تجزی یعنی هیچکس را از بشر نزدیک ابوبکر حق

هیچ نفعی نیست که مستوجب جزا باشد بنابر آنکه پیغمبر را بر مرتضی نفقت تربیت و حق پرورش بوده که مستوجب جزا و حق مکافات است
و بر ابوبکر نبود و اینکه گوییم که چه نعمت اکثر و اعظم از نعمت هدایت بوده که حضرت رسالت پناه او را از قوم ضال جاهل را از ظلمت
کفر و طغیان به نور معرفت و ایمان آورد و چه تربیت بیشتر از آن باشد که همین تا آنکه گشته روحی را به آب حیات نبوت
و رسالت از خباثت جهل و بیگانگی تطهیر داده و بپایه قرب و یگانگی مشرف گردانیده و از حضرت مصطفی به نزدیک صحابه و
جمیع اهل اسلام نعمة تجزی بجهت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نعمتی یعنی بگوی ای پیغمبر که نمیخواهم از شما
بر تبلیغ وحی رسالت و حق هدایت کردن شما هیچ اجری و مزدی جز محبت و مودت و رعایت در حق اقربای من
و هر گاه که وحی رسانیدن و حق هدایت که کرده گمراهان را هدایت کرده و اهل سعادت گردانیدن نعمة تجزی نخواهد بود
و قاضی گفته این حدیث را که انت اخی و وزیری و خیر من اترک بعدی یقضی دینی و ینجز وعدی علی بن ابیطالب ایراد کرده
و گفته این حدیث دلالت میکند بر آنکه علی بهترین و فاضلترین کسی است از جهت دوام گزاردن وعده‌ها بجای آوردن نه
من جمیع الوجوه بلکه از این جهت بهتر است بنابر آنکه یقضی دینی معمول دوم از که است یا خود حال است از المفعول الاول
گوییم که یقضی دینی و ینجز وعدی دو احتمال دارد یکی آنکه شما گفتید دوم آنکه خبر مبتدای محذوف باشد یعنی هو یقضی دینی و ینجز وعدی
و مراد حضرت رسالت این احتمال است بدلیل روایت دیگر که و من یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابیطالب و روایت
ابن مردویه که و خیر من اترک بعدی علی بن ابیطالب یقضی دینی و ینجز موعدی و غیر آن از روایات چنانکه در باب پنجم
گفته شود که در مناقب ابن مردویه از انس بن مالک از سلمان روایت میکند که رسول الله فرموده ان اخی و وزیری و خیر
من اخلف بعدی علی بن ابیطالب و در روایت دیگر علی بن ابیطالب خیر من اخلف بعدی و علی هذا مرتضی بهترین و فاضل
ترین باشد مطلقا نه آنکه از جهتی باشد و از جهتی دیگر نباشد و در مسند از ابوبکر مرویست که ان النبی صلعم بعثه ببراءة الی
اهل مکة لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت عریان و لا یدخل الجنة الا نفس مسلمة و من کان بینه و بین رسول الله مدة
فاجله الی مدته والله بریء من المشرکین ورسوله قال فسار بها ثلاثا ثم قال لعلی الحقه فرد علی ابابکر و بلغها انت قال ففعل
قال فلما قدم علی النبی صلعم ابوبکر بکی فقال یا رسول الله حدث فی شیء قال ما حدث فیک الا خیر و لکن امرت ان لا یبلغه
الا انا او رجل منی یعنی چون سوره براءة فرود آمد حضرت رسالت پناه آن را کتابت فرموده به ابوبکر داد و بفرستاد
که بر مشرکان در موسم حج سوره را بر کافران خواند و مضمون آن را در پنج کلمه با بیان اشارت رساند کلمه اول آنکه
بعد از این سال هیچ مشرک حج نکند دوم آنکه هیچ برهنه طواف کعبه نکند سوم آنکه بهشت نمیرود مگر مسلمانان چهارم آنکه رسول الله هر کرا
مهلت داده باشد تا وقتی معین چون

تا وقت در آمدن با اسلام بجز با پیغمبر که خدا و رسول بیزارند از مشرکان و چون ابوبکر با سورهٔ براءت گرفته روانه شده بعد از سه روز
جبرئیل فرود آمد که حق تعالی میفرماید که این سوره را بر کافران باید که تو خوانی یا کسی که از تو بود پس مرتضی را در عقب ابوبکر فرستاد
تا او را باز گرداند و خود تبلیغ سوره را بکافران نماید و گویند که چون ابوبکر نزد پیغمبر آمد بگریست و گفت ای رسول الله
چه در حق من چیزی فرود آمد رسول الله فرمودند که در حق تو جز خیر و نیکی فرود نیامد ولیکن فرمان یافتم از حضرت
حق که این سوره را باید نرساند مگر من یا مردی که از من باشد و در مناقب خطیب و مسند امام احمد از عمرو بن میمون
مرویست و بعد روایت خطیب از روایت امام احمد مختصر ترتیبه بآن الفاظ و هم قال کان ابن عباس جالسا اذ اتاه
تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا او تخلونا فقال بل اقوم معکم وکان اذ ذاک صحیحا قبل ان یعمی قال فو الله
ما ندری ما قالوا فجاء ینفض ثوبه و یقول اف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشر فضیلة لیست لاحد غیره وقعوا
فی رجل قال له النبی صلی الله علیه لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله فاستشرف لها مستشرف فقال
این علی قالوا هو فی الرحل یطحن قال وما کان احدکم لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد ان یبصر قال فنفث فی عینیه ثم لیطحن ل
هز الرایة ثلثا فاعطاها ایاه فجاء بصفیة بنت حیی می فرماید که ابن عباس نشسته بود در آنجا به پهلوی ابن عباس نشسته
بودم که نه نفر آمدند و به ابن عباس گفتند یا آنست که همراه ما باشی یا خود را با ما گذاری پس ابن عباس ایشان را گفت
بلکه برخیزم و همراه شما باشم و در آن ایام چشم ابن عباس منور پوشیده نشده بود عمرو بن میمون میگوید که ابن عباس
همراه ایشان رفت و با هم بسخن گفتن شدند ندانستم که چه میگفتند پس ابن عباس آمد و دامن فشان میگفت اف و تف
اف برکسی است و تف برکسی ما حسن و کلمه ایست که در جای نفرین گفته شود و تف بجهت استتباع آن گفته آید پس ابن عباس
گفت که وقعوا فی غیبة رجل یعنی در غیبت و بد گوئی مردی افتادند که ده فضیلت بیشتر دارد که آن فضیلتها بغیر وی غیبت ل
هیچ کس را نیست و بعد از آن در تعداد آن فضایل شروع کرد و گفت فضیلت نخستین او آنست که پیغمبر برای گفت
هنگام فتح خیبر که البته فردا مردی را خواهم فرستاد که الله تعالی وی را هرگز خوار و رسوا نکند و دوست دارد خدا و رسول خدا را
و خدا و رسول خدا وی را دوست دارند پس هر یک از صحابه منتظر بوده چشم آن داشتند که خود آن مرد باشد و چون روز شد
پیغمبر فرمودند که علی کجاست گفتند که در منزل نشسته است و توشه همراهان با دست آسیا طحن میکند و آرد می
سازد و تا عده چنان نبود که چون صحابه بغزا رفتندی همه را یکجا نزول کردندی و یک نفر را جهة خدمت در منزل
گذاشتندی و تهیه آذوقه و مهمات پیغمبر شدندی پس حضرت رسالت از روی انکار فرمودندی که هیچ کس نبوده باشد

١٢٠
شد و طحن کند پیغمبر علی ابن عباس گوید که مرتضی چشم بسته آمد بنا بر آنکه درد چشم داشت پس حضرت رسالت مآب دهن مبارک
در چشم وی انداختند که الحال صحت یافت بعد از آن علم را سه بار گرفت و سه نوبت جنبانید و به دست مرتضی داد پس
مرتضی رفت و فتح خیبر کرد و صفیه دختر حیی را که زن پیغمبر شد آورد قال و بعث ابا بکر بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها
منه فقال لا یذهب بها الا رجل هو منی وانا منه فضیلت دوم وی ابن عباس گوید که رسول الله سورهٔ توبه
را با ابوبکر فرستاد و مرتضی را در عقب وی روانه کرد تا سوره را از وی بستد و پیغمبر در جای فرستادن مرتضی
فرمودند باید که این سوره را نبرد بجز مردی که وی از من باشد و من از وی باشم قال و قال رسول الله لبنی عمه ایکم یوالینی یوالینی
فی الدنیا والآخرة فیقولوا لها مرتین او ثلثا و هم سکوت و علی یقول انا فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا والآخرة فضیلت سوم
ابن عباس گوید که پیغمبر با عم زادگان خود فرمود که کدام یک از شما متابعت و مبایعت من میکنید و با من همراهی
می نمایید در دنیا و آخرت و این سخن را دو نوبت یا سه نوبت میفرمود و عم زادگان جواب نمیدادند و مرتضی میگفت
در این دو سه نوبت که من متابعت و نصرت تو میکنم پس پیغمبر با وی فرمودند که تو دوست و یار منی در دنیا و
آخرت قال ابن عباس وکان علی اول من آمن من الناس بعد خدیجة فضیلت چهارم ابن عباس گوید که مرتضی اول
کسی بود که از مردمان ایمان آورد بعد از خدیجه و بر روایتی مسند باسلام در آمد بعد از خدیجه قال و وضع ثوبه علی علی
و فاطمة والحسن والحسین وقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فضیلت پنجم ابن
عباس گوید که پیغمبر جامه خود را بر مرتضی و فاطمه و حسن و حسین در پوشید و آیت انما یرید الله خواندند چنانکه در مقدم
گذشت قال و شری علی نفسه فلبس ثوب النبی ثم نام مکانه فجاء ابوبکر وهو یحسبه رسول الله فقال له ان نبی الله قد
انطلق نحو بئر ام میمون فادرکه فانطلق ابوبکر و دخل معه الغار وبات علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی نبی الله وهو
یتضور و قد لف رأسه بالثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف راسه فقالوا انک للئیم کان صاحبک لا یتضور و نحن نرمیه
وانت تتضور وقد استنکرنا ذلک فضیلت ششم ابن عباس گوید که مرتضی جان خود بحضرت حق فروخت و خود را ایثار راه
رسول الله کرد جامه پیغمبر پوشید در شب هجرت و بجای او خفتید پس ابوبکر آمد و می پنداشت که آن خفته
پیغمبر است مرتضی با او بسخن آمد و گفت که پیغمبر بطرف چاه ام میمون رفته اند پس ابوبکر بخدمت پیغمبر ملحق شد و هر
دو بغار گوشه نشستند ابن عباس گوید در آن شب کفار قریش بر مرتضی سنگ می انداختند چنانکه هر شب به پیغمبر میکردند
و مرتضی بر خود می پیچید و حال آنکه سر خود را از تواتر سنگها بکاغذی پیچیده بود تا صبح شد بعد از آن جامه از سر در روی

تو بر دوشت ابوبکر گشته تو بشیم و سعادتی چرا که بار تو بر دوش می چسبید در حالی که ما او بر سنگ سکر رفتیم و تو در خشم می بجیدی
و ما در رنج کار رسرد و بودیم که این کس بنده محمد مصطفی باید قال ابن عباس و خرج رسول الله صلعم فی غزوة تبوک قال فقال
له علی اخرج معک فقال لا فبکی علی فقال له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس
بعدی نبی لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی فضیلت هفتم ابن عباس گوید که پیغمبر در غزای تبوک از مدینه
بیرون فرمود مرتضی با وی گفت که همراه تو می آیم آن حضرت گفت که نه پس مرتضی بگریست پیغمبر با وی فرمود
آیا راضی نمیشوی که باشد تو از من آن منزلت داشته باشی که هارون از موسی داشت نشاید که من جایی روم
الا که تو خلیفه و قایم مقام من باشی یعنی در حیات و ممات قال و قال له انت ولی کل مومن بعدی و مومنة
فضیلت هشتم ابن عباس گوید که رسول الله صلعم با مرتضی رض فرمود که تو بعد از من ولی و خداوند جمیع مومنان و مومنات
قال ابن عباس و سد رسول الله صلعم ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا و هو طریقه لیس له طریق غیره
فضیلت نهم ابن عباس گوید که رسول الله صلعم ابواب صحابه را که در مسجد بود برآورد مگر باب علی را ابن عباس گوید که مر
تضی با اهل خانه خود می خفتند و مسجد میگذشت و حال آنکه باب جنب احتیاج میداشت و راهی دیگر جز در مسجد
نداشت قال و قال من کنت مولاه فان مولیه علی فضیلت دهم ابن عباس گوید که پیغمبر در حق مرتضی فرمود
هر کس را که من خداوند او باشم پس بتحقیق که خداوند او علی است ای ولی مومن عجب نیست که با نقل این
احادیث که السنة ناطقة والنصوص قاطعة اند بر فضیلت ابو تراب صلعم بخاری در باب فضایل ابوبکر آورده است که
عمرو عاص گفت که چون از جیش ذات السلاسل باز گشتیم از پیغمبر پرسیدم که کدام یک از مردمان دوست
تر است بسوی تو آن حضرت فرمود که عایشه گفتم از مردان گفت پدر او گفتم بعد از او گفت که عمر و هم
درین باب روایت کند که عبدالله عمر گفت که ما در زمان رسول الله صلعم هیچکس را برابر ابوبکر نمیدانستیم و ابوبکر را افضل
صحابه میدانستیم و بعد از آن عمر و بعد از آن عثمان را و بعد از آن میگذاشتیم اصحاب پیغمبر را و یکی بر دیگری تفضیل نمیکردیم
شعر: وان اخرج بغیر بعد حین : اذا کان السنان علی فساد ای ولی مومن این روایات و راویان این
واحادیث کتاب را بنگر و حکم فرمای میان آن و این و هرچه حدیث و الله ما طلعت الشمس و لا غربت بعد
النبیین و المرسلین علی رجل افضل من ابی بکر است دلالت میکند بر آنکه ابو تراب افضل است غیر الله بعد ابی بکر رض
النبیین والمرسلین گفته و مرتضی نفس است و انفسنا و انفسکم نفس حضرت مصطفی است پس بحب نفس ممتاز

121

ممتاز و مستغنی است و در تحت افضلیت ابوبکر داخل نیست مدلول حدیث کنت انا و علی نورا که درین باب
گفته شد مدلول حدیثی که اهل نسب و اکثر سنیه در نزد ایشان این معتبر است که عایشه در حضور فاطمه زهرا از حضرت
رسالت پرسید که دوسترین مردمان بسوی تو کیست آن حضرت فرمودند که ابوبکر عایشه گفت بعد از آن کیست فرمود
که عمر پس فاطمه از پدر خبر بگفت یا رسول الله لم تقل فی علی شیئا فقال النبی صلعم هذا علی نفسی رسول الله فرمود که
که علی نفس من است پس ما یقول فی نفسه شیئا یعنی عایشه از جهت خبری پرسید از جان و نفس من از گفته علی را
یاد کردم دیگر در نزول السابقون و غیره حدیثی روایت میکند که رسول الله صلعم فرمودند که ما من نبی الا و له نظیر فی امتی
ابوبکر نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هرون و علی نظیری و فی روایة من اراد ان ینظر الی عیسی بن مریم فلینظر
الی ابی ذر یعنی هیچ نبی نیست الا که او را مانندی و نظیری در امت من هست ابوبکر نظیر ابراهیم است
و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هارون است و علی نظیر منست و در بعضی روایات آمده است که هر که خواهد که نظر کند
بسوی عیسی مریم پس باید که بسوی ابوذر نظر کند ای ولی مومن اگر انصاف باشد ازین حدیث افضلیت برادر
پیغمبر که ممسوس فی ذات الله است محقق میشود زیرا که چون رسول الله صلعم افضل و اکمل جمیع انبیا و رسل است پس علی
ولی الله که نظیر محمد رسول الله است باید که افضل و اکمل جمیع صحابه باشد و این سخنان که در کتاب گفته می آید نسبت
با طالبان محرک و مشوق است و نسبت با طالبان منبه و موقظ اما متعصبان نه در کثرت روایت ملحوظ میشوند و نه
از قلت عبارت محظوظ اگر فی المثل حضرت مصطفی صلعم بعالم تربیت آید و خواهد که متعصبی را با انصاف آورد
بی اراده و مشیت حق میسر نشود و این فقیر حقیر خود در چه حساب خواهد بود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
باب دوم در ثبوت افضلیت مرتضی رض از جهت فضل و شرف محل ولادت و استحقاق مرتبه امامت و خلافت
بنص حدیث و آیت ای ولی مومن بدانکه حضرت مرتضی در اندرون خانه کعبه بوجود آمده روز جمعه سیزدهم شهر الله
الاصب رجب المرجب بود عام الفیل سی سال و گویند بعد عام الفیل بیست و هشت سال و در شیعه روایت اول
اصح است و در اندرون خانه کعبه بغیر از ابو تراب صلعم هیچ مولود نشده و عام الفیل جهة آن تاریخ شد که ابرهه
صباح پادشاه حبشه در آن ایام لشکر با فیلی چند بقصد خرابی کعبه فرستاده بود بسبب آنکه از طرف او بیعه عرب
در بیعه که معبد نصاری است آنچه و قصه هلاک اصحاب فیل بطیر ابابیل در تفسیر سوره الم ترکیف مذکور و مسطور است
و چنین متعارف است که هر واقعه و حادثه که غریب و عجیب نماید آن را مبداء تاریخی کنند لاجرم عرب

آن سال را سید بازنج کرده و حضرت مصطفی هم در آن سال بعثة اند و چنین عالم بعا نقل منه مرتضی سی و سه ساله بود بعد
رسول الله سی سال امام عالم و غوث اعظم و قطب دایره بنی آدم و عالمپناه و خلیفه الله و قائم مقام رسول
الله او بود و الکه حضرت رسالت در منطقه الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا بدین معنی اشارت منقه
یعنی خلافت و امامت بعد از وفات من سی سال باشد بعد از آن متغلب و اتفاق باشند نه باهلبیت و استحقاق
چراکه مخصوص مبالغه است در آنکه آن ملک بسیار گزنده و بدندان گیرنده است اگرچه بعضی صحابه برسم حکومت
و باسم خلافت صوری مشهور و معروف بوده اند اما فی الحقیقه ابوالحسن بود که بکمال خلافت صوری و معنوی
بر زبان رسول الله مبعوث و منعوت و موصوف بود و همه او در جمیع مشکلات بفرمان وی راه می رفتند و
برکات و مرافق کاه یا مفرج الکروب و کاهی لولا علی لهلک عمر میگفتند و از آنجمله این سی سال بیست و چهار
سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف در حکامیکه متکفل می شد و بوصیت حضرت رسالت بصبر و مدارا زند
کانی میسر شود و پنج سال و چند ماه بجهاد با کنیزن که بیعت شکنان و قاسطین که ظالمان و مارقین که از دین بیرون
شد کانند ممتحن بود چنانچه حضرت رسالت سیزده سال ممنوع بود از تصرف در حکام نبوت و او امر و نواهی
رسالت کاهی در شعب که دره کوهیست شش سال بحصار و کاهی بسنگ کودکان و تنگ کافران گرفتار
وی را استطاعت جهاد با کافران و نه وقت دفع مضرت از مومنان بنا بر آنکه عدد ظهور دین اسلام و وقت وی
مصطفی هم نرسیده بود تا کار بجایی رسید که از استیلای کفار و اذیت اشرار بعضی صحابه با جعفر طیار بحبشه
رفتند و بعضی دیگر با حضرت رسالت بمدینه هجرت کردند و ده سال از عمر وی تا بجهاد کافران دستیابی
منافقان ممتحن می بودند ارادت و سنت الهی تا بود در هر عصری چنین بود سنة الله التی قد خلت من قبل
و لن تجد لسنة الله تبدیلا الیوم بحث و بعد این است که بعد از وفات حضرت رسالت در امامت مرتضی
اختلاف کرده اند و هرچه شیعه دی که جمیع بنی هاشم و سلمان فارسی و عمار ابن یاسر و ابوذر غفاری و مقداد
ابن اسود کندی و خزیمه بن ثابت که ذوالشهادتین است و ابوایوب انصاری و جابر بن عبدالله الانصاری
و ابوسعید خدری و امثال ایشان از اصحاب صفه گفتند که امام و خلیفه بعد از رسول صلعم علی مرتضاست
لکنه مجمع صفات الهی و مجموعه کمالات نامتناهی بعد از رسول الله او بود بنص آیات و احادیث نامعدود
صفات و کمالات غیر محدود و از آنجمله حجت اول نص است و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب

١٢٢

الله میفرماید که اولو الارحام که خویشان و نسبان نزدیکند احق و اولی اند بیکدیگر و این معنی در باب دعوی می آید و ابو تراب از اولو
الارحام است نه ابوبکر پس بخلافت و جانشینی حضرت ابوالقاسم باید که او احق و اولی باشد چه این حجت داوری است
که اولو الارحام را بحکم کلام الله بیکدیگر است از جمیع وجوه است نه از وجهی خاص بنا بر آنکه حکم اولویت این آیت مطلق
است حجت دویم نص آیت انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی
متصرف بتمامیت امر خدا و رسول خدا و المومنان که در حالت رکوع در نماز انگشترین بصدقه بسایل دادند چنانکه ارباب
فهم تقریر باید پس هرچه خدا و رسول را از ولایت ثابت شود امیرالمومنین را ثابت باشد چراکه معنی آیت بدلیل کلمه
حصر چنین است که متصرف در تمامیت الامور حضرت الله تعالی و رسول الله و علی ولی الله است و بس و علی هذا صفت
تصرف در خدا و مصطفی و مرتضی منحصر شده باشد چه کلمه انما از آلات و ادوات حصر است و چنین الحرف معلوم
گوییم که لفظ ولی در عرب بسه معنی بیش بنیاد نه است بمعنی متصرف که احق و اولی بتصرف عبارت از آنست چنین دنا گودک
و ولی زنان و بمعنی محب و بمعنی ناصر و در این آیت نشاید که ولی بمعنی محب و ناصر باشد بجهت انتفا صدق این حصر و عدم
صحت این حصر بنا بر آنکه معنی آیت چنین شود که محب و ناصر بتمامیت امر خدا و مصطفی و مرتضی اند غیر ایشان پس محبت و نصرت
مومنان در این سه وجود منحصر باشند و حال آنکه محبت و نصرت در ایشان منحصر نیست بلکه عام است در حق جمیع مومنان
بنص قول الله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یعنی جمیع مومنان محب و ناصر یکدیگرند و چون ولی در این
آیت بمعنی متصرف و اولی بتصرف باشد پس الحکم که در مومنان متصرف بود باید که امام و قائم مقام سید الانام و قطب
دایره اسلام او باشد نه غیر او و قاضی بیضاوی در موافقت گفته که ولی در این آیت بمعنی ناصر است و اگر چنین باشد نظام
آیت دلالت کند بر آنکه مرتضی علی امام و اولی بالتصرف باشد در حال حیوة رسول الله و این معنی باطل است بلکه
و الحق گوییم که حضرت رسالت در حال حیوة خود مرتضی را امام المتقین و امام الغر المحجلین و امام الاولیاء و امام حزب
الله و اولی بالناس خوانده است چنانکه در باب چهارم و پنجم بتفصیل مروی گردد و اولی بالتصرف گفته
چنانکه در حدیث الست اولی بالمومنین و غیره تحقیق می شود و قاضی قصه در این آیت بنحو دیگر آورده و گفته که
ولی اینجا بمعنی اولی بالتصرف نیست جهت آنکه ما قبل و ما بعد خود مناسبت ندارد و آیت قبل این آنست که یا ایها الذین آمنوا
لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مومنان باید که از کفر بدعت جهودان و ترسایان را
ولی و ناصر خود نگیرند و ایشان ناصر یکدیگرند و آیت بعد این است و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغا
لبون یعنی هرکه دوست و ناصر خدا و رسول و مومنان باشد غالب خواهد بود و الحق گوییم که متصرف است که آیات قرآن منجم و متفرق

فرود آمده است و بعضی از علما به ترتیب [illegible] ترتیب داده اند و مشهور است که آیت انما ولیکم الله از آیات متقدم نازل شده است
بلکه منفرد فرود آمده و میان آیت سابق و آیت انما ولیکم الله چهار پنج آیت دیگر است و بر تقدیر تسلیم گوییم که ولی را در
آیت انما ولیکم الله اگر بمعنی محب و ناصر حمل کنیم همان محذور که حصر محبت و نصرت است لازم آید و حال آنکه محبت و نصرت
مؤمنان در خدا و مصطفی منحصر نیست بلکه عامست میان مؤمنان چنانکه تقریر یافت و دیگر آنکه چه محذور لازم آید
اگر انتظام دلیل تمام قبت [illegible] باشد که متصرف در شان نیست مگر الله و محمد و علی و هر که محبت و نصرت خدا و محمد و علی
ورزد بنابر آنکه اولی بتصرف و خداوند وی الذین [illegible] آنکس غالب خواهد بود قاضی عضد درین آیت شبهه دیگر ایراد
کرده گفت که الذین آمنوا جمعست و مرتضی واحد و حمل جمع بر واحد متعذر و ممنوع است دیگر گفت که نزول آیه در
کار علی منافی شمول غیر او نیست بلکه مراد از الذین آمنوا علی است و امثال او از صحابه جواب گوییم که اخذ بقول
اهل تفسیر و [illegible] و نقل از علما [illegible] راجح و اولی است از سخن شما درین تقریر و گفته شد چون در جمیع تفاسیر آمده است
که این آیت در شان آنحضرت نازل شده و بوی مخصوص است چنانکه در باب دهم مذکور است پس حمل جمع بر واحد جهت
تعظیم مجاز شایع و جایز است و حتی که قاتل حمزه و کافر حربی بود چون در مدینه اسلام پیدا کرد و از فعل خود نادم می شد آنحضرت
محمد است در امثال وی آیت فرمود که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم در لفظ الذین اسرفوا که صیغه جمع است
اختصار تقریر نمود تا [illegible] کمانیت که هم دلیل عطافت با آن صنم نمود و دیگر بر تقدیر تسلیم سخن شما که مراد از
الذین آمنوا علیست و امثال او گوییم چون این آیت در شان امیرالمؤمنین نزول یافت پس او نوبت تصرف و برا
باصالت باشد و امثال او را بتبعیت [illegible] بحکم الفضل للمتقدم تفضل اصل بر فرع اظهر من الشمس است دوم
سیوم بعضی حدیث غدیر خم که رسول الله صلعم دست مرتضی گرفت و بر بالای پالان شتران رفت و فرمود که الست
اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی آیا من بتصرف کردن در مؤمنان اولی
از مؤمنان نیستم صحابه گفتند بلی فرمود که هر که را من اولی بتصرف باشم پس علی و برا اولی بالتصرف باشد [illegible]
روایت کنند که چون حضرت رسول الله از حجة الوداع بازگشت در غدیر خم نزول فرمود در گرمای گرم و گفت ایها الناس
من اولی الناس بالمؤمنین یعنی ای مردمان کیست اولی ترین مردمان بتصرف کردن در مؤمنان صحابه گفتند الله
و رسوله اولی بالمؤمنین یعنی خدا و رسول اولی ترند تا سه نوبت این سوال میکرد و صحابه این جواب میگفتند
و در نوبت چهارم برخاست و دست مرتضی را گرفت و فرمود اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و این سخن را هم سه بار مکرر کرد یعنی ای بار خدایا هر که را من اولی بتصرف

بتصرف باشم علی اولی بتصرف باشد و در آخر این حدیث فرمودند که الا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب یعنی آگاه باشید باید
که باید تبلیغ کند و برساند این سخن را آنکه از شما حاضر است بکسی که غایب است و در صحیفه المستفیدین از براء بن عازب
مرویست که رسول الله صلعم فرمودند که الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الست اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا
بلی قال الیس ازواجی امهاتکم قالوا بلی قال فان هذا مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قال
فلقیه بعد ذلک عمر فقال له هنیئا لک یا ابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی
مصطفی دست مرتضی گرفت در روز غدیر خم و با صحابه گفت که آیا من بتصرف کردن در مؤمنان اولیتر از
مؤمنان نیستم گفتند بلی باز بعبارت دیگر گفت آیا من بتصرف کردن در هر مؤمنی اولیتر از آن مؤمن نیستم گفتند
بلی گفت آیا زنان من مادران شما نیستند گفتند بلی فرمود به درستیکه اینکس یعنی مرتضی مولی و خداوند است
هر که را من مولی و خداوندم و از بهر مرتضی دعا فرمود و راوی روایت کند که عمر بن خطاب بعد از آن مرتضی
را در راه دید و تهنیت کرده گفت هنیئا لک یعنی گوارنده باد ترا این منقبت ای پسر ابوطالب درین
بامداد و پاخفت گفت درین شبانگاه خداوند من و مؤمنین و مؤمنات شدی ای علی مؤمن تهنیت و مژده
عمر خطاب دلیلی واضح است بر آنکه مراد از اولی درین احادیث [illegible] اولی بالتصرف نیست چه اگر مراد ناصر و محب بودی
تهنیت را وجهی نبودی چرا که نزد جمیع صحابه مضمون [illegible] آیات و اقوال و افعال روشن و معاینست که مؤمنان
ناصر و معین یکدیگرند پس اگر از جمله مؤمنان یکشخص را باین مرتبه تعریف و تهنیت کنیم تحصیل حاصل بلکه عبث باشد
در مناقب ابن مردویه از ابن عباس مرویست که پیغمبر فرمود ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله
قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه چنانکه در باب دهم در سبب نزول آیت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک روایت کرده شود و در مناقب خطیب و مسند حنبل احمد از بریده الاسلمی مرویست که گفت در خدمت مرتضی
سوی یمن بغزا رفتم و از وی جفایی دیدم و چون بخدمت مصطفی رفتم علی را بعیب و نقص یاد کردم دیدم که روی
مبارک مصطفی متغیر شد و فرمود که یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم بریده گفت که گفتم بلی آن حضرت فر
مودند من کنت مولاه فعلی مولاه ای ولی [illegible] لفظ مولی در لغت عرب بهفت معنی آمده است اول
معنی آزاد کننده دوم معنی آزاد شده سوم معنی عم زاده چهارم معنی همسایه پنجم معنی هم سوگند ششم معنی ناصر هفتم معنی اولی بالتصرف و حمل
مولی بر معانی خمسه اولی جز ناصر هم ممتنع است چه همه کس دانند که مؤمنان ناصر یکدیگرند پس باید که مولی درین
حدیث بمعنی اولی بالتصرف باشد و قاضی عضد در مواقف گفت که این حدیث را اکثر اهل حدیث نقل

نکرده اند گوییم که از اصحاب حدیث اگرچه دو کس آن را نقل نکرده در کتب خود مسطور کرده باشند ما را انقدر کافیست در اینجا
و استشهاد دیگر گفت که علی روز غدیر خم همراه پیغمبر نبود بلکه در یمن بود گوییم در کتابی در چند موضع آمده است که مرتضی از یمن بنوعی
که آمده با رسول الله حج گذارد و قربانها کرد و در آن حج مجلسی بغدیر نشد و قربانها نکرد مگر مصطفی و مرتضی علیهما الصلوة و السلام
دیگر گفت اگرچه صحت این حدیث مسلم داریم اما اکثر راویان مقدمه آن را که الست اولی بالمؤمنین من انفسهم است روایت
نکرده اند گوییم غرض تواتر و صحت حدیث است اگر اکثر راویان آن را روایت نکرده باشند با قل الکفاف معلوم هم جایز است
چنانکه از ابن حجر غایب در زهری و ابن عباس و بریده اسلمی در کتب مذکوره بطرق متعدده مسطور است ای وی گوییم
نقل قاضی عضد درین اسرار دات مثل ابو نعیم بنشست بل جنیش است جمله مسکینی بجوابه که بمقدار معتقد و مناقب
و مقابل مرتضی را جوابی و عذری گوید دیگر گفت که مولی درین حدیث بمعنی ناصر است بدلیل آخر حدیث اللهم
وال من والاه است گوییم اول حدیث که الست اولی بالمؤمنین و معتقد مهید کلامست و دلالت میکند
بر آنکه مولی بمعنی اولی بالتصرف است دیگر گفت که مولی در عربیت بمعنی اولی نیامده است گوییم که قول الله تعالی ماویکم
النار هی مولیکم دلالت میکند بر آنکه مولی بمعنی اولی بکار آمده است یعنی جای شما آتش است او بشما اولی است
و آنچه میگوید که لفظ مولی در هی مولیکم بمعنی مقر و مآل و عاقبت است درست بقرینه و بنص المفسران حکم مسلم
نیست چرا که مولی در عربیت صفت مفهوم بمعنی مذکور چنانکه در اول این کلمات گذشت و بمعنی مقر و مآل
و عاقبة الامر قطعا نیامده است دیگر گفت که اگرچه مسلم داریم که مولی بمعنی اولی است دلیل چیست بر آنکه
مراد از اولی اولی بالتصرف است بلکه جایز است که مراد از آن اولویت باشد در امری از امور چنانکه
خدای تعالی میفرماید که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه یعنی مردمی که سزاوارترین مردمان بابراهیم آنهایند
که متابعت او کرده اند و این اولویت با ابراهیم شاید که از جهت قرب یا از جهت اتباع یا از جهت خصلتی
بوده باشد و اولی بالتصرف اینجا مراد نیست و صحت استفسار و صحت تقسیم دلیل ماست بر آنکه مراد از
اولی اولویت است در امری از امور اما استفسار چنانکه گویی زید در چه امر اولویت بعمرو دارد در نصرت یا
یا در محبت یا در تصرف و اما تقسیم چنانکه گویی زید اولی است بعمرو و این اولویت یا در نصرت اوست
یا در حفظ مال اوست یا در تصرف در وی است جواب گوییم دلیل ما بر آنکه مراد از اولی بالمؤمنین من انفسهم
اولی بالتصرف است بر ضمیمه من انفسهم نیست چه با قرینه محقق میشود که مراد از اولی درین حدیث جز اولی بالتصرف
نیست نه مراد اولویت در امری از امور چنانکه بعض مردمان از مردمان اولی بعض دیگر اولی بالتصرف

بالتصرف بودن بسبب معنی مذکور بلی اگر قید من انفسهم نبودی استبعاد قاضی عضد ثابت ان اولی الناس بابراهیم
و استدلال او بصحت استفسار و صحت تقسیم راست بودی چه نظم این آیت مثلا اگر چنین می بود که اولی الناس
بابراهیم من نفسه للذین اتبعوه مراد از آن اولی الناس اولی بالتصرف می بود و هم چنین اگر گوئی زید اولی
بعمرو من نفسه عمرو را استفسار و تقسیم را صحت نمی ماند چه مراد اولی بالتصرف می شود لا غیر و اما قاضی عضد موده و
رست و حجت چهارم بعض حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ترمذی و غیره از علما
حدیث آورده اند که مصطفی چون بغزای تبوک رفت و مرتضی را در مدینه گذاشت مرتضی گفت یا رسول الله
مرا با زنان و کودکان میگذاری آن حضرت فرمود که راضی نمی شوی که از من آن منزلت داشته باشی که هارون
از موسی داشت و این قصه چنان بود که حضرت رسالت چون بغزای تبوک می رفتند و تبوک در راه شام بود و بسیار
دور و از خوف هجوم اعادی مرتضی را در مدینه بر سر اهل و عیال قایم مقام خود گذاشت و فرمود که الله تعالی مرا
وعده داده است که تبوک را حاجت بجنگ نیست و بی تخلف و مشقت آن را فتح خواهیم کرد و مرتضی در هیچ
غزا از مصطفی متخلف نشده است مگر در این غزا پس منافقان زبان بطعن گشودند که علی در حساب زنان و کو
دکان است چون مرتضی این سخن را شنید سلاح و درع پوشید و سوار شد و در اول منزل بمصطفی رسید آن
حضرت فرمود که چون موسی بکوه طور می رفت هارون را قایم مقام خود گذاشت چنانکه حق تعالی در کلام مجید
از موسی حکایت میکند که با هارون گفت که اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین یعنی خلیفه من باش
در قوم من و اصلاح کن میانه ایشان و اتباع راه اهل فساد مکن و ای ابو الحسن تو از من آن منزلت داری که هارون
داشت پس از موسی بحکم این حدیث هرچه هارون را ثابت بود از استحقاق استخلاف و غیره آن همه مرتضی را ثابت
باشد مگر نبوت که مستثنی است در لا نبی بعدی و این حدیث بر خلافت امیر المؤمنین علی ع نص خفی است بلکه نص
جلی است و قاضی عضد در مواقف آورده که علی خلیفه رسول الله شد در حین رفتن بغزای تبوک چنانکه هارون خلیفه موسی شد
در حین رفتن بکوه طور پس جمیع منازل را هر دو یکی برادری و یکی پیغمبری نبوده است جواب گوییم هرچه قول تو که از
جمله منازل هارون یکی برادریست و یکی پیغمبری سخنی حشو است و بی فایده چرا که حضرت رسالت این منزلت پیغمبری
را در لا نبی بعدی استثنا فرموده است پس این سخن تو عبث و عیب باشد و هرچه برادریست خود مشهور است که رسول
الله علی را برادر خود گرفته و در مواضع متعدده برادر گفته است و حق تعالی پیش از خلقت سموات و ارض بدو
هزار هزار سال بر در جنت نوشته که محمد رسول الله علی اخو رسول الله چنانکه در باب هشتم آورده شد پس اگر خواست

بقول خدا و رسول محقق و معقول نشود و هیچ قول معقول نخواهد بود الا که بلکه غرض از خوشنت ما در این باید رتبت که گوئیم که چون مناسبتی
از رفع و رجوع است از خوشنت لبنی را خوش روحی و عقلی او فرزند از اخوت لطفی و فصلی و هرچه قول تو که احادیث رجال
روانند بجز این نبوک گفته شد پس مخصوص باشد بآن استخلاف و عام نبوی گوئیم که حضرت مصطفی این حدیث را
بارات مرات با مرتضی در چند موضع فرموده است در فتح خیبر و در غزوه ذات السلاسل و روز ابنا در ... مسجد و غیر آن
چنانکه مذکور شود و چون بیم بعضی حدیث علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی اما در مسند احمد حنبل از بریده
اسلمی بروایتی دیگر مرویست که گفت چون من حکایت مبین و شکایت ابو الحسن کردم حضرت رسالت در غضب شد و فرمود
که لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی فانه منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی یعنی ای
بریده از غیبت و منقصت علی بپرهیز که علی از من است و من از وی و او هست اولی بتصرف در شما بعد از
من و این سخن را دو بار فرمودند دلیل تاکید است در تخصیص کلا ثقف و ثنا وب و فتنه صحابه و در سنن ترمذی
از عمران بن حصین مرویست که حضرت رسالت مرتضی را امارت لشکر داد و بغزا فرستاد و چون بر کفار غالب
آمد مرتضی کنیزی مخصوص بخود کرد اینجا بعضی همراهان انکار او کردند و چهار کس از صحابه عهد بستند که چون بحضرت [illegible]
رسند حکایت و شکایت علی کنند باشد که جهت فاطمه زهرا بر مرتضی غضب کند و تا بدین صحابه چنان بود که چون از غزی
مراجعت کردندی اول سلام حضرت رسالت رسیدندی پس بخانهای خود شدندی و چون لشکر بمدینه رسید و از آن چهار
شخص یکی برخاست و گفت یا رسول الله علی چنین و چنین کرد و مضمون شکایت و حکایت وی آن بود که علی
دختر مصطفی را که چنانچه تو زن او و ... اصطفا میکند پس حضرت رسالت روی از وی بگردانید و هیچ نگفت دوم
یکی برخاست و همین گفت از وی هم روی برگردانید پس سوم برخاست و همین گفت از وی هم اعراض کرد
و همچنین چهارم برخاست و چون اینجا گفت حضرت رسول الله در خشم و غضب شد و فرمود که ما تریدون من علی
ما تریدون من علی ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی یعنی دو بار فرمودند که چه میخواهید از علی
که چه می خواهید از علی بدرستیکه علی از من است و من از علی و او است خداوند همه مؤمنان بعد از من و در فردوس
الاخبار هم از عمران مرویست که رسول الله فرمود که علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی اگر کسی
گوید که ولی در این حدیث بمعنی محب و ناصر است الا در آیه انما ولیکم الله بمعنی محب و ناصر نباید که باشد چرا که محبت
منحصر در خدا و مصطفی و مرتضی نیست اینجا چه عذر داری جواب گوئیم که این حدیث هم بر طبق آیت آمده است و هم
منتفی حصر است بدین تقدیم و تنوکه خبر نص است یعنی هو ولی کل مؤمن لاغیره و دیگر قرینه حدیث ...

١٢٥

ورود این حدیث بکمال دلالت میکند بر آنکه لفظ ولی اینجا بمعنی خداوند و اولی بتصرف است بنابر آنکه صحابه از خطبه مصطفی
دختر از مرتضی شکایت کردند یعنی مرتضی را اهلیت و استحقاق آن نیست که بر چنین کاری کنند و دختر زهرا مصطفی و
اختیار نماید پس مرتضی مصطفی بنا بر رتبه کرد و گفت که مرتضی را استحقاق آن هست که مصطفا و اختیار کند چنانکه من میکنم
چرا که اصطفای که من میکنم بنا بر آنست که من اولی بتصرف و خداوند شما ام و مرتضی بعد از من مرتبه و بزمان یعنی در حیات
و ممات من خداوند شما است دلیل ششم بعضی حدیثی که خطیب در مناقب آورده و در وسیلة المتعبدین هم مرویست از عبدالله بن
مسعود که گفت کنت مع رسول الله صلعم وفد الجن یعنی بودم همراه رسول الله در حالتیکه بجن ارفت فتنفس الصعداء یعنی آه
سرد کشید فقلت یا رسول الله ما لک تتنفس قال یا ابن مسعود نعیت الی نفسی گفتم ای رسول الله چیست ترا که آه سرد
میکشی فرمودند ای ابن مسعود خبر مرگ من بمن رسانیدند فقلت استخلف یا رسول الله قال من قلت ابابکر فسکت گفتم کسی را قائم
مقام خود کن ای رسول خدا آن حضرت فرمودند کرا خلیفه کنم گفتم ابوبکر را آن حضرت سکوت کرد و باز آه سرد کشید دیگر
پرسیدم و همان جواب شنیدم این نوبت گفتم که عمر را خلیفه کن آن حضرت خموش گشت و باز تنفس فرمود و در نوبت سیم گفتم
علی را خلیفه کن از سر تیغ گفت آوه هرگز این کار نکنید و هرگاه که او را خلیفه و قائم مقام خود کنیم هرگز قبول نمائید
و بحق خدا اگر شما این کار بکنید وی البته شما را بجنت میکند رانید و تمام لفظ حدیث اینست ثم تنفس فقلت ما لی اراک
تتنفس یا رسول الله قال نعیت الی نفسی قلت فاستخلف یا رسول الله قال من قلت عمر بن الخطاب فسکت ثم تنفس فقلت ما لی
اراک تتنفس یا رسول الله قال نعیت الی نفسی قلت فاستخلف یا رسول الله قال من قلت علی بن ابی طالب قال اوه لن تفعلوا
اذا ابدا والله لئن فعلتموه لیدخلنکم الجنة و در روایت وسیله اینست کنت مع رسول الله صلعم فتنفس فقلت یا رسول الله ما شانک
قال یا ابن مسعود نعیت الی نفسی قلت استخلف قال من قلت ابابکر فسکت ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک یا رسول الله قال
نعیت الی نفسی قلت استخلف قال من قلت عمر فسکت حتی ذهب ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک یا رسول الله قال
نعیت الی نفسی قلت استخلف قال من قلت علی بن ابی طالب قال انا والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة
اجمعون یعنی با حضرت مصطفی بودم پس آنحضرت آه سرد کشید گفتم که یا رسول الله حال شما چیست فرمودند که خبر مرگ من
بمن رسید گفتم استخلاف کن فرمودند کرا گفتم ابوبکر را پس آن حضرت یکساعت خموش ماند بعد از آن آه سرد کشید دیگر حال
پرسیدم و همان جواب شنیدم این نوبت گفتم که عمر را خلیفه کن آنحضرت جواب نداد تا یکساعت گذشت و باز آه سرد
کشید و همین گفتم که علی بن ابی طالب را خلیفه کن آن گاه فرمود بحق آنکه جان من در قبضه قدرت اوست که اگر صحابه طاعت
علی کنند البته همه بجنت در گذرند وجه [illegible] حفصه از عمر و سلمه مرویست که گفتند شنیدیم رسول الله صلعم که در حجة الوداع میفرمود

علی یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الفجار علی اخی ومولی المؤمنین من بعدی وهو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه ختم
النبوة فلا نبی بعدی وهو خلیفتی فی اهلی والمؤمنین بعدی یعنی علی شاه مؤمنانست چه شاه زنبوران عسل را یعسوب گویند و
مال شاه ظالمانست علی برادر منست وخداوند مؤمنان واولیست بتصرف کردن در ایشان بعد از من وعلی از من آن
منزلت دارد که هرون داشت از موسی الا اینقدر هست که حق تعالی نبوت را تمام کرده است وبعد از من هیچ پیغمبر نیست
واوست بعد از وفات من خلیفه وقائم مقام من در اهل البیت من ومؤمنان ودر باب پنجم گفته خواهد آمد که حضرت
رسالت امیرالمؤمنین را خلیفه کرده است اگر کسی گوید که حضرت نبوت ابوبکر را بخلافت مخصوص کرده است چنانکه بخاری
در باب استخلاف از عائشه روایت کرده است که رسول الله فرموده است در بیماری خواستم که سوی ابوبکر فرستم وعهد کنم
که مبادا که گویندگان سخنی گویند یا خود آرزو کنندگان آرزوئی کنند باز گفتم که خدا غیر ابوبکر را قبول نکند ومؤمنان نیز اورا
دفع کنند یا خود خدا دفع کند ومؤمنان قبول نکنند وابن جبیر بن مطعم روایت کرده که ضعیفه بحضرت مصطفی صلعم
گفت هر گاه که آیم وترا نیابم وگویا مراد آن ضعیفه وفات رسول الله بود که آنحضرت مصطفی صلعم فرمود ابوبکر را جواب گوئیم
که بفرض در مثل این احادیث از تقدیر آنحضرت خبر داده نه آنکه در حق ابوبکر نص کرده است چه حضرت مرتضی علیه در جمیع حالها
نبود که پدر وبرادر وعم وخال نکشته بود وعرب بیچون کردو لرزند در کینه وعداوت وعصبیت جاهلیت
لاجرم متابعت ومبایعت او رغبت نکردند وبا بعض آنکه اسلام قوی شده وممالک فتح یافته بود با کفار وقاسطان
ومارقان بر مرتضی خروج کردند ودر آن حال که مدت ظهور خلافت او بود مجال وفرصت آن نداردندش که ما بین آن
وفراغت نشیند چنانکه پیغمبر فرموده است تعلم قریش فسابی تنفعکم ... ولا تظفروا بالجوار دو سه بیت در دیوان
مرتضی مسطورست باز گوئیم تو که اثبات خلافت میکنی بحدیثی که لفظ خلیفه وخلافت ظاهر اگر در آن نیست وثبوت
مدعی در آن حدیث بتأویل محتاج است پس بدین آیات واحادیث که در شان مرتضی آمده ولفظ خلیفه واستخلاف
در آن صریح است بطریق اولی که خلافت مرتضی ثابت شود ودیگر در معالم التنزیل در تفسیر یا ایها النبی لم تحرم
ما احل الله لک آمده است که حضرت مصطفی کنیزک خود را که ماریه قبطیه بود در نوبت عائشه بخانه حفصه بنت عمر
آورد وبا وی صحبت داشت چون حفصه بخانه آمد وماریه را دید گفت که یا رسول الله امروز نوبه عائشه است
وماریه را بخانه من آوردی آنحضرت فرمود که این حکایت را با عائشه مگوی وترا دو بشارت دهم یکی آنکه
ماریه را بر خود حرام کردم ودیگر آنکه پدر تو وپدر عائشه بعد از من بجای من خواهند نشست حفصه این سر نهانی را فاش
کرد وآنحضرت را این معنی بوحی معلوم شد فرمود بلی ماریه را بر خود حرام کردم ولی نگفتم من حیث القصص که ابوبکر

که ابوبکر وعمر بعد از من بجای من خواهند نشست پس حضرت رسالت از این سخن جهت آن اعراض کرد وانکار نمود تا در حق ابوبکر
وعمر بخلافت نص نکرده باشند چه آنحضرت سخنی نگوید وباز از آن اعراض کند وانکار نماید مگر بنا بر مصلحتی عظیم وآن
این است که اگر اعراض وانکار ننمودی هر کس آن سخن را بر نصیت حمل کردندی غرض آنحضرت اخبار از تقدیر بود
نه از نصیت یعنی در ازل چنین مقدر شده است که پدر تو وپدر عائشه بجای من خواهند نشست وآنحضرت بعد از این
حکایت بر زنان خود خشم کرد ویکماه در مسجد اعتکاف نمود وگویند که حفصه را طلاق داد وباز رجعت فرمودند
وحضرت حق سبحانه وتعالی با پیغمبر عتاب کرد واین آیت فرو فرستاد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات
ازواجک یعنی ای پیغمبر چرا بر خود حرام میکنی چیزی را که حق تعالی آن را بر تو حلال کرده است رضای زنان خود
مطلبی دیگر پیغمبر باید واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا یعنی چون پیغمبر با بعضی زنان خود که آن حفصه است حدیثی سری گفت
فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض یعنی چون حفصه انبا واخبار کرد مردم را بآن حدیث سری
واظهره الله علیه وحق تعالی رسول را از آن مطلع کرد وابتدا عرف بعضه از آن کرد که ماریه را بر خود حرام کرده ام واعرض
عن بعض یعنی انکار واعراض کرد از آنکه ابوبکر وعمر بجای من می نشینند وتحقیق است که این سخن از وی فاش گفته بود تا در
آن سخن احتمال نصیت نماند فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر یعنی چون حضرت رسالت حفصه را بآن — انبأک ر
سخن که فاش گفته بود اخبار فرمود حفصه گفت که خبر تو که داد که من این سخن را فاش کرده ام آنحضرت فرمود
که مرا خبر کرد دانا علیم وخبیر است ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل
وصالح المؤمنین یعنی حق تعالی میفرماید که ای عائشه وحفصه اگر توبه وبازگشت میکنید بسوی خدای تعالی بجای آنست
چه بتحقیق که دلهای شما بباطل میل کرده است واز رحمت حق دور شده واگر شما هر دو بر حضرت رسالت مظاهرت
میکنید وهم پشت می شوید پس بدرستیکه الله تعالی ناصر ومعین اوست وجبرئیل وصالح مؤمنان که مرتضی است هم ناصر و
معین ویند وبعد از ایشان همه ملائکه ظهیر ومعین اند وصاحب معالم التنزیل میگوید که مراد از صالح المؤمنین ابوبکر وعمر است
وجهت این تاویل در میگوید که اصل عرض صالحوا المؤمنین بوده واو جمع را حذف کرده اند وحال آنکه ابن عباس ومجاهد — بعد
که از مفسران بزرگ اند گفته اند که صالح المؤمنین مرتضی علیست ودر مناقب ابن مردویه از ابن عباس واز اسما
بنت عمیس مرویست که گفتند شنیدیم رسول الله را که میفرمود که صالح المؤمنین علی ابن ابیطالب است چنانکه در باب
دوم گفته شد باب سوم در ثبوت افضلیت مرتضی بجهت سبق اسلام وکمال وعلم وزهد ونصرت دین بجا آوردن
جمیع کمالات وفضائل که باتفاق افضلیت مرتضی در آن ثابت باشد در این چهار صفت ومنقبت منحصر است واین باب بر چهار فصل

مشهور است حاصل اول در سبق اسلام ثعلبی در تفسیر قول الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار آورده است که قد اتفقت العلماء
علی ان اول من آمن بعد خدیجة من الذکور رسول الله صلعم علی بن ابیطالب و هو قول ابن عباس و جابر بن عبد الله الانصاری
و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیعة الرای و ابی حازم المدنی و قال الکلبی اسلم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
و هو ابن تسع سنین یعنی علماء اتفاق کرده اند بر آنکه اول کسیکه بعد از خدیجه از مردان ایمان برسول الله آورده علی
بن ابیطالب بوده و این قول و اعتقاد ابن عباس است و جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکدر
و ربیعه رای و ابو حازم و المدنی و کلبی که از علمای مفسر است گفته که امیر المؤمنین علی مسلمان شد در حالتیکه نه ساله بود
و در نزول الابرار از عمر خطاب مرویست که رسول الله صلعم با مرتضی گفت که یا علی انت اول المسلمین اسلاما و انت
اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزلة هارون من موسی یا علی انما انت بمنزلة الکعبة تؤتی و لا تأتی فان اتاک
هؤلاء القوم فسلموا الیک هذا الامر فاقبله منهم و ان لم یأتوک فلا تأتهم یعنی ای علی توئی اول مسلمانان از
روی اسلام و توئی اول مؤمنان از روی ایمان و تو مرا آنچنانکه هارون بود موسی را ای علی تو بمنزله کعبه
که خلق بزیارت او می آیند و او به پیش کسی نمیرود پس اگر این قوم قریش تو آیند و امر خلافت را تسلیم تو کنند
آن را از ایشان قبول کن و اگر پیش تو نیایند تو پیش ایشان مرو و درین حدیث هم نصیحت ظاهر است و هم و
بزرگ منازعت و طلب خلافت والله اعلم و در مناقب خطیب و فردوس الاخبار از سلمان فارسی مرویست که گفت
شنیدم رسول الله صلعم را که می فرمود اولکم ورودا علی الحوض یوم القیمة اولکم اسلاما علی بن ابیطالب یعنی نخستین مرد
مان که با پیش خور حوض کوثر من آید نخستین شما است از روی اسلام و آن کس علی بن ابیطالب است و در روایت فردوس
اینست که اولکم ورودا الحوض و اولکم اسلاما علی بن ابیطالب یعنی نخستین شما در آمدن بالب خور حوض کوثر نخستین
شما در اسلام علی بن ابیطالب است و در مناقب خطیب از ابن عباس مرویست که رسول الله صلعم فرمودند صلت
الملئکة علی و علی علی سبع سنین قیل و لم ذلک یا رسول الله قال لم یکن معی من الرجال غیره یعنی ملئکه برای من و علی
هفت سال استغفار کردند صحابه پرسیدند که یا رسول الله یعنی از چه وجه فرمود که با من از مردان هیچکس
بغیر او نبود و در روایتی دیگر و ذلک انه لم ترتفع شهادة ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من علی یعنی ملئکه
از برای من و علی هفت سال استغفار کردند و آن از آنجهت بود که کلمه توحید بسوی آسمان مرتفع نشد درین هفت
سال الا از من و از علی و در نزول الابرار از ابو ایوب انصاری مرویست که رسول الله صلعم فرمود که لقد صلت
الملئکة علی و علی علی سبع سنین و ذلک انه لم یصل معی رجل غیره یعنی بدرستیکه ملائکه از برای من و علی هفت سال استغفا

استغفار کردند و آن از آنجهت بود که درین هفت سال با من هیچ مردی بجز او نماز نکرد و در وسیلة المتعبدین از ابوذر غفاری
مرویست که رسول الله صلعم فرمود ان الملئکة صلت علی و علی علی سبع سنین من قبل ان یسلم بشر یعنی بدرستیکه ملئکه از برای من
و علی هفت سال استغفار کردند پیش از آنکه هیچ فردی از افراد بشر مسلمان شود فصل دوم در علم مرتضی ابن بکر تمیمی
روایت کند که مرتضی را بر منبر کوفه دیدم که مدرعه رسول الله صلعم پوشیده بود و عمامه رسول الله بر سر بسته و انگشتر رسول
الله حمایل کرده و انگشتری رسول الله در انگشت نهاده بود و می فرمود سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی
علم جم والله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لافتیت لاهل التوریة بتوریتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق التوریة الله م
والانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فیّ و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون می فرماید مرا بپرسید از هر چه خواهید
پیش از آنکه مرا نیابید که بدرستیکه میان پهلوهای کوچک من که محل دل بود علم بسیار است والله که اگر بالشی از برای من
دو تا نهندی پس بر آن بالش بنشینمی البته فتوی دادمی مر اهل توریة را بتوراة ایشان و اهل انجیل را بانجیل ایشان تا حق
تعالی توراة و انجیل را منطق می آورد و با خلق میگفت که علی راست گفته بدرستیکه شما را فتوی داده است بآنچه حکایت
در من فرود آمده است و حال آنکه شما کتاب می خوانید و فهم نمیکنید آیا تعقل و ادراک ندارید و بالش نگسترند کنایت است
از فراغت یافتن و متمکن بودن و در روایتی فرمودند والله لو کسرت لی وسادة فجلست علیها لحکمت بین اهل التوریة
بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم یعنی بحق خدا که اگر بالشی از برای من
نگسترندی و من بر آن بالش نشستمی البته حکم کردمی میان اهل توریة بحکم توریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان
اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل اسلام بقرآن و جای دیگر فرموده که والله لو شئت لاخبرت کل رجل منکم بمولجه و مخرجه و جمیع شأنه
لفعلت و لکنی اخاف ان تکفروا بی رسول الله یعنی والله اگر می خواستم که خبر دهم هر مردی و هر فردی را از آمد شد
وی و از جمیع احوال وی البته خبر دادمی و لیکن می ترسم که در محبت من بدین و شریعت رسول الله کافر شوند و فرمود
لو شئت لاوقرت من تفسیر الباء بسم الله سبعین بعیرا یعنی اگر خواستمی البته از تفسیر باء بسم الله هفتاد شتر بار کردمی و هیچ
شک و ریب نیست درین اخبار و آثار چه حضرت رسالت در حق آن حضرت ولایت می فرماید که انا مدینة العلم و علی بابها
در روایتی انا دار الحکمة و علی بابها و در مناقب خطیب و حلیة الاولیاء و فردوس الاخبار از ابن مسعود مرویست که
رسول الله صلعم فرمودند قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزء واحدا یعنی حکمت ده جزو شد نه قسم شد پس مر نه
علی را بزرگ داده شد و یکی بجمیع مردمان یکی و در مناقب خطیب آمده که ابن عباس گفت لقد اعطی علی بن ابیطالب تسعة اعشار
العلم و ایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر یعنی بدرستیکه مرتضی را داده شد و بحق خدا که شریک مردمان شده است در بخش نه بخش علم م

دهم در روایت منقول است که قال ابن عباس العلم ستة اسداس لعلي من ذلك خمسة اسداس وللناس سدس ولقد شاركنا
في السدس حتى لهو اعلم به منا یعنی علم الهی شش سدس است پنج سدس آن مرتضی راست و یک سدس با جمیع مردمان را و با ایشان
در آن یک سدس شریک مانده است تا غایتی که او با آن سدس از ما اعلم است و در مناقب خطیب و مسند احمد از امام
حسن هم مرویست که در ایام خلافت عمر مجنونه زنا کرد و حامله شد عمر در باره وی حکم رجم کرد و فرمود تا آن مجنونه را سنگ
سار کنند ابو الحسن گفت نشنیده که رسول الله چه فرموده است عمر گفت چه فرموده است ابو الحسن گفت فرموده است رفع
القلم على ثلثة عن المجنون حتى يبرأ وعن الغلام حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ یعنی حکم شریعت از سه کس مرفوع
شده است از دیوانه تا آنگاه که بهوش آید و از کودک تا آنگاه که بالغ شود و از خفته تا آنگاه که بیدار شود پس عمر گفت
لولا علي لهلك عمر آن مجنونه را گذاشت نوبت دیگر هم حکم رجم کرده بود در حق زنی که بر سر شش ماه وضع حمل نموده
ابو الحسن گفت که لیس علیها رجم و چون این سخن بعمر رسید فرستاد و کیفیت آن را از مرتضی پرسید آن حضرت فرمودند
که الله تعالی در کلام مجید می فرماید والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين یعنی مادران شیر دهند بفرزندان خود
دو سال کامل که بیست و چهار ماه باشد و هم در کلام مجید میفرماید وحمله وفصاله ثلثون شهرا یعنی مدت حمل و فصال که فرزند
از شیر باز کردن بود سی ماهست چون مدت رضاع که دو سال کامل است از سی ماه ساقط کنی و لا جرم اقل مدت حمل
شش ماه باشد اینجا هم عمر گفت لولا علي لهلك عمر نوبت دیگر هم حکم رجم کرده بود در حق حامله که نزد وی بفجور اعتراف
نموده بود ابو الحسن آن زن را در راه دید و از احوال او تفحص نموده گفتند حکم کرده که او مستوجب رجم است ابو الحسن آنجا
را نزد عمر باز آورد و فرمود که رجم این ضعیفه امر کرده عمر گفت نعم اعترفت عندی بالفجور یعنی بلی امر کردهام برجم
این زن بنابر آنکه نزد من بفجور و زنا اعتراف کرده است ابو الحسن فرمودند هذا سلطانك عليها فما سلطانك على ما في بطنها
یعنی این حجت تو و حکم تو راست بر زن بگوی چه حجت و حکم داری بر بچه در شکم وی است که بچه بیگناهی که از روی جهار نخود
میلش بعد از آن فرمود که شاید که زن را تخویف و تهدید کرده باشی عمر گفت بلی آن حضرت فرمودند نشنیدی رسول
الله میفرموده لا حد على معترف بعد بلاء یعنی هیچ حدی نیست بر کسیکه بعد حبس و تهدید و تخویف اقرار و اعتراف کند
چه اقرار وی اعتبار ندارد عمر گفت عجزت النساء ان يلدن مثل علي بن ابي طالب لولا علي لهلك عمر یعنی زنان عاجز
آمده اند از آنکه مثل علی زایند و گویند که عمر در هفتاد و دو محل گفته است لولا علي لهلك عمر و هم در مناقب خطیب
که دو کس از عمر استفسار کردند که ما ترى في طلاق الامة چه میفرمایی در طلاق کنیزک یعنی غایة عدد آن چند بود پس عمر
برخاست و بسوی جمعی از مردمان شد و از مردی که در آن جمع بود پرسید که ما ترى في طلاق الامة آن مرد گفت اثنتان

١٢٨

اثنتان یعنی غایت طلاق کنیزک دو است پس عمر روی بمستفتیان کرد و گفت اثنتان پس یکی از ایشان روی بعمر کرد و گفت که آمدیم
و از تو که امیر المؤمنین و خلیفه و جانشینی رسولی گفت طلاق کنیز پرسیدیم تو رفتی و از دیگری سؤال کردی و الله که وی با تو
هیچ سخنی نگفت مگر در جواب تو گفت اثنتان و خاموش گشت پس عمر با آن مستفتی گفت تو این کس را می شناسی آن علي بن
ابي طالب است من شنیده ام که رسول الله صلعم فرمودند لو ان السموات والارض وضعت في كفة ووزن ايمان علي لرجح ايمان
علي یعنی اگر فرض کنیم که آسمانها و زمین در یک سر ترازو نهاده شود و با ایمان علی سنجیده کرده شود البته ایمان علی بر آسمانها
و زمین زیاده می آید و هم در مناقب آمده که دو اعرابی نزد عمر بمحاکمه آمدند عمر با مرتضی گفت یا ابا الحسن اقض بينهما یعنی میان
ایشان حکم فرمای و چون یکی از ایشان حکم فرمود المحکوم علیه بعمر گفت یا امیر المؤمنین هذا يقضي بيننا یعنی این حکم میکند
میان ما پس عمر برخاست و گریبان آنکس را بر حلق وی پیچید و بر زمین زد و گفت ما تدري من هذا هذا مولاي ومولى كل
مؤمن ومؤمنة ومن لم يكن هذا مولاه فليس بمؤمن یعنی می شناسی این کس را این مخدوم من است و مخدوم هر که
مؤمن است و هر کس را که این مخدوم و مولی و مخدوم نباشد آنکس مؤمن نیست فصل سوم در زهد مرتضی هم در کفایة الطالب
و مناقب ابن مردویه و مناقب خطیب و حلية الاولياء از ابو مریم سلولی مرویست که مصطفی با مرتضی گفت یا علي ان
الله قد زينك بزينة لم يزين العباد بزينة هي احب الى الله منها الزهد في الدنيا وجعلك لا تنال من الدنيا شيئا ولا
ينال الدنيا منك شيئا ووهب لك حب المساكين فرضوا بك اماما ورضيت بهم اتباعا و در روایت خطیب
چنین است که هي احب اليه منها الزهد في الدنيا وبغضها اليك وحبب اليك الفقراء فرضيت بهم اتباعا ورضوا
بك اماما الحديث یعنی بدرستیکه الله تعالی ترا بزینتی مزین و آراسته کرده است که بندگان خود را مزین نکرده است بزینتیکه نزد
وی از آن زینت دوستر باشد و در دنیا صفت زهد موهوب داده دشمنی دنیا در دل تو انداخت و محبت فقرا و مساکین بتو
بخشید پس ایشان راضی شدند باینکه تو امام و پیشوای ایشان باشی و تو راضی شده باینکه ایشان اتباع و پیروان تو باشند و در
مناقب خطیب از ابو مطر مرویست که گفت از مسجد کوفه بیرون می آمدم از عقب آوازی شنیدم که میگفت ای حاجی ان
در منکب ان اگر دامن ازار بالا کنی اتقى وانقى وابقى بود من چنین الفاظ شنیدم مردی اعرابی بدوی دیدم که ازاری
در میان و ردایی در دوش داشت از شخصی پرسیدم که این چه کس است گفتند همانا که تو درین بلده غریبی گفتم
بلی از زمان نو آمده ام گفتند امیر المؤمنین علی است ابو مطر گوید در عقب آن حضرت روانه شدم تا ببازار
خرمافروشان رسید فرمود بفروشید و سوگند محو کنید که سوگند اگرچه سلعه رواج میدهد ولیکن برکت میکاهد بعد
از آن بکرباس فروشان رسید خادم را که با وی دید و وی را از نسب کرپاس پرسید خادم گفت ازین تمام بگذرم

فرما نزد مردم که دکان من فرمائید بستند و ایشان نیز دراز متاع چیزی اشتیاع می نمایند حضرت تمار فرموده که یک جو
بستان و درم خادم بازده که چه متاع اختیار کرد تمار به خار دست بسته مرتضی آورده و از دکان دور شد
مرتضی تبسم نموده گفت ابو مطر گوید من تمار را گفتم که این کس را می شناسی گفت نه گفتم این امیرالمؤمنین علیست تمار شرمسار
درم تمار به خادم داد و خرما را در دکان نهاد و به مرتضی گفت التماس دارم که از من خشنود شوی آن حضرت
فرمود ما ارضانی عنک اذا اوفیتهم حقوقهم چه نیکو و راضی و خشنود شوم از تو هرگاه که تو به حقوق مردمان کنی
و در تصحیحان فرما تو و گفت یا اصحاب التمر اطعموا المساکین یربی کسبکم بعد از آن به سوق السمک رسید و مسلمانان
هم راه فرمود که لا تبایع فی سوقنا طافی یعنی باید که ماهی مرده در بازار ما فروخته نشود چه طافی ماهی است که
را مسکونید و چون ماهی میرد بر سر آب ایستد بعد از آن به سوق الکرابیس رسید دکر پیر فروشی گفت که
ای شیخ پیراهنی که بسه درم می باشد فروشی آن شخص که آن جناب را شناخت حضرت مرتضی هم با وی معامله نکرد
و به دیگری شد و پیر کرباس رسید و چون تعریف خود شنید از آن کس هم نخرید تا بجوانی حدیث السن رسید
به درم قمیصی ابتیاع کرد و پوشید و در حین پوشیدن گفت الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل
به فی الناس و اواری به عورتی و چون آن و فی فرمود یعنی ستایش و سپاس مر خدای راست آن خدای که روزی
من کرد جامه نو پوشیدن پوشیدنی که بسبب آن در میان مردم تجمل میکنم و عورت خود را بدان می پوشم
وا دامیکنم در آن فرجه جمعی از مسلمانان گفتند یا ابا الحسن این دعا را از خود می فرمائی یا از رسول الله شنیده ای
مرتضی گفت این دعا را حضرت رسول الله صلعم عند الکسوه می خواند ابو مطر گوید چون پدر آن جوان به بازار آمد مردمان
رسیدند باری گفتند که پسر تو امروز قمیصی با امیرالمؤمنین فروخته به سه درم پدر با پیر جمات گرفت کرد
دو درم بستدی دیگر درم گرفته مسجد کوفه آمد و گفت یا امیرالمؤمنین خذ هذا الدرهم آن حضرت فرمودند
که حکایت این درم چگونه است گفت بهای قمیص تو دو درم بود گفت فرزند تو برضا و رغبت خود فروخت
و من برضا و رغبت خود خریدم و آن درم را قبول نکرد و در ایام خلافت پیراهنی به سه درم و نیم خریده هم در بازار
پوشید و آستین پیرهن از سر انگشتان وی دراز آمده سر آستین را برید و نوبت دیگر دو ثوب غلیظ ابتیاع کرد
و قنبر را در آن اختیار فرمود پس قنبر یکی پوشید و آن حضرت یکی ملبوس مرتضی از این قبیل بود و حکایت
ماکول ایشان خود اظهر من الشمس است ای ولی مؤمن از اهل تعصب انصاف نظر در این اخلاق و اوصاف
کنند افضلیت مرتضی را من حیث الزهد فقط مسلم دارند و لکنها الا بهوا و نعمت قسمت فصل چهارم در جهاد

چهارم در جهاد مرتضی و نصرت مصطفی و در مسند امام از ابو الحمرا مرویست که رسول الله صلعم فرمود لما اسری بی الی السماء رأیت
علی ساق العرش الایمن انا وحدی لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی یعنی چون شب معراج مرا به آسمان
بردند دیدم که بر ساق عرش نوشته بود که منم یکتا منم خدائی غیر من نیست نشانده ام درختان جنت عدن را بید قدرت
خود محمد برگزیده منست وی را به سبب علی و یاری و معاونت او مؤید و پیروزمند کرده ام و در روایت دیگر رسیده از ابو
الحمرا مرویست که رسول الله صلعم فرمود لیلة اسری بی الی السماء السابعة نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت
کتابا فهمته محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی یعنی در شبی که مرا به آسمان هفتم بردند نظر کردم ساق دست راست عرش کتابی را
دیدم و آن را فهمیدم که نوشته بود محمد رسول الله مؤید و پیروزمند کرده ام و نصرت داده ام وی را بسبب معاونت علی و شاید که مراد
نصرت عامه باشد بعلی و در حلیة الاولیاء از ابو هریره مرویست که رسول الله فرمود مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له
محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی ابن ابی طالب ای ولی مؤمن چون بر ساق عرش نوشته است که مرتضی مؤید و ناصر مصطفی است پس اختصاص
او از میان سایر صحابه به نصرت حضرت رسالت بعض این کتاب دلالت میکند بر آنکه حضرت مرتضی افضل صحابه است چرا که نصرت
رسول الله و مخالفه افضل طاعات و عبادات است و در مسند احمد و مناقب خطیب مسطور است که رسول الله صلعم با طایفه بنزد موالف هم
قریش گفت که لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل یا رسول امتحن الله
الله ابو بکر قال لا قیل فعمر قال لا ولکن خاصف النعل فی الحجرة و سبب این حدیث چنان بود که حضرت رسالت صحابه را به تبلیغ
مکه بشارت داد و چنانچه در تفسیر انا فتحنا مذکور است و روانه شدند تا حدیبیه که جا هیست قریب مکه فرود آمدند سهیل بن عمرو
و با جمعی از قریش هجوم کردند و در آنحضرت و تغلب نمودند و هر که در آن سه روز از اتباع و اخوان و اقربا و خویشان
و ضیت یافته به حضرت رسالت صلعم گریخته بود مطالبت کردند آنحضرت در غضب شد چنانچه روی مبارک آن سرور متغیر
گشت و جماعت قریش را بر مرتضی علیه السلام تهدید و تخویف کرد و فرمود لتنتهن یا معشر قریش یعنی البته باید که از این قوال و مؤول
افعال اجتناب نمائید ای گروه قریش و اگر نه البته بر شما بفرستد الله مردی را بر شما هم از قبیله شما که امتحان و تجربه کرده
الله تعالی دل او را جهت محبت ایمان تا گردنهای شما را در حمایت و نصرت دین صحابه گفتند یا رسول الله آن مرد ابو بکر
باشد فرمود نه گفتند پس عمر باشد فرمود که نه و لیکن آن مرد خاصف النعل است یعنی دوزنده نعلین و چنین گویند که نعلین مرتضی
مصطفی هر که پاره شدی همیشه مرتضی آن را دوختی از این جهت که خاصف النعل ملقب شدی و همین حدیث در
صحیح ترمذی آمده است بدین عبارت که یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین قد امتحن الله
قلبه علی الایمان قالوا من هو یا رسول الله و قال عمر من هو یا رسول الله قال هو خاصف النعل و میعز نعلیه که اگر وه قریش

ازین گفتار درگذر و از بازگردید یا خوانند بفرستد الله تعالی بر شما کسیکه بزند گردنهای شمارا در محاربت و نصرت دین که بتحقیق بتجربه
کرده باشد آنرا حق تعالی او در انجمن اما یاران صحابه گفتند کیست آنکس یا رسول الله عمر گفت کیست آنکس یا رسول الله آنحضرت فرمود
که او خاصف النعل است وخطب خوارزم در مناقب از مطلب بن عبد الله روایت کند که رسول الله صلعم فرمود وفد
ثقیف که نزد وی از بنی ثقیف آمده بودند که لتسلمن او لیبعثن الله رجلا منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم
ولیسبین ذراریکم ولیاخذن اموالکم فقال عمر بن الخطاب فوالله ما تمنیت الامارة الا یومئذ جعلت انصب
صدری له رجاء ان یقول هو هذا قال فالتفت الی علی بن ابی طالب فاخذ بیده فقال هو هذا هو هذا مرتین یا
که باید که مسلمان شوید ای گروه ثقیف یا بخوانند بفرستد الله تعالی بر شما مردی را از اهل بیت من یا خود گفت مردی را که مثل و
مانند من باشد پس البته گردنهای شمارا بزند و زن و بچه شمارا البته اسیر و برده کند و اموال شمارا البته بستاند مسلم بن عبد الله
گوید که چون عمر این حدیث را یاد کردی با صحابه گفتی که والله که تمنی و آرزو امارت و حکومت نکردم مگر در آنروز
و راست داشتم در برابر حضرت رسالت سینه خود را تا بمن اشارت کند گوید آنکس است پس آنحضرت بسوی علی بن
ابی طالب التفات کرد و دست او را گرفت و فرمود آنکس است آنکس است و در مسند آمده است که رسول الله صلعم
در بعضی از مغازی فرموده لینتهین او لابعثن الیهم رجلا یمضی فیهم امری فیقتل المقاتلة و یسبی الذریة قال حق ثم
ابو ذر غفاری فما راعنی الا برد کف عمر فی حجزتی من خلفی قال من تراه یعنی قلت ما یعنیک ولکن یعنی خاصف النعل
می فرماید که باید که از اقوال و افعال قبیح خود باز گردید یا خود بسوی ایشان بفرستم مردی را که بجای آورد در کار
ایشان امر و فرمان مرا بکشد مردان کارزار کننده را و اسیر و برده کند زن و بچه را ابو ذر غفاری گوید که
چون آنحضرت رسالت این سخن فرمود نترسانید و بشگفت نیاورد مرا الا خنکی کف دست عمر که از ناگاه در میان
بند من زد از قفای من و گفت که آنکس می بینی که مراد این سخن مراد و مقصود باشد گفتم که تو نمی بینی
مراد و مقصود بل خاصف النعل گفت مقصود و مراد است و بغوی در شرح سنه از ابو سعید خدری روایت کند که
رسول الله صلعم فرمود ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا هو یا رسول الله قاتلت ل
قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا ولکن خاصف النعل وکان علی رضی الله عنه قد اخذ نعل رسول الله صلعم وهو
یخصفها یعنی هر آینه از جمله شما کسی هست که کارزار و جنگ کند بر تاویل و معنی قرآن چنانکه کارزار کنم من بر تنزیل قرآن جهاد
و قتال کردم ابوبکر گفت که منم آنکس ای رسول خدا آنحضرت فرمود نه پس عمر گفت که منم آنکس ای رسول خدا فرمود
نه ولیکن آنکس خاصف النعل است و مرتضی در آن حالت نعلین رسول الله را دوخته بود و بدوختن آن مشغول بود

بود و در مناقب خطیب از محمد بن خالد ضبی مروی است که گفت خطبهم عمر بن الخطاب فقال لو صرفناکم عما تعرفون الی ما تنکرون
فان تبت قبلناک قال وان لم قال اذا نقومک الذی تبرینا ما نم باشبیدا ما کنتم صانعین قال فسکتوا قال ذلک ثلثا فقام علی فقال اذا کنا نستتیبک فقال الحمد لله الذی جعل فی هذه الامة
من اذا اعوججنا اقام اودنا یعنی عمر بن خطاب خطبه خواند و در اثنای خطبه گفت اگر شمارا میگردانم از آنچه می شناسید
بچیزی که آنرا منکر بدانید چه میکردید می راو بگوید که حاضران همه خاموش شدند و عمر این سخن را سه نوبت گفت پس مرتضی
برخاست و گفت هرگاه که تو چنین میکردی ما از تو توبه و بازگشت می جستیم اگر توبت می نمودی بر او قبول میکردیم و اگر
سیناش قبول نمیکردیم مرتضی گفت هرگاه که تو توبه نمیکردی میزدیم آنچه در دوست هر دو چشم تست پس عمر گفت آن خدایرا
کرده است له که در میان امت ما چنین کسی پیدا آورده است که چون ما کج شویم و کجی نمائیم کژی ما را راست کند باب چهارم در نبوت
افضلیت مرتضی بسبب افتراض محبت و وجوب موالات و مودت ایشان بر جمیع مخلوقات در مناقب خطیب و فردوس
الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری مروی است که رسول الله صلعم فرموده جاءنی جبرئیل من عند الله عز و جل بورقة آس
خضراء مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک یعنی جبرئیل از حضرت حق
تعالی برگ مورد سبز می آورد و در آن برگ بسفیدی نوشته بود که هر آینه من محبت علی بن ابی طالب را بر جمیع مخلوقات
خود فرض و واجب کرده ام پس ای محمد باید که این سخن را از من بایشان برسانی و در روایت فردوس اینست جاءنی
جبرئیل بورقة آس من عند الله عز و جل مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک
و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء از ابو هریره روایت کند که رسول الله صلعم فرموده لما اسری بی لیلة المعراج فاجمع
بی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الیّ سلهم یا محمد بما ذا بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار
بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب یعنی چون مرا باسمان بردند در شب معراج انبیاء را من جمیع شدند پس حضرت حق تعالی
وحی نمود که ای محمد از انبیا بپرس که بچه کار فرستاده شده اید چون پرسیدم گفتند که فرستاده شده ایم بر اظهار کلمه توحید و
و محبت م بر اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب صلعم و در مناقب خطب خوارزم از جابر بن عبد الله مروی است که
رسول الله صلعم فرمود ان الله لما خلق السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض علیهن نبوتی و ولایة علی بن ابی طالب
فقبلتاهما ثم خلق الخلق وفوض الینا امر الدین فالسعید من سعد بنا و الشقی من شقی بنا نحن المحللون لحلاله والمحرمون
لحرامه یعنی هر آینه چون حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید ایشان را خواند و اجابت حق کردند و لبیک گفتند پس حق تعالی
نبوت مرا و ولایت علی بن ابی طالب را بر ایشان عرض کرد و آسمانها و زمین آن نبوت و ولایت را قبول کردند بعد از آن
نفد حق تعالی مخلوقات را آفرید و کار دین و شریعت را با ما خاندان سپرد پس نیکبخت آنکس است که بسبب دوستی ما نیک بخت

و بحجت آنکس است که بسبب دشمنی با وی بجنت شد ما نیم حلال کنندهٔ حلال خدای و حرام کنندهٔ حرام خدای ای ولی مومن
مفهوم و منطوق این دو حدیث متقدم بر اهل اسلام فرض است و لازم که مرتضی را بعد از رسول خدا افضل خلق الله
دانند تا در جمیع صفات و علم و فضل ثنا نسبند چراکه محبت و ولایت ابو الحسن بر جمیع مخلوقات و اهل ارض و سموات فرض
عین است و چون محبت و ولایت وی بر جمیع صحابه واجب و مفترض باشد و محبت صحابه بر وی نه فرض و نه واجب بل غایة
ما فی الباب مستحب یا مندوب باشد پس وی افضل و اکمل ایشان باشد و در آثار آمده است از سلمان فارسی که گفت بایعنا رسول
الله على النصح للمسلمين والائتمام بعلي بن ابي طالب والموالاة له يعني با رسول الله بيعت كرديم بر نيكخواهي مسلمانان و اقتدا
مرتضی و موالاة و محبت آن امام اولیا و در مناقب فخر خوارزم و فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که
رسول الله صم فرموده لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلق الله عز و جل النار يعني اگر مردمان بر محبت
مرتضی علی جمع شدندی خدای تعالی آتش دوزخ را نیافریدی و در نزول الابرار از عمر بن الخطاب مرویست که رسول الله صم
فرموده حب علي براءة من النار يعني محبت علي برائت و آزادیست از آتش دوزخ و در فردوس الاخبار از
جابر بن عبد الله مرویست که پیغمبر صم فرموده عنوان صحيفة المؤمن حب علي بن ابي طالب و در مناقب خوارزمی از انس
مالک و در فردوس الاخبار از معاذ بن جبل مرویست که رسول الله صم فرمود حب علي بن ابي طالب حسنة لا تضر معها
سيئة وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة يعني محبت مرتضی حسنه و نیکوئی عظیم است که با حقیقت آن هیچ سیئه و بدی زیان
ندارد و بغض و دشمنی او سیئه و بدی عظیم است که با بغض آن هیچ حسنه و نیکوئی سود ندهد و در فردوس و وسیله
و نزول الابرار از ابن عباس مرویست که رسول الله صم فرموده حب علي بن ابي طالب يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب
یعنی دوستی مرتضی گناهان را می خورد هم چنانکه آتش هیزم را می خورد و در وسیله و نزول الابرار [illegible]
رسول الله صم مرویست که پیغمبر فرموده علی و شیعته هم الفائزون یوم القيمة و در روایت وسیله چنین است که ان عليا
یعنی هر آینه علی و شیعه او روز قیامت ایشانند که فایز و رستگارند و در وسیله از ابن عباس مرویست که رسول الله صم فرموده
لم اوتی لعلی الکتاب ... فان العبد لا يبالي ... يحب عليا یعنی هر تن ... در حکم ... کتاب
خدای تعالی پس هر که مرا دوست دارد باید که وی را دوست دارد و هر آنکه بنده سعادت مند نگردد و بسعادت ... نمی زیبد
روز قیامت الا بمحبت علی ای ولی مومن هر که از سر انصاف در این پنج شش حدیث سابق تامل نماید فضیلت مرتضی
را معلوم فرماید چه بفحوای این احادیث چنین معلوم میشود که صحابه باید که از شیعه و موالیان و محبان مرتضی باشند تا در
روز قیامت ناجی و رستگار آیند بلکه همین فضل که هم است و لام تعریف که در فائزون العبادات ... و در وسیله

۴۲ از ابو الطفیل مرویست که رسول الله صم نماز صبح گذارد و پشت بمحراب داده بر مردمان نظر کرد و فرمود الی الارض علی بن ابی طالب ثم
قال یا اهل السماء و لا یدع الارض مومن الا و یحب علیا حب فرض در جنة کفر یعنی حبیب مرا که می بینم علی را در میان خلایق ارائی
گفت که در آسمان و زمین هیچ مومن نیست الا که علی را دوست میدارد و محبت علی فرض است و دشمنی او کفر است ای
ولی مومن قرینه کلام محب ذوق و اقتضای مقام دلالت میکند بر آنکه حضرت مصطفی از بعض صحابه بغض مرتضی معلوم
کرده تنبیه و ردع آنکس این سخن فرموده است و در فردوس از عمار بن یاسر مرویست که رسول الله صم فرمود اوصی من آمن
بی و صدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله یعنی وصیت و اندرز میکنم آنکس را که
بمن ایمان آورده و تصدیق من کرده که بولایت مرتضی تمسک نماید پس هر که بوی تولی کرد بتحقیق که بمن تولا کرده باشد و هر که بمن
تولی کرد بتحقیق بحضرت حق تعالی تولا کرده است و در فردوس از ابو ذر غفاری مرویست که پیغمبر صم فرمود علی باب علمی
و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة و مودته عبادة یعنی علی در علم
من و مبین نیکوئی امت و مسائل گشته است بعد از من از آنچه من از برای آن فرستاده شده ام محبت او ایمانست
و دشمنی با او نفاق و نظر بوی انور افضلیت و محبت او عبادت و در فردوس از ابن عباس مرویست که گفت حضرت مصطفی
مرتضی نظر کرد و فرمود انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة من احبک فقد احبنی و حبیبی حبیب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و بغضی
بغیض الله فالویل لمن ابغضک بعدی یعنی تو مهتری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته
است و دوست من دوست خداست و هر که ترا دشمن داشت پس بتحقیق مرا دشمن داشته است و دشمن من دشمن خداست
پس وای بر آنکس که ترا بعد از من دشمن داشت و در حلیة الاولیا از امام حسن مرویست که رسول الله صم ادعوا لی سید العرب
یعنی علیا فقالت عائشة الست سید العرب فقال انا سید ولد آدم و علی سید العرب یا زنه ایشان فرموده که سیدة نساء العالمین
و سید شباب اهل الجنة و هم حسنین مرتضی را بحق آن حضرت سید میدانیم و چون جامع میان سیادت این جماعت بحق حضرت
رسالت است پس نفی سیادت مرتضی مستلزم نفی سیادت مصطفی خواهد بود چراکه هر دو سیادت بحق آن حضرت ثابت و هر کدام
که سیادت یکی را نفی کردند هم آنکه سیادت آن دیگر را نفی کرده باشند و در فردوس از ابن عباس مرویست که رسول الله صم
فرمود لیلة عرج بی الی السماء رأیت علی باب الجنة مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن و الحسین صفوة الله فاطمة
امة الله علی باغضیهم لعنة الله و در مناقب خطیب و سنن ترمذی آمده که آن رسول الله صم بعث علیا فی سریة و رایته رافعا
یدیه یقول اللهم لا تمتنی حتی ترینی وجه علی یعنی هر دستیکه پیغمبر صم مرتضی را در کرهی بلشکر فرستاد ام عطیه که راوی این
حدیث است گفت که حضرت مصطفی را در آن حالت دیدم که هر دو دست برداشته بود و میگفت ای بار خدایا مرا ...

نا شکافته بهمانی مبین روی علی را و در مناقب خطیب حسن الغزی از عبدالله ابن عباس روایت کند که رسول الله صلعم فرموده اذا کان
یوم القیمة یقعد علی بن ابی طالب علی الفردوس و هو جبل قد علا علی الجنة و فوقه عرش رب العالمین و من سفحه تتفجر انهار الجنة
و تتفرق فی الجنة و هو جالس علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم لا یجوز احد الصراط الا و معه براءة بولایته و ولایة
اهل بیته یشرف علی الجنة فیدخل محبیه الجنة و یدخل مبغضیه النار یعنی هرگاه که روز قیامت باشد بنشیند بر فردوس که
آن کوهیست بلند شده بر جنت و بالای آن عرش پروردگار عالمیان است و از نشیب او آب نهرهای جنت میرود
و در جنت متفرق می شود و مرتضی بر کرسی از نور نشسته باشد و در پیش او آب جنت که آن را تسنیم میگویند میرود
و هیچکس بر صراط نگذرد مگر که همراه او براتی بود بولایت مرتضی و ولایت اهل بیت او باشد و بر اهل جنت مشرف و
مطلع بود پس محبان خود را بجنت و دشمنان خود را بجهنم گذراند ای ولی مؤمن در فضیلت و جامعیت این
حدیث تفکر فرمائی و در فضیلت مرتضی را با اهل تعصب منازعه از جمله لفظ در لا یجوز احد نکره است و در سیاق نفی
مفید عموم است دلیل بود بر آنکه هیچکس از صحابه بی برات ابو تراب بر صراط عبور نتواند کرد هیچ باب و در وسیله و
مسند هم آمده است که اخذ النبی صلعم بید الحسن و الحسین و قال من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی
یوم القیمة و در روایت مسند چنین است که ان رسول الله صلعم اخذ بید حسن و حسین و قال من احبنی و احب هذین و اباهما
محمد یعنی مصطفی صلعم دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو
کس را دوست دارد و پدر و مادر ایشان را دوست دارد همراه من باشد در مرتبه و درجه من باشد روز قیامت
و در مناقب خطیب از عبدالله ابن مسعود مرویست که پیغمبر از خانه زینب بنت جحش بخانه ام سلمه رفت و هر دو
حرم مطهر مصطفی بودند هنوز مصطفی اندکی نشسته بود که مرتضی در خانه را آهسته زد ام سلمه گوید که چون در را گشودم
مرتضی هر دو مصراع در را چندان گرفت که من پس پرده شدم و چون آواز پای من نشنید بخانه در آمد رسول الله
صلعم فرمود که ای ام سلمه این را می شناسی گفتم بلی علی بن ابی طالب است رسول الله صلعم فرمودند هو اخی یحبه یحبنی و
لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی اسمعی و اشهدی هو والله محیی سنتی اسمعی و اشهدی لو ان عبدا عبد الله
الف عام ثم الف عام بین الرکن و المقام ثم لقی الله مبغضا لعلی لکبه الله علی منخره فی نار جهنم و همین حدیث در وسیله آمده است
بدین عبارت که هو اخی لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی و هو محیی سنتی یقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین
من بعدی اسمعی و اشهدی یا ام سلمه لو ان رجلا عبد الله الف عام ثم لقیه و هو مبغض علیا و عترته لکبه الله یوم القیمة
علی ام راسه یعنی مرتضی علی برادر منست گوشت وی گوشت منست و خون وی خون منست و او محل علم منست و گوشت و خون او گنج

او گفت و چون من است بشنو او گواه باش که وی بعد از من کشنده بیعت شکنان و ظالمان و از دین بیرون شدگان است
بشنو و گواه شو و الله که وی زنده کننده سنت من است بشنو و گواه شو اگر شخصی که بنده بندگی خدای کند هزار سال
از پی هزار سال میان رکن و مقام ابراهیم که در کعبه است و بعد از آن با دشمنی علی بمیرد خدای تعالی او را بر بینی و روی
در آتش جهنم سرنگون اندازد و ابن مردویه در مناقب خود از ابو سعید خدری روایت کند که گفت یکروز قصد زیارت
رسول الله صلعم کردم آنحضرت فرمود که ای ابو سعید گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که ان لله عمودا تحت العرش یضیء
لاهل الجنة کما یضیء الشمس لاهل الدنیا لا ینالها الا علی و محبوه یعنی بدرستیکه خدای را ستونیست زیر عرش که روشنائی می
بخشد باهل جنت چنانکه آفتاب روشنائی می بخشد باهل دنیا نرسد بآن ستون مگر علی و محبان او و در وسیله از عمرو بن الحمق مرویست
که گفت با رسول الله نشسته بودم که فرمود یا عمرو ان احب ان اریک عمود الجنة یعنی دوست میداری که من ترا بنمایم
ستون جنت را گفتم بلی بعد از آن مرتضی در گذر آمد آنحضرت فرمودند هذا و اهل بیته عمود الجنة یعنی این مطهر و خاندان
او ستون بهشت اند و ابن مغازلی مالکی در مناقب خود از ابو هریره روایت کند که رسول الله صلعم نماز صبح گذارد
و بعد از آن فرمودند اندرون میان هبط جبرئیل ع هبط جبرئیل فقال یا محمد ان الله عز و جل غرس قضیبا فی الجنة ثلثه من یاقوت
حمراء و ثلثه من زبرجد خضراء و ثلثه من لؤلؤة رطبة ضرب علیها طاقات و جعل من الطاقات غرفا و جعل فی کل غرفة
شجرة حملها الحور العین و اجری علیه عین السلسبیل ثم امسک فوثب رجل من القوم فقال یا رسول الله لمن ذلک
القضیب فقال من احب ان یتمسک بذلک القضیب فلیتمسک بحب علی ابن ابی طالب پیغمبر علیه السلام فرمود که جبرئیل
بچه کار فرود آمد بارجه فرمود که جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد بدرستیکه خدای تعالی یک شاخ درختی در جنت نشانده
است که ثلث آن از یاقوت سرخ است و ثلث آن از زبرجد سبز و ثلث دیگر از یک لؤلؤتر است و بر بالای آن طاقها
زده و میان طاقها غرفها ساخته و در هر غرفه درختی انشا کرده و حور عین را بار و میوه آن درخت کرده و آب
چشمه سلسبیل را بآن شاخ روان کرده بعد از این سخن حضرت رسالت خاموش گشت پس مردی از قومیکه حاضر بود برخاست
و گفت ای رسول خدا صاحب شاخ درخت کیست آنحضرت فرمود هر که دوست دارد که بآن شاخ تمسک نماید
باید که بمحبت علی ابن ابی طالب تمسک نماید و در وسیلة المتعبدین از حذیفه مرویست که رسول الله صلعم فرمودند من احب ان
یحیی حیاتی و یموت موتی و یتمسک بالقضیب الیاقوت الذی خلقه الله عز و جل فلیتمسک او فلیتول علی بن ابی طالب
بعدی یعنی هر که دوست دارد که حیات و موت وی چون حیات و موت من باشد و تمسک نماید بآن شاخ
یاقوت که خدای عز و جل آنرا آفریده است پس باید که بعد از من تمسک نماید یا چه گفت باید که تولا کند بعلی بن

ابی طالب و در فردوس الاخبار و وسیله و مناقب خطیب و زین الفتی از امیر المؤمنین مرویست که رسول الله صلعم
فرمود یا علی لو ان عبداً عبد الله عز و جل مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهباً فانفقه فی سبیل الله و مد فی
عمره حتی حج الف حجة علی قدمیه ثم قتل بین الصفا و المروة مظلوماً ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة و لم یدخلها
و در روایت زین الفتی چنین است که حتی یحج الف عام یعنی اگر فرض کنیم که بنده بندگی خدای عز و جل کند هزار
سال و او را بمقدار کوه احد زر باشد و آن را در راه خدا صرف کند و عمر او دراز گردد تا هزار حج پیاده کند
و بعد از آن میان صفا و مروه مظلوم کشته شود و با وجود اینهمه اگر موالی و محب و توابع تو نباشد ای علی بوی بهشت
نشنود و بهشت در نرود و در وسیله و مناقب خوارزمی از عایشه مرویست که گفت لما حضر رسول الله صلعم الموت
قال ادعوا لی حبیبی فدعوت له ابا بکر فنظر الیه رسول الله ثم وضع رأسه ثم قال ادعوا لی حبیبی فدعوت له عمر فلما
نظر الیه وضع رأسه ثم قال ادعوا لی حبیبی فقلت ویلکم ادعوا له علی ابن ابی طالب فوالله لا یرید غیره قالت فلما رآه
افرج الثوب الذی کان علیه ثم ادخله فیه فلم یزل یحتضنه حتی مات و اول روایت خطیب خوارزمی چنین است
که قال رسول الله صلعم و هو فی بیتی لما حضره الموت قال ادعوا لی حبیبی و آخر حدیث چنین که فلم یزل یحتضنه حتی
قبض و یده علیه یعنی چون وفات رسول الله نزدیک شد فرمود ادعوا لی حبیبی یعنی بخوانید از برای من محبوب مرا
عایشه گفت که ابوبکر را خواندم پس رسول الله سر برداشت و بوی او نظر کرد و باز سر بر بالش نهاد و فرمود ادعوا
لی حبیبی عایشه گفت که عمر را خواندم چون بوی وی نظر کرد هم سر مبارک بر بالش نهاد و فرمود ادعوا لی حبیبی
من گفتم وای بر شما از برای وی علی بن ابی طالب را بخوانید والله که غیر وی نمی خواهد عایشه گفت که چون مرتضی را
دید آن پراهن را که پوشیده بود بالا کشید و مرتضی را در آن گذرانید چنانکه هر دو از یک گریبان سر بدر کردند
و پیوسته مرتضی را در آغوش میداشت تا از عالم انتقال کرد و هم چنان دست وی در کمر مرتضی بود ای ولی مؤمن
انصاف ده را ببین و حدیث دیگر که در مصابیح و غیره هم از عایشه مرویست که از وی پرسیدند و گفتند ای ام
المؤمنین مردمان میگویند که حضرت مصطفی مرتضی را وصی و قائم مقام خود کرده است عایشه گفت که مصطفی در
روز من و در خانه من و میان سحر و نحر وفات کرده است و ندیدم که وفات کرد در حالتیکه در آغوش من بود
و معلوم نکردم که وی وفات کرده است پس کی وصیت بجا کرده و ویرا وصی و قائم مقام خود داشته باشد
و در وی ثبت که عایشه روایت ثانیه را در قرب دفن حضرت رسالت و جلوس پدر او بخلافت گفته
باشد و روایت اولی را بعد از حرب جمل گفته باشد چون مروت و کرم مرتضی را بعد از ظفر دیده باشد

۱۲۵ چنانچه در تواریخ مذکور است که مرتضی عایشه را عفو کرد اینده میان بودن در بصره در رفتن بمدینه و خواست مدینه را اختیار کرد
مرتضی چهل دختر را لباس مردانه پوشیده همراه وی فرستاد عایشه با هر کس حکایت و شکایت میکرد که علی همراه مردان
نامحرم روانه فرموده و چون بمدینه رسیدند دختران حال خود را اظهار کردند و عایشه اقرار کرده و گفته خدا جزا دهاد ازین شرمساری
و شرمنده می بود و احادیث که از حضرت رسالت در حق مرتضی شنیده یا دیده بود روایت میکرد و در تفسیر ثعلبی در
ربیع الابرار از جمیع بن عمیر روایت کرده که گفت بخانه عایشه در آمدم و از وی سوال کردم که من کان احب الناس الی
رسول الله صلعم فقالت فاطمة فقلت انما اسالک عن الرجال قالت زوجها و ما یمنعه عن ذلک فوالله ان کان لصواماً
قواماً و لقد سالت نفس رسول الله صلعم فی یده فردها الی فیه فقلت و ما حملک علی ما کان فارسلت خمارها علی وجهها و بکت و
قالت امر قضی علی یعنی پرسیدم که دوست ترین مردمان بسوی رسول الله که بود عایشه گفت که فاطمه گفتم که من ترا
از مردان سوال کردم گفت شوهر فاطمه دوست ترین مردمان بود و چه منع میکند ویرا از آنکه دوست ترین مردمان
باشد والله که وی پیوسته روزه دار و شب بیدار بود و بدرستیکه آب از دهن رسول الله در حالت وفات در دست
مرتضی جاری شد و مرتضی آن آب را خورد و جمیع بن عمیر گوید که بعایشه گفتم چون چنین است پس ترا چه بر آن داشت که
با وی در یوم الجمل حرب کردی پس عایشه خمار را بر روی کشید و گریست و گفت این امری مقدر بود و حافظ ابو نعیم
در حلیة الاولیا از ابو برزه روایت کند که رسول الله صلعم فرمود که ان الله عهد الی فی علی فقلت یا رب بینه لی
فقال اسمع فقلت سمعت فقال ان علیا رایة الهدی و امام الاولیاء و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین
من احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی فبشره بذلک فجاء علی فبشرته فقال یا رسول الله انا عبد الله و فی قبضته فان یعذبنی فبذنبی
و ان یتم الذی بشرتنی به فالله اولی بی فقلت اللهم اجل قلبه و اجعل ربیعه الایمان فقال الله قد فعلت به ذلک
ثم انه رفع الی انه سیخصه من البلاء بشیء لم یخص به احدا من اصحابی فقلت یا رب اخی و صاحبی فقال ان هذا شیء
قد سبق انه مبتلی و مبتلی به می فرماید بدرستیکه خدای تعالی عهدی با من عهد کرد و فرمود در حق مرتضی من گفتم یا رب
آن را از برای من بیان کن حضرت حق گفت گوش کن گفتم که گوش کردم فرمود که بدرستیکه علی رایت و علم هدایت
است و امام اولیا و نور ایمان آنکس که مطیع من شد و اوست آن کلمه که بر متقیان واجب و لازم کرده ام هر که
ویرا دوست داشت مرا دوست داشت و هر که وی را دشمن داشت مرا دشمن داشت پس ای محمد علی را
باین سخن بشارت ده حضرت رسالت میفرماید که مرتضی آمد و بشارتش دادم گفت یا رسول الله من بنده خدا ام
و در قبضه قدرت وی اگر عذاب من میکند پس آن بواسطه گناهان من است و اگر باتمام میرساند آن عطا را که مرا بآن

بشارت داد وی بحق تو عنقریب از من او لیس است پیغمبر فرمود که چون مرتضی این سخن گفت من درباره وی
دعا کردم و گفتم ای بار خدایا دل علی را جلا ده و ایمان را بجا دار گردان پس خدای تعالی عز و جل گفت که چنین
کردم بعد از آن رسانیدند که رسیده باشد که حضرت حق وی را بلایی مخصوص کند که بآن بلا مخصوص نکرده باشد
هیچکس را از صحابه من پس گفتم که بار خدایا علی را مبتلا مکن که برادر و یار من است حضرت حق گفت بدرستی
گفت که این چیزیست که سبق یافته است در علم من که وی مبتلی و مبتلا است یعنی ابتلا هم ورا تجربه و امتحان کردن چشم است
و هم سبب وهی بندگان خود را تجربه و امتحان لازم است و در وسیله از ابو ذر غفاری مرویست که رسول الله فرمود
یا ابا ذر علی اخی و صهری و عضدی وان الله تعالی لا یقبل فریضة الا بحب علی بن ابیطالب یا ابا ذر لما اسری بی الی
السماء مررت بملک جالس علی سریر من نور و علی رأسه تاج من نور و احدی رجلیه فی المشرق والاخری فی المغرب
و بین یدیه لوح ینظر فیه والدنیا کلها بین عینیه والخلق بین رکبتیه و یده تبلغ المشرق والمغرب فقلت یا جبرئیل من هذا
فقال هذا عزرائیل تقدم وسلم علیه قال فتقدمت وسلمت علیه وقلت السلام علیک یا حبیبی ملک الموت فقال وعلیک
السلام یا احمد ما فعل ابن عمک علی بن ابیطالب فقلت وهل تعرف ابن عمی علیا قال وکیف لا اعرفه فان الله تعالی
وکلنی بقبض ارواح الخلایق ما خلا روحک و روح علی بن ابیطالب فان الله یتوفاکما بمشیته پیغمبر فرمود ای ابوذر
مرتضی علی برادر و داماد و بازوی من است و بدرستیکه الله تعالی از بندگان هیچ فریضه قبول نمیکند مگر که بدوستی
مرتضی مقرون باشد ای ابوذر چون شب معراج مرا بآسمان بردند بر فرشته گذشتم که بر تختی از نور نشسته بود و بر سر
او تاجی از نور بود و یک پای وی در مشرق و یک پای در مغرب بودی و در پیش او لوحی نهاده بود در آن
نظر میکرد و دنیا همه در پیش چشم وی و همه خلایق در میان دو زانوی او بودند و دست وی بمشرق و مغرب میرسید
من گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این عزرائیل است پیش رو و بر وی سلام کن پیغمبر فرمود پیش رفتم و بر وی سلام
گفتم السلام علیک ای دوست من ملک الموت عزرائیل گفت و علیک السلام یا احمد ابن عم تو که علی بن ابیطالب است چگونه
گفتم تو می شناسی عم زاده مرا که علی است گفت چگونه وی را نشناسم خاصه که حق تعالی مرا بقبض ارواح جمیع خلایق موکل
کرده است بغیر روح تو و روح علی ابن ابیطالب که خدای تعالی روح شما را بمشیت خود و ارادت خود قبض کند و در مناقب
خطیب از انس مالک مرویست که رسول الله فرمودند خلق الله من نور وجه علی ابن ابیطالب سبعین الف ملک یستغفرون
له و لمحبیه الی یوم القیمة یعنی خدای تعالی از نور روی علی هفتاد هزار فرشته آفریده است که استغفار میکنند برای او
و برای محبان او تا روز قیامت و در کفایت الطالب هم از انس مالک مرویست که رسول الله فرمود مررت لیلة

بی اسری بی الی السماء فاذا انا بملک جالس علی منبر من نور والملائکة تحف به فقلت یا جبرئیل من هذا الملک قال
۱۳۴ ادن منه و سلم علیه فدنوت منه و سلمت علیه فاذا انا باخی وابن عمی علی بن ابیطالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء
الرابعة فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی فخلق الله هذا الملک من نور علی فالملائکة یزورونه فی کل لیلة
جمعة و یوم جمعة سبعین الف مرة و یسبحون الله و یقدسونه و یهدون ثوابه لمحبی علی یعنی در شب معراج میگذشتم در
طرق سموات که ناگاه فرشته دیدم بر منبری از نور نشسته و فرشتها گرد او در آمده گفتم ای جبرئیل این فرشته کیست
گفت نزدیک وی شو و بر وی سلام کن پس من نزدیک وی رفتم و سلام کردم دیدم که وی برادر و عمزاده ام علی
ابن ابیطالب است گفتم ای جبرئیل علی پیش از من بآسمان چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتها از دوستی علی
شکایت کرده اند خدای تعالی این فرشته را از نور علی آفرید پس جمیع ملائکه در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت
زیارت وی میکنند و تسبیح و تقدیس خدای تعالی بجا می آورند و ثواب آن را بدیه محبان علی میکنند و در مناقب خطیب خوارزم
عبدالله بن عمر مرویست که گفت از حضرت مصطفی پرسیدند که حضرت پروردگار در شب معراج بکدام زبان
با تو خطاب کرد رسول الله فرمود که خاطبنی بلغة علی بن ابیطالب فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا
محمد انا شیء لیس کالاشیاء ولا اقاس بالناس ولا اوصف بالاشباه خلقتک من نوری و خلقت علیا من
نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد الی قلبک احب من علی بن ابیطالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک
پیغمبر فرمود که حق تعالی با من بزبان علی ابن ابیطالب خطاب کرد پس در دل من اندیشه که گفتم یا رب تو با من سخن کردی یا علی
سخن کرد فرمود که ای محمد من چیزی ام نه چون چیزها و مرا با مردمان قیاس نتوان کرد و باشباه و امثال و نظایر صفت
نتوان کرد ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو پس بر اسرار دل تو مطلع شدم بدوستی دل تو از علی بن ابیطالب دوستتر نیافتم
بنا بر آن با تو بزبان علی ابن ابیطالب سخن کردم تا دل تو مطمئن گردد و از غیبت این حضرت دلت از جا نرود
و در فردوس از عایشه مرویست که گفت از پیغمبر پرسیدم که کدام یک از فرزندان نسبت بتو دوستر است فرمودند
که فاطمه گفتم که از مردان گفت که شوهر وی و خطیب خوارزم در مناقب از انس مالک روایت میکند که گفت
رسول الله را در خواب دیدم و با من گفت یا انس ما حملک علی ان لا تؤدی ما سمعت منی فی علی بن ابیطالب حتی ادرکتک
العقوبة و لولا استغفار علی بن ابیطالب لک ما شممت رائحة الجنة ابدا ولکن ابشر فیما بقیة عمرک ان اولیاء
علی و ذریته و محبیهم السابقون الاولون الی الجنة و هم جیران الله و جیران اولیاء الله حمزة و جعفر و الحسن والحسین واما
علی فهو الصدیق الاکبر لا یخشی یوم القیمة من محبه یعنی از جهه وحشت بر آنکه ادا نکردی آنچه از من شنیدی در فضل و

وکمال علی نه از عقوبت در بیابت و از استغفار مرتضی خلافی و مدارک تقصیرات و منکر دوی جنت هرگز نمی توبندی
وبیکن انکار ایشان در باقی عمر چه این خبر را که اولیا و دوستان علی و ذریه وی و محبان ایشان پیش روان و سابق اند
سوی جنت و ایشانند همسایهای خدا و همسایهای اولیا خدا که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و هر چه طلبیت از حق
صدیق اکبر است هر که وی را دوست دارد از هول روز قیامت نترسد ای ولی مومن اگر از سر انصاف درین
حدیث نظر کنند بنده برده نظر در هر یک کلمه هزار فضل می بینند و افضلیت مرتضی مفهوم و معلوم کردد
بخاری در باب فضایل عمر از انس مالک روایت کرده است که مردی از حضرت مصطفی سوال کرده است
که قیامت کی است آن حضرت فرمود که از جهت قیامت چه چیز مهیا و آماده کرده گفت هیچ چیز بجز آنکه خدا
و رسول خدا را دوست میدارم آن حضرت فرمود که انت مع من احببت یعنی تو با آنکسی که دوستش میداری
انس مالک گوید که بهیچ چیز شاد نشدیم همچون شادی ما بسبب قول پیغمبر که انت مع من احببت بعد از آن انس گفت
که من پیغمبر و ابوبکر و عمر را دوست میدارم و امیدوارم که همراه ایشان باشم بسبب محبتی که با ایشان دارم دگر
چه عملی صالح مثل اعمال ایشان نکرده ام والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم باب پنجم در ثبوت افضلیت
مرتضی بحجة تلقیب و نعت مصطفی وی را بسید المرسلین بسید المسلمین و امام المتقین و حجة الله علی عباده و خلقه و امیر البررة
و قاتل الفجرة و خیر البشرة و خیر هذه الامة و خیر البریة و خیر من مشی علی وجه الارض و خیر الصحابة و افضلهم و وصیی و وارثی
و خلیفتی و خلیلی و موضع سری و خیر من اخلف بعدی و قاضی دینی و منجز موعدی و قاضی دینی و یؤدی عنی و میر خلقی
و حلیة حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا آورده که ان رسول الله صلعم قال مرحبا یا علی مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین
و در فردوس از انس مالک مرویست که رسول الله صلعم فرمود انا و علی حجة الله علی عباده و در مسند آمده که انس
مالک گفت کنت جالسا مع النبی صلعم اذ اقبل علی فقال النبی صلعم انا و هذا حجة الله علی خلقه یعنی نشسته بودم
با پیغمبر که علی آمده است پس آن حضرت فرمود من و این کس حجة الحق علی الخلیقهم و اخطب خوارزم در مناقب آورده
که زید بن صوحان از یوم الجمل در وی جراحتها رسیده بود و در معرکه بحالت نزع افتاده بود که مرتضی بر بالین او
حاضر شد پس ابن صوحان روی مرتضی کرد و گفت رحمک الله و الله ما عرفتک الا بانه عالما و بآیاته عارفا
و الله ما قاتلت معک من جهل و لکنی سمعت حذیفة ابن الیمان یقول سمعت رسول الله صلعم یقول علی امیر البررة
و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله الا و ان الحق معه یتبعه الا فمیلوا معه یعنی بر مرتضی رحمت فرستاد
و گفت والله که من ترا عالم بالله و عارف بآیات الله شناختم والله که در پیش تو از سر نادانی و جهل نکردم و لیکن

از حذیفه شنیدم که گفت شنیدم رسول الله را که میگفت علی امیر نیکوکاران است و کشنده فاجران و بدکاران منصور است هر که
نصرت وی داد مخذول است هر که ترک نصرت وی کرد آگاه باشید که مرتضی که حق همراه وی است و در پی وی میرود
مناقب م — آگاه باشید پس میل بوی کنید و از کتاب ابن مردویه چند حدیث و انرا نقل کرده ام حدیث اول از حذیفه مرویست که
رسول الله صلعم فرمود علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر علی بهترین مردمان است هر که این سخن قبول نکرد کافر شد حدیث دوم روایت
شده از عطیه مرویست که گفت دخلنا علی جابر بن عبد الله رضی الله عنه و هو شیخ کبیر فقلنا اخبرنا عن هذا الرجل علی بن ابی طالب
و قع حاجبه قال ذاک من خیر البشر یعنی در آمدیم بخانه جابر بن عبد الله انصاری و او در آن حال پیر و بسیار سال شده بود
ابروی او بر چشم فرود آمده بود پس گفتیم خبر ده ما را از این مرد که علی ابن ابی طالب است جابر بر هر دو ابروی خود را از پیش
چشم برداشت و گفت این کس بهترین بشر است حدیث سوم سئل جابر عن علی فقال کان خیر البشر یعنی جابر را پرسیده شد
از کیفیت فضل علی گفت که علی بهترین بشر است حدیث چهارم از سالم بن ابی الجعد مرویست که گفت نزد او گفتند فضل
علی عند جابر بن عبد الله قال کان خیر البشر و فی روایت قال و تشکون فیه فقال بعض القوم انه احدث قال و ما یشک
فیه الا کافر او منافق یعنی ذکر فضل علی کردند نزد جابر پس جابر گفت که علی بهترین بشر بود و در روایتی دیگر جابر گفت که در فضل
و کمال علی شک میکنید پس یکی از قوم حاضر گفت که علی احداث کرد یعنی کارها نو کرد که در زمان پیغمبر و ابوبکر و عمر نبود
ازین جهت در فضل وی شک داریم جابر گفت شک میکند در فضل علی بجز کسیکه کافر یا منافق است حدیث پنجم
سئل حذیفة عن علی فقال خیر هذه الامة غدا و امسها و لا یشک فیه الا منافق پرسیدند حذیفه را از کیفیت فضل علی پس
گفت که علی بهترین این امت است بعد از پیغمبر و شک نمیکند درین سخن یا در فضل و کمال علی بجز کسی که منافق باشد حدیث
ششم ابو رافع از پدر و جد خود روایت کند که قال رسول الله صلعم لعلی انت خیر امتی فی الدنیا و الآخرة یعنی مصطفی با
مرتضی گفت تو بهترین امت منی در دنیا و آخرت حدیث هفتم از بریده مرویست که ان النبی صلعم قال لفاطمة ان زوجک
خیر امتی اقدمهم سلما و اکثرهم علما پیغمبر با فاطمه گفت که شوهر تو بهترین امت منست اقدم صحابه است
باسلام و طاعت و اکثر ایشانست در علم و معرفت حدیث هشتم از حبشی بن جناده مرویست که رسول الله صلعم فرمود
خیر من مشی علی وجه الارض بعدی علی ابن ابی طالب بهترین کسیکه میرود بر روی زمین بعد از من علی ابن ابی طالب است حدیث
نهم از ابوسعید خدری مرویست که گفت قال سلمان رایت رسول الله صلعم فنادانی فقلت لبیک فقال اشهدک الیوم
ان علی بن ابی طالب خیرهم و افضلهم یعنی سلمان گفت که پیغمبر مرا دید پس مرا خواند من گفتم که لبیک آن حضرت فرمود
که امروز ترا گواه میگیرم بر آنکه علی ابن ابی طالب بهترین و فاضلترین صحابه است حدیث دهم از عطا مرویست که

که گفت سالت عایشة عن علی فقالت ذاک من خیر البریة ولا یشک فیه الا کافر عایشه را از کیفیت فضل پرسیدم گفت
که آنکس از بهترین خلایق است و درین سخن با در فضل علی شک نکند مگر آنکس که کافر است و در باب ان
الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة خوانده آمد که در زمان رسول الله صلعم مرتضی را خیر البریه می گفتند
و در مناقب خطیب از امیر المؤمنین مرویست که رسول الله صلعم فرمود اتانی جبرئیل وقد نشر جناحیه فاذا فیها
مکتوب لا اله الا الله محمد النبی ومکتوب علی الآخر لا اله الا الله علی الوصی یعنی جبرئیل پیش من آمد و حال آنکه هر دو بال
خود گشاده بود پس دیدم که در یک بال او نوشته بود لا اله الا الله محمد پیغمبر خداست و در بال دیگر نوشته بود لا اله الا الله
علی وصی ویست و در فردوس و در نزول و وسیله از بریده مرویست که رسول الله صلعم فرمود لکل نبی وصی و وارث
وان علیا وصیی و وارثی و در روایت وسیله چنین است که علی بحرف انه و در مسند از انس بن مالک مرویست که
گفت سلمان گفتم از پیغمبر بپرس که وصی او کیست و چون پرسید آن حضرت گفت یا سلمان وصیی و وارثی
و قاضی دینی و منجز وعدی علی ابن ابیطالب یعنی ای سلمان وصی و وارث و قاضی دین و شریعت من با دوام گذارنده
و بجای آورنده وعده من علی ابن ابیطالب است و در مناقب ابن مردویه ابو سعید خدری از سلمان روایت کند که
گفت از حضرت رسالت پرسیدم و گفتم یا رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت عنی فلما کان بعد رآنی
فقال یا سلمان فاسرعت الیه وقلت لبیک فقال تعلم من وصی موسی قلت نعم یوشع بن نون قال لم قلت
لانه کان اعلمهم حینئذ قال فان وصیی وموضع سری وخیر من اخلف بعدی ینجز موعدی ویقضی دینی علی ابن ابیطالب
یعنی گفتم ای رسول خدا هر پیغمبر را وصی هست پس وصی تو کیست آن حضرت جواب نفرمودند و چون بعد از آن بود مرا دید پیغمبر را م
و فرمود که ای سلمان من سوی آن حضرت شتاب کردم و گفتم لبیک ای رسول خدا فرمود میدانی که وصی موسی که
بود گفتم بلی یوشع بن نون فرمود که چرا گفتی که یوشع بود گفتم برای آنکه در آن روز کا اعلم امت او بود فرمود
پس بدرستیکه وصی و قائم مقام من و موضع سر و جای راز من و بهترین کسیکه میگذارم بعد از خود که بجای می آورد وعده
مرا و میگذارد وام مرا علی ابن ابیطالب است و در مناقب ابن مردویه انس بن مالک روایت کند که سلمان گفت از سلمان م
قلت یا رسول الله عن من ناخذ بعدک وبمن نثق قال فسکت عنی حتی سالت عشرا ثم قال یا سلمان ان وصیی
وخلیفتی واخی ووزیری وخیر من اخلفه بعدی علی ابن ابیطالب یؤدی عنی وینجز موعدی یعنی گفتم ای رسول خدا امور
شریعت را بعد از تو از که فرا گیریم و بر قول که اعتماد کنیم سلمان گفت که حضرت رسالت مرا جواب نداد تا ده بار
سوال کردم بعد از آن فرمود ای سلمان بدرستیکه وصی من و خلیفه من و برادر من و وزیر من و بهترین کسیکه بعد

که بعد از خود میگذارم علی ابن ابیطالبست که علوم شریعت و طریقت و حقیقت از من ادا می کند و وعده مرا بجای آرد و در مناقب
ابن مردویه و وسیله از انس بن مالک مرویست که رسول الله صلعم فرمود ان خلیلی ووزیری وخلیفتی وخیر من اترک بعدی
ویقضی دینی وینجز موعدی ویقضی دینی علی ابن ابیطالب یعنی بدرستیکه دوست من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسیکه میگذارم
بعد از خود و آنکس که وعده مرا بجای آورد و وام مرا میگذارد علی ابن ابیطالبست ای ولی مؤمن فرق میان مرتضی و ابوبکر از آنجا صفت
که مصطفی در حق مرتضی درین حدیث بحرف تحقیق میفرماید که ان خلیلی یعنی بدرستیکه خلیل و دوست من علی مرتضی است و در حق
ابوبکر بحرف امتناع می فرماید که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا یعنی اگر از غیر اهل بیت خود دوست گرفتمی
ابوبکر را دوست میگرفتمی و در مناقب ابن مردویه انس از سلمان روایت کند که رسول الله صلعم فرمود ان اخی ووزیری
وخیر من اخلف بعدی علی ابن ابیطالب و در روایتی دیگر علی ابن ابیطالب خیر من اخلف بعدی و درین کتاب از مسروق
مرویست که گفت بخانه عایشه در آمدم مرا گفت که ای مسروق خوارج که قتل کرد گفتم علی قتل کرد عایشه هیچ نگفت گفتم
ای مادر مؤمنان بحق خدا و بحق پیغمبر که اگر خبری از رسول الله شنیده مرا اخبار کن عایشه گفت شنیدم رسول الله صلعم که میفرمود
هم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر الخلق والخلیقة واعظمهم عند الله یوم القیمة وسیلة یعنی ایشان بدترین خلق و مخلوقاتند
میکشد ایشان را آنکس که بهترین خلق و مخلوقاتست و آنکه در روز قیامت نزد حق عظیم ترین خلق است بحسب وسیله
و در یک کتاب بروایت مسروق گوید که عایشه مرا گفت تو نزد من اکرم و حبا ولادمی هیچ خبر داری از آن ناقص
یعنی ذو الثدیه که بزرگ خوارج بود من گفتم بلی علی مرتضی وی را در نهروان بقتل آورد عایشه از من گواه طلبید من هفتاد
مرد بگواهی آوردم و بتصدیق من گواهی دادند پس عایشه گفت لعن الله عمرو بن العاص فانه کتب الی انه قتله
علی نیل مصر یعنی عمرو عاص بسوی من کتابت فرستاده که ذو الثدیه را او کشته است بر کنار نیل مصر و در روایتی دیگر گفت
که قاتل الله عمرو بن العاص فانه کتب الی انه اصابه بمصر پس مسروق گفت که گفتم ای مادر مؤمنان بمن خبر ده که از رسول الله
در حق خوارج چه شنیده عایشه گفت از رسول الله شنیده ام که میگفت هم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر الخلق واقربهم
عند الله وسیلة یوم القیمة یعنی ایشان بدترین خلق اند ایشان را میکشد کسی که بهترین خلقست و در روز قیامت پیش
خدا نزدیکترین خلقست بحسب وسیله و این اخبار و روایات که از کتاب مناقب ابن مردویه نقل کرده ایم بطرق
متعدده وارد شده است و هم چنین است هر چه ابن مردویه درین کتاب آورده است باب ششم در ثبوت
افضلیت مرتضی م و بطلقب و بعث حضرت مصطفی وی را باول المؤمنین و یعسوب المؤمنین و فاروق الاکبر
والصدیق الاکبر و افضل الصدیقین و اکرمهم علی الله و غیر آن و کنیه ایشان بابوتراب و ابو الائمه و غیره مشتمل بر دو فصل

فصل اول در کتاب خصایص نطنزی از ابوذر و سلمان مرویست که گفت رسول الله صلعم دست علی را گرفت و فرمود ان هذا
اول من امن بی و هذا فاروق الاعظم هذه الامة و هذا یعسوب المؤمنین و اول من یصافحنی یوم القیمة و هذا الصدیق
الاکبر یعنی بدرستیکه اینست اول کسیکه بمن گروید و ایمان آورد و اینست بسیار فرق کننده میان حق و باطل و اینست
شاه مؤمنان جهت آنکه شاه زنبور عسل را یعسوب مینامند و اینست اول کسیکه در روز قیامت با من مصافحه کند
و اینست بزرگترین آنان که بسی راست گوینده در زندگی ابرار و کفایة الطالب و مناقب خطیب خوارزمی از ابولیلی
غفاری مرویست که رسول الله صلعم فرمود ستکون فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی ابن ابیطالب فانه اول من یرانی
و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین
و المال یعسوب المنافقین یعنی زود باشد که فتنه حادث شود پس هرگاه که آن فتنه باشد باید که درمن علی بن ابیطالب گیرید
بدرستیکه اوست اول کسیکه مرا ببیند روز قیامت و اول کسیکه مصافحه من کند و اوست صدیق اکبر و اوست
فاروق این امت که میان حق و باطل فرق میکند و اوست شاه مؤمنان و مال شاه منافقانست و در روایت کفایه
چنین است که ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی ابن ابیطالب فانه اول من یرانی و اول من یصافحنی
یوم القیمة و هو معی فی السماء العلیا و هو الفاروق بین الحق و الباطل قال مولف الکفایة هذا حدیث حسن عال
رواه الحافظ ابونعیم فی امالیه و در روایت خوارزمی چنین است که ستکون من بعدی فتنة فاذا کان ذلک
فالزموا علی ابن ابیطالب فانه الفاروق بین الحق و الباطل و از ابی بخیله مرویست که گفت من و سلمان فارسی بحج رفتیم
در ربذه عبور کرده بزیارت ابوذر غفاری شدیم ابوذر با ما گفت که اما انه ستکون بعدی فتنة و لابد منها فعلیکم
بکتاب الله و الشیخ علی ابن ابیطالب فالزموهما فاشهد علی رسول الله صلعم انی سمعته و هو یقول علی اول من امن بی و اول
من صدقنی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب
المؤمنین و المال یعسوب المنافقین یعنی آگاه باشید که بدرستیکه بعد از من زود باشد که فتنه حادث شود و نیست
چاره از بودن آن فتنه پس بر شما باد که بکتاب خدای تعالی و فرمان شیخ که علی ابن ابیطالبست کار کنید و راه ایشان پیش
گیرید که من گواهی میدهم بر رسول الله که بتحقیق که شنیده ام از وی که میفرمود علی اول کسیست که بنبوت من ایمان آورده
و اول کسیست که تصدیق من کرده و ترجمه باقی حدیث از ما تقدم معلومست و در مسند و وسیله از ابولیلی غفاری
مرویست که رسول الله صلعم فرمود که الصدیقون ثلثة حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین و حزقیل
مؤمن آل فرعون الذی قال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی ابن ابیطالب و هو افضلهم یعنی بتحقیق راست
گویان و صدیقان سه کس اند یکی حبیب النجار که مؤمن آل یس است آنکه با مردم خود گفت که ای قوم من پیروی رسل

147
کنید و دیگر حزقیل که مؤمن آل فرعونست بفرعونیان که حبیب نجار گفت که آیا میکشید مردی را یعنی موسی را که میگوید
که پروردگار من خداست و دیگری علی بن ابیطالبست و او فاضلترین این هر سه است و در روایت وسیله چنین است که الصدیقون
ثلثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار مؤمن آل یس و علی ابن ابیطالب مؤمن آل النبی محمد صلعم و هو افضلهم و اکرمهم علی ابن
ابیطالب یعنی صدیقان سه کس اند حزقیل که مؤمن آل فرعون است و حبیب نجار که مؤمن آل یس است و علی ابن ابیطالب
که مؤمن آل محمد است و فاضلترین این هر سه و گرامی ترین ایشان نزد خدای تعالی علی ابن ابیطالبست و احمد حنبل از مسند آورده
است که قال ابن عباس سمعت علی ابن ابیطالب یقول انا عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
مفتر و لقد صلیت قبل الناس بسبع سنین یعنی ابن عباس گفت شنیدم علی ابن ابیطالب که میفرمود انا عبد الله یعنی منم قطب
این زمان و قایم مقام حبیب الرحمن چرا که اسم عبد الله مخصوص قطبست و لهذا اکابر انبیا را که قطب آن اعصار بوده اند هر
گاه که در قرآن ذکر فرموده بعبد الله تسمیه کرده و لما قام عبد الله یدعوه و دیگر انی عبد الله اتانی الکتاب پس مرتضی میفرماید
که منم قطب این زمان و منم برادر رسول الله و منم صدیق اکبر این کلمه را کسی نگوید بعد از من مگر کسی که کاذب باشد و افترا
و اختلاف و کذب بست و بدرستیکه پیش از مردمان هفت سال نماز کرده ام ای ولی مؤمن لفظ بعدی درین خبر یعنی بعد از
وفات منست بقرینه و لقد صلیت قبل الناس و بدلیل آنکه مرتضی را معلوم بود که بعد از وفات وی هیچکس این لقب بر خود
نبندد تا که این سخن جهت تنبیه مردمان در ربع این کس گوید بنا بر آنکه مرتضی و اتباع او هرچه گویند مبنی بر معلومات و مشا
هدات خود گویند و بعد از وفات وی هم نشنیدیم که کسی این لقب بر خود بسته باشد پس لفظ بعدی بمعنی غیری باشد و هرگاه که لفظ بعدی م
بعدی بر حقیقت خود بود معنی چنین باشد که من بحسب زمان متقدمم و بحسب رتبت و شرف هم درین لقب بر دیگران متقدمم
چه حضرت رسالت مرا الصدیق الاکبر ملقب و مخصوص کرده است و در احادیث رضویات که از امام علی رضا علیه السلام مرویست
که رسول الله صلعم فرمود یا علی ان الله قد غفر لک و لاهلک و لشیعتک و لمحبی شیعتک و محبی محبی شیعتک فابشر فانک الانزع
البطین منزوع من الشرک بطین من العلم یعنی ای علی بدرستیکه الله تعالی ترا آمرزید و اهل بیت و شیعه ترا و محبان شیعه ترا و محبان
محبان شیعه ترا آمرزید پس بشارت باد ترا که بدرستیکه تویی انزع البطین یعنی منزوع و کشیده شده از مهالک شرک و بطین
و بزرگ شکم از علم و ابو نعیم ترمذی در صحیح خود آورده است که حضرت مصطفی مرتضی را انزع بطین گفته است فصل دوم در وسیلة
المتعبدین و مناقب ابن مردویه آمده است که جابر بن عبد الله گفت شنیدم رسول الله صلعم که با مرتضی پیش از وفات خود سه روز
میگفت که سلام علیک یا ابا الریحانتین اوصیک بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهد رکناک و الله خلیفتی علیک یعنی درود بیان ل
و تحیت و اندرز میکنیم ترا بحسنین که هر دو ریحان و در وی منند از دنیا یعنی حاصل من از دنیا ایشانند و باید که رد نشود

اقارب و در کتب بوده و خواهند بود و خدای تعالی ترا بکمالات توفیق داد و خاتم مقام عنت جابر گوید که چون حضرت مصطفی عالم
بقا رحلت فرمود مرتضی گفت که این یک رکن است از آن دو رکن که حضرت رسول فرموده و چون فاطمه زهرا وفات
یافت مرتضی گفت که این رکن دوم است که رسول الله صلعم فرموده بود حضرت فاطمه بعد از وفات پیغمبر نود و پنج
روز وفات یافت و گویند هفتاد و پنج روز و در بخاری آمده است که شش ماه چنانکه در باب دوازدهم گفته شود
و در مناقب خطیب خطبا خوارزم از سهل بن سعد ساعدی مرویست که گفت که مردی از آل مروان بر مدینه
و والی شد حاکم بود و سهل ابن سعد را خواند و امر کرد که علی را منقصت کن و ناسزا گوی سهل ابن سعد قبول نکرد مروانی گفت چون
علی را منقصت نمیکنی بگو لعن الله ابا تراب سهل گفت که علی را از ابوتراب دوستر نام نبود چنانکه شاد شدی چون
او را با بوتراب خواندندی مروانی گفت ما را از قصه وی خبر ده که با بوتراب چرا مسمی شد سهل گفت که حضرت
رسالت صلعم بخانه فاطمه آمد و علی را در خانه ندید با فاطمه گفت که ابن عم تو کجاست گفت میان من و او نوع معاتبه بود
از آن جهت بیرون رفت و پیش من قیلوله نکرد رسول الله با شخصی گفت بنگر که علی کجاست آن شخص آمد و گفت یا رسول الله
مرتضی در مسجد خفته است پس حضرت رسالت پناه بمسجد آمد و مرتضی را دید بر پهلو خفته و ردای او دور افتاده و بسر وی
او خاک آلوده شده آن حضرت در نشست و دست مبارک خود خاک از سر و روی و جامه مرتضی دور میکرد و می فرمود قم
یا ابا تراب قم یا ابا تراب یعنی برخیز ای بر خاک و لفظ حدیث اینست که قال استعمل علی المدینة رجل من آل مروان
قال فدعا سهل ابن سعد فامره ان یشتم علیا قال فابی سهل فقال اما اذا ابیت فقل لعن الله ابا فلان فقال سهل ما
کان لعلی اسم احب الیه من ابی تراب و ان کان لیفرح اذا دعی به فقال له اخبرنا عن قصته لم سمی ابا تراب
فقال جاء رسول الله صلعم بیت فاطمة فلم یجد علیا فی البیت فقال این ابن عمک فقالت کان بینی و بینه شیء فغا
ضبنی فخرج فلم یقل عندی فقال رسول الله صلعم لانسان انظر این هو فجاء فقال یا رسول الله هو فی المسجد راقد فجاء رسول الله صلعم
و هو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه و اصابه تراب فجعل رسول الله صلعم یمسحه عنه و یقول قم ابا تراب قم ابا تراب و سبب
این تسمیه قصه دیگر در صحیح بخاری و مسلم آمده است و ابو عیسی ترمذی در سنن خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت
میکند که معاویة ابن ابی سفیان علیهم اللعنة با سعد ابن ابی وقاص گفت که ترا از منقصت ابا تراب چه چیز باز داشت سعد
گفت مرا از سب و منقصت وی سه منقبت باز داشته است که رسول الله صلعم از برای وی فرموده است از آنجهت می
هرگز منقصت وی نخواهم کرد که حصول یکی از آن سه منقبت اگر باشد مرا دوستر است نزدیک من از شتران سرخ گفت
شنیدم که رسول الله صلعم که میگفت با علی در حالتیکه علی را در بعض غزوات در خانه گذاشته بود علی گفت یا رسول الله مرا

مرا همراه زنان و کودکان میگذاری آن حضرت با مرتضی فرمود آیا راضی نیستی که مرا با منی چنانکه هارون با موسی را بود و لیکن بعد از من
نبوت نباشد دوم آنکه شنیدم رسول الله صلعم در موضع خیبر که میفرمود البته فردا رایت و علم را بمردی خواهم داد که خدا و رسول
را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارد سعد گفت که هر یک از صحابه جمع و چشم میداشت که صاحب آن رایت
و اهل این منقبت شود پس رسول الله فرمودند علی را بخوانید سعد گفت علی آمد و درد چشم داشت آن حضرت آب دهن در چشم
او انداخت و رایت را بوی داد و فتح خیبر کرد سوم آنکه چون فرود آمد این آیت که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم چنانکه
در باب دهم گفته شود سعد گفت که رسول الله علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود که الهی بار خدایا اینان اهل بیت منند
ترمذی در آخر این حدیث گفت که هذا حدیث غریب صحیح من هذا الوجه و لفظ حدیث که عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال امر
معاویة ابن ابی سفیان سعدا فقال ما منعک ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذکرت ثلثا قالهن له رسول الله صلعم فلن اسبه لان تکون
لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله صلعم یقول لعلی و خلفه فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله تخلفنی مع النساء
و الصبیان فقال له رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی و سمعته یقول یوم خیبر لاعطین الرایة
غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله قال فتطاولنا لها فقال ادعوا لی علیا فاتاه و به رمد فبصق فی عینه و دفع الرایة
الیه ففتح الله علیه و انزلت هذه الآیة ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم دعا رسول الله صلعم علیا و فاطمة و حسنا
و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی و در احادیث وارد شده است که رسول الله صلعم با مرتضی فرمود یا علی انا و انت ابوا هذه الامة
و تمام یعنی ای علی من و تو پدران این امتیم و چون فیض مرتبت است از تو تا نبوت و از او ولایت می یابند و حضرت محمد مظهر
این و شفقت بر امت پدران این امت باشند و دیلمی در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول الله صلعم فرمود
حق علی ابن ابیطالب علی هذه الامة کحق الوالد علی الولد یعنی حق مرتضی بر این امت همچو حق پدرست بر فرزند و در مناقب خطیب
از مرتضی مرویست که گفت چند گاه حضرت رسالت در قید حیات بود حسن مرا ابو الحسین خواندی و حسین مرا ابو الحسن خواندی
و هر دو پدر نمی خواندند یعنی یا ابه نمی گفتند بجز حضرت رسالت را و چون آن حضرت بعالم بقا رحلت نمودند مرا پدر خواندندی
و یا ابه گفتندی و مرتضی مر را ابو السبطین جهة آن گفتندی که سبط فرزند زاده را گویند و امام حسن و امام حسین هم فرزند زاده هم
فرزند زاده رسول الله بوده و مرتضی را ابو محمد می گفتند جهة فرزندش محمد بن حنفیه رحمة الله علیه و غیر آن باب یازدهم در
ثبوت القاب مرتضی و بیان لقبهای حضرت حق تعالی شان را امیر المؤمنین و خلیفه و وصی پیغمبر گردانیدن و لقب حضرت مصطفی آن
امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و سید المسلمین و سید العرب و عیبة علم الرسول و خاتم الوصیین و اولی
الناس بالنبی و اولی بالمؤمنین و خلیفتی و وصی و وزیر آن و در فردوس الاخبار از حذیفه مرویست که رسول الله صلعم فرمود لو یعلم الناس

سمی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی بذلک و آدم بین الروح والجسد حین قال الست بربکم قالوا بلی فقال انا ربکم
و محمد نبیکم و علی امیرکم یعنی اگر مردمان دانستندی که مرتضی بامیر المؤمنین کی مسمی شد انکار فضل وی نکردندی مسمی شد بامیر
المؤمنین و حال آنکه آدم میان جان و تن بود در آن حین که حق تعالی گفت الست بربکم در جواب قالوا بلی شنید پس حق تعالی
فرمود که من پروردگار شمایم و محمد پیغمبر شما و علی امیر شما است و ابن مردویه در مناقب از بریده روایت میکند که گفت
امرنا رسول الله صلعم ان نسلم علی علی بامیر المؤمنین یعنی رسول الله صلعم ما را امر کرد که بر مرتضی علی سلام کنیم و گوییم السلام علیک
یا امیر المؤمنین و در مناقب ابن مردویه از سالم غلام امیر المؤمنین مرویست که گفت همراه مرتضی علیه السلام بودم در زمینی
که ملک وی بود آن زمین را حرث و تخم میکرد که ابوبکر و عمر آمدند و گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله
و برکاته پس بعض مردم از ایشان پرسیدند که شما در حیات رسول الله این سلام و کلام می گفتید عمر گفت هو امرنا
یعنی رسول الله ما را امر کرد که وی را امیر المؤمنین گوییم و لفظ خبر اینست عن سالم مولی علی قال کنت مع علی فی ارض له
یحرثها حتی جاء ابوبکر و عمر فقالا السلام علیکم یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته فقیل کنتم تقولون ذلک فی حیوة رسول الله
صلعم فقال عمر هو امرنا به و ابن مردویه در مناقب از داود بن عوف روایت کند که گفت حدثنی معاویة بن ثعلبة اللیثی
قال الا احدثک حدیثا لم یختلط قط قلت بلی قال مرض ابوذر فاوصی الی علی فقال بعض من یعوده لو اوصیت
الی عمر لکان اجمل لوصیتک من علی قال والله لقد اوصیت الی امیر المؤمنین حق امیر المؤمنین والله انه لربیع الذی
یسکن الیه و لو قد فارقکم لقد انکرتم الناس و انکرتم الارض قال قلت یا اباذر انا لنعلم ان احبهم الی رسول الله صلعم احبهم
الیک قال اجل قلنا فایهم احب الیک قال هذا الشیخ المضطهد المظلوم حقه یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام و داود بن
عوف گوید که معاویة بن ثعلبه که از بنی لیث بود با من گفت که آیا خبر کنم ترا بحدیثی که هرگز بدروغ مختلط و مشوب نشده است
گفتم بلی گفت ابوذر رنجور شد و وصیت خود بمرتضی کرد پس بعضی از آن مردمان که بعیادت ابوذر آمده بودند با وی
گفتند که اگر وصیت بامیر المؤمنین عمر میکردی وصیت ترا نیکوتر می آورد از علی ابوذر گفت والله که بتحقیق وصیت کرده ام
بآن امیر المؤمنین که بحق امیر المؤمنین است والله که وی آن بهاریست که بسوی او میل می کنند و اگر او مفارقت
شما کند بتحقیق انوار فیض بر شما بسته شدی و مانند بهایم می بودید مردمان می نشناختید و زمین را معاویة بن ثعلبه گفت
که منهم اباذر گفتم ای ابوذر ما البته بتحقیق میدانیم که دوست ترین صحابه بسوی رسول الله آن کس است که بنزد تو دوست
ترست ابوذر گفت اجل یعنی بلی گفتم دوست ترین صحابه بسوی تو کیست گفت این شیخ مضطهد مقهور که حق
وی را از وی بظلم ستده اند یعنی مرتضی علیه السلام و در کفایة الطالب از ابوذر غفاری مرویست که رسول الله صلعم فرمود

که فرمود یرد علی الحوض رایة امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین فاقوم فآخذ بیده فیبیض وجهه و وجوه اصحابه چون اهل عرب سپید پیشانی
سفید را اغر گویند و دست و پا سفید را محجل خوانند پس مرتضی علیه السلام امام هر که باشد پیشانی و دست و پای آنکس در روز
قیامت منور بود و منور شدن یعنی روشن است و علم مرتضی که امیر المؤمنین است بحوض کوثر بسوی من آید پس من برخیزم و
دست او را بگیرم فی الحال تحت سفید گردد روی او و روی اصحاب و پیروان وی و در مناقب خطیب از ابن
عباس مرویست که رسول الله صلعم فرمود هذا علی ابن ابی طالب لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هارون من موسی
غیر انه لا نبی بعدی و قال یا ام سلمة اسمعی و اشهدی هذا امیر المؤمنین و سید المسلمین و عیبة علمی و بابی الذی اوتی
منه اخی فی الدنیا و خدنی فی الآخرة و معی فی السنام الاعلی یعنی مرتضی علی جای علم منست چه عیبه جای تیر را گویند و
آن در منست که هر چه آید و هر که آید پیش من از آن در آید و مرا برادر منست در دین و همچنان یار و دوست من در آخرت و با من است
در کوهان اعلی بهشت کوهان شتر است که از سایر بدن او بلندتر است و ترجمه اول این حدیث از ما تقدم معلوم است و در مناقب
اخطب خوارزم از انس بن مالک مرویست که رسول الله صلعم فرمود یا انس اسکب لی وضوءا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا انس
اول من یدخل علیک من هذا الباب امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین قال قلت
اللهم اجعله رجلا من الانصار و کتمته اذ جاء علی فقال من هذا یا انس فقلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق
وجهه علی علی وجهه فقال علی یا رسول الله لقد رایتک صنعت شیئا ما صنعته بی قبل قال و ما یمنعنی و انت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی
و تبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی یعنی رسول الله صلعم فرمود که ای انس برای من آب وضو در رکوه ریز و بعد از آن که وضو
کرد و برخاست و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن فرمود که ای انس اول کسیکه در آید بر تو ازین در امیر المؤمنین
و سید المسلمین و امام و پیشوای غر محجلین و خاتم وصیین است و چون انس بن مالک از انصار بود گفت که من دعا کردم
و گفتم بار خدایا این مرد که پیغمبر وصف کرد از مردم انصار گردان انس بن مالک گفت چون مرتضی علی در آمد من او را از
حضرت رسالت پوشیده و پنهان داشتم پس آن حضرت فرمود که کیست آنکه بر در است ای انس گفتم علی است پس حضرت
رسالت مستبشر و مژده یافته برخاست و با مرتضی معانقه کرد و در آغوش گرفت و بعد از آن در ایستاد و عرق از روی
خود مسح میکرد یعنی می مالید و عرق روی علی را از روی خود مسح میفرمود پس مرتضی گفت یا رسول الله ترا امروز دیدم که کاری کردی
که آن را با من پیش ازین نکردی آن حضرت فرمود که مرا ازین کار چه باز میداشت و حال آنکه تو احکام دین مرا از من
ادا میکنی آن معنی و آنکه بعد از من در آن اختلاف کنند حافظ ابونعیم این حدیث را در حلیة الاولیا آورده است و
ی چنین است که ثم جعل یمسح عرق وجهه بوجهه و عرق وجه علی بوجهه یعنی حضرت رسالت عرق روی خود را بروی علی مسح میفرمود

و آواز مرا با امت
می شنوانی و راز
بهر آنان بیان میکنی

و در روایتی آورده است در کتاب مناقب حافظ ابن مردویه همین حدیث بیکرد و در روایت دیگر چنین آمده

اذ كان رسول الله صلعم في بيت ام حبيبة بنت ابي سفيان ثم قال يا ام حبيبة اعتزلينا فانا على حاجة ثم دعا بوضوء فاحسن الوضوء

ثم قال ان اول من يدخل من هذا الباب امير المؤمنين وسيد العرب وخير الوصيين واولى الناس بالناس قال انس فقلت

اللهم اجعله رجلا من الانصار فدخل علي فجاء يمشي حتى جلس الى جنب رسول الله صلعم فجعل رسول الله يمسح وجهه بيده ثم يمسح بها وجه

علي بن ابي طالب فقال علي وما ذاك يا رسول الله قال انك تبلغ رسالتي بعدي وتؤدي عني وتسمع الناس صوتي وتعلم الناس

من كتاب الله ما لا يعلمون یعنی رسول الله صلعم در خانه ام حبیبه دختر ابو سفیان بود فرمود که ای ام حبیبه کناره گیر از ما که ما بر سر

حاجتی و در پی کاری هستیم بعد از آن آب وضو ساخت و فرمود که اول کسیکه ازین در درمی آید امیر مؤمنان و سید عرب (حضرت دینک)

و بهترین اوصیا است و او بهترین مردمان بتصرف کردن در مردمان انس بن مالک گوید که من در استادم و گفتم ای

بار خدای این کس را که پیغمبر میفرماید از مردم انصار گردان پس دیدم که علی درآمد و می رفت تا پهلوی رسول الله صلعم نشست پس آن

حضرت در روی خود دست خود می مالید و بعد از آن بهمان دست روی علی را می مالید پس علی گفت ای رسول خدا این

دست بر روی من مالیدن چیست آن حضرت فرمود که تو بعد از من رسالت مرا بامت می رسانی و احکام دین را

ازمن ادا میکنی و آواز مرا بمردم می شنوانی و مردمان را از کتاب الله آنچه نمیدانند می آموزانی و همین حدیث را

خطیب خوارزمی بروایت دیگر آورده و روایت وی چنین است قال انس بينما انا عند رسول الله صلعم اذ قال رسول الله صلعم

الان يدخل سيد المسلمين وامير المؤمنين وخير الوصيين واولى الناس بالنبيين اذ طلع علي بن ابي طالب فقال رسول الله

انه مع فاخذ رسول الله صلعم يمسح العرق من جبهته ووجهه ويمسح به وجه علي بن ابي طالب ويمسح العرق من وجه علي ويمسح به وجهه

علي بن ابي طالب فقال له علي يا رسول الله نزل فيّ شيء قال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي

انت اخي ووزيري وخير من اخلف بعدي تقضي ديني وتنجز موعدي وتبين لهم ما اختلفوا فيه من بعدي وتعلمهم من

تأويل القرآن ما لم يعلموا وتجاهدهم على التأويل كما جاهدتهم على التنزيل یعنی انس بن مالک گفت که من نزد رسول الله صلعم بودم

که آن حضرت فرمود در می آید سید مسلمانان و امیر المؤمنین و بهترین اوصیا و اولیترین مردم بانبیا که ناگاه

علی بن ابی طالب درآمد پس حضرت رسالت برای وی دعا کرد و گفت اللهم وال من والاه یعنی ای بار خدای دوست

گیر او را ای بار خدا دوستی کن با او پس گفت که مرتضی نشست در پیش رسول خدا پس آن حضرت در سیما و عرق

از پیشانی و رخ خود مسح میکرد و مسح میکرد بآن روی علی بن ابی طالب را و باز عرق از روی علی ابن ابی طالب مسح میکرد و مسح

میکرد بآن روی خود را پس علی گفت یا رسول الله فرود آمده است در شان من چیزی آن حضرت فرمود آیا راضی نیستی

---

140 بمنی تو بمنی مرا چنانکه هارون بود موسی را تو برادر منی و وزیر منی و بهترین کسیکه میگذارم بعد از خود میگذاری وام مرا بجا می آری وعده

مرا و بیان میکنی برای صحابه من آنچه خلاف کنند در آن بعد از من و می آموزانی ایشان را از تأویل قرآن آنچه

ننوشته بودند و جهاد میکنی با ایشان در تأویل قرآن چنانچه من جهاد میکردم با ایشان بر تنزیل قرآن و حافظ ابن مردویه

در کتاب مناقب خود از ابن عباس روایت کند که گفت دخل علي على رسول الله صلعم وعنده عائشة فجلس بين رسول الله

وبين عائشة فقالت ما كان لك مجلس غير فخذي فضرب رسول الله صلعم على ظهرها وقال مه لا تؤذيني في اخي فانه

امير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين يوم القيمة يقعد على الصراط فيدخل اولياءه الجنة ويدخل اعداءه

النار یعنی درآمد رسول الله مرتضی بخانه عائشه نزدیک آن حضرت بود و نشست میان رسول الله و عائشه پس (مرتضی بخانه مصطفی)

عائشه گفت که نبود ترا مجلسی و جای نشستی جز ران من پس حضرت رسالت دست بر پشت عائشه زد و گفت

کوتاه کن و دست بدار ازین سخن و مرنجان مرا در حق برادر من بدرستیکه او دست امیر المؤمنین و سید

المسلمين وقائد الغر المحجلين یعنی پیشوای کسانیکه روی و دست و پای ایشان سفید باشد و نورانی و در روز قیامت

بر صراط می نشیند و اولیا و دوستان خود را بجنت میگذرانند و اعدا و دشمنان خود را بآتش و خطیب خطبا خوارزم

در مناقب خود از مرتضی روایت میکند که رسول الله صلعم فرمودند لما اسري بي الى السماء ثم من السماء الى سدرة

المنتهى وقفت بين يدي ربي عز وجل فقال لي يا محمد قلت لبيك وسعديك قال قد بلوت خلقي فايهم رأيت اطوع

لك قال قلت رب عليا قال قد صدقت يا محمد فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدي عنك ويعلم عبادي من كتابي

ما لا يعلمون قال قلت اختر لي فان خيرتك خير لي قال قد اخترت لك عليا فاتخذه لنفسك خليفة ووصيا

ونحلته علمي وحلمي وهو امير المؤمنين حقا لم ينلها احد قبله وليست لاحد بعده يا محمد علي راية الهدى وامام من

اطاعني وهي الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني فبشره بذلك يا محمد فقال النبي

قلت ربي قد بشرته فقال انا عبد الله وفي قبضته ان يعذبني فبذنوبي لم يظلمني شيئا وان تمم لي وعدي فانه مولاي

قال فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربيعه الايمان به قال قد فعلت ذلك يا محمد غير اني مختصه بشيء من

البلاء لم اختص به احدا من اوليائي قال قلت ربي اخي وصاحبي قال قد سبق في علمي انه مبتلى ولولا علي لم

يعرف حزبي ولا اوليائي ولا اولياء رسلي قول حضرت رسالت پناه درین حدیث که قلت ربي قد بشرته اشاره

بآن حدیث که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء از ابو برزه روایت کرده است که رسول الله صلعم فرمود ان الله عهد الي

عهدا في علي بشارة و در باب چهارم گذشته است یعنی چون شب معراج بآسمان بردند و بعد از آن از آسمان بسدرة المنتهی

رسانید ندا ایستادم در پیش پروردگار خود عز و جل پس آن حضرت فرمود با من که ای محمد گفتم لبیک و سعدیک فرمود
بجز به کرده خلق مرا پس کدام یک را مطیع تر دیدی رسول الله گوید گفتم ای پروردگار من علی را مطیعتر دیدم گفت
راست گفتی ای محمد هیچ فرا گرفته برای خود خلیفه و قایم مقامیکه دین را از تو ادا کند و تعلیم بندگان من کند احکام
از کتاب من آنچه نمیدانند رسول الله گفت که تو اختیار کن برای من که اختیار تو اختیار من است فرمود
که برای تو علی را اختیار کرده ام پس او را خلیفه و وصی خود گردان و علم و حلم خود او را بخشیده ام و او است امیر
مؤمنان به حقیقت در نیافت این منقبت را هیچکس پیش از وی و نیافت این منقبت هیچکس را بعد از وی ای محمد
علی رایت هدایت است و امام آنکس که اطاعت من کرد و او آن کلمه است که لازم کرده ام بر متقیان هر کس
که وی را دوست داشت پس بدرستیکه مرا دوست داشته است و هر کس که وی را دشمن داشت پس بدرستیکه
مرا دشمن داشته است وی را باین خبر بشارت ده ای محمد پس پیغمبر ما گفت که گفتم ای پروردگار من وی را
بشارت دادم و او گفت که من بنده خدایم و در قبضه قدرت وی اگر عقاب من میکند بگناهان من هیچ
ظلم بر من نکرده است و اگر تمام میکند برای من آنچه مرا وعده داده است و یاری دهنده و خداوند
من است حضرت رسالت فرمود که گفتم ای بار خدایا دل او را جلا ده و ایمان را بهار او گردان حق تعالی فرمود
بدرستیکه آن چنان کرده ام ای محمد اما من او را بچیزی از بلا و امتحان مخصوص کرده ام که مخصوص نکرده ام با آن
هیچکس را از اولیاء خود پیغمبر فرمود که گفتم ای پروردگار علی برادر و یار منست حق تعالی فرمود سبق یافته است
در علم من که او مبتلا و امتحان کرده شود و اگر نه علی نبودی شناخته نمیشدی نه گروه من و نه اولیاء و دوستان
من و نه اولیاء و دوستان پیغمبر من باب هشتم در ثبوت فضیلت مرتضی بشرف اخوت و مواخاة اخطب خطبا
خوارزم در مناقب خود از امام احمد حنبل در مسند آورده اند و این جمیع روایت بر دو است از حضرت
مرتضی که فرمود ان رسول الله قال آخی بین المسلمین ثم قال یا علی انت اخی و انت منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه
لا نبی بعدی اما علمت یا علی ان اول من یدعی به یوم القیمة یدعی بی فاقوم عن یمین العرش فی ظله فاکسی حلة خضراء
من حلل الجنة ثم یدعی بالنبیین بعضهم علی اثر بعض فیقومون سماطین عن یمین العرش و یکسون حللا خضراء من حلل
الجنة الا و انی اخبرک یا علی ان امتی اول الامم یحاسبون یوم القیمة ثم انت اول من یدعی بک لقرابتک منی
و منزلتک عندی و یدفع الیک لوائی و هو لواء الحمد فتسیر به بین السماطین آدم و جمیع الخلق یستظلون بظل
لوائی یوم القیمة و طوله مسیرة الف سنة سنانه یاقوتة حمراء قضیبه فضة بیضاء زجه درة خضراء و له ثلث ذوائب

ذوائب من نور ذؤابة فی المشرق و ذؤابة فی المغرب و الثالثة وسط الدنیا مکتوب علیه ثلثة اسطر الاول بسم الله الرحمن
الرحیم و الثانی الحمد لله رب العالمین و الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله طول کل سطر مسیرة الف سنة و عرضه الف سنة
فتسیر باللوائی و الحسن عن یمینک و الحسین عن یسارک حتی تقف بینی و بین ابرهیم ثم تکسی حلة خضراء من حلل الجنة ثم
ینادی مناد من تحت العرش نعم الاب ابوک ابرهیم و نعم الاخ اخوک علی ابشر یا علی انک تکسی اذا کسیت و تدعی اذا
دعیت و تحیی اذا حییت یعنی بدرستیکه رسول الله میان مسلمانان مواخاة و برادری فرمود و گفت یا علی تو برادر منی
و تو نسبت بمن همچون هارون نسبت بموسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من آیا ندانستی یا علی اول کسیکه خوانده شود روز قیامت
من باشم پس بر پا باستم از دست راست عرش و در سایه وی و در من حله سبز از حلهای بهشت در پوشند بعد از آن
پیغمبران بعضی بر اثر بعضی و یکی در پی یکی خوانده شوند و دو صف از دست راست عرش بر پای باستند و در ایشان حلهای سبز از حلهای
جنت در پوشند آگاه باش که من خبر میکنم ای علی که امت من روز قیامت پیش از جمیع امتها محاسب شوند بعد از آن تو را
اول کسی که خوانده شود بجهت قرابت و نسبت بمن و منزلت تو نزدیک من و علم که مرا است تسلیم تو کنند و آن لوای حمد است پس تو میان
آن دو صف بروی و آدم و جمیع خلایق روز قیامت در سایه لوای من باشند و طول آن مسافت هزار ساله است سنان آن یاقوت
سرخ و چوب آن نقره سفید پیکان آن در سبز باشد و او را سه دو اسه بود یکی در مشرق و یکی در مغرب و سوم
در میان آسمان بود و نوشته است بر آن لوا سه سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و سطر دوم الحمد لله رب العالمین و سطر سوم لا اله الا الله
محمد رسول الله طول هر سطری مسافت هزار ساله باشد و عرض آن هزار ساله و فرمود که میروی با لوای من و حسن از دست
راست تو و حسین از دست چپ تو تا آنگاه که بایستی میان من و ابراهیم بعد از آن در تو حله سبز از بهشت در پوشند
و منادی از زیر عرش ندا کند که خوش پدری که پدر تو است ابراهیم و خوش برادر است برادر تو علی بشارت باد ترا ای علی
که پوشانیده شوی هرگاه که من پوشانیده شوم و خوانده شوی هرگاه که من خوانده شوم و زنده شوی هرگاه که من زنده شوم و در
وسیلة المتعبدین و کفایة الطالب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول الله فرمود لما عرج بی الی السماء
فرجعت من الحجب نادانی مناد من وراء الحجب نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الاخ اخوک علی بن ابیطالب فاستوص به خیرا
یعنی چون باز گشتم مرا از آسمان و برون آمدم از حجابها ندا کرد مرا منادی از پس حجابها که خوش پدر پدر تست ابراهیم و خوش
برادر برادر تست علی بن ابیطالب پس وصیت کن به نیکوئی با او و در روایت کفایت است اذا کان یوم القیمة نودیت
من بطنان العرش نعم الاب ابوک ابرهیم خلیل الرحمن و نعم الاخ اخوک علی بن ابیطالب حضرت رسالت میفرماید هرگاه که روز
قیامت باشد ندا کنند مرا از درون عرش که نعم الاب تا آخر و ترجمه این گذشته است و در مناقب خطیب خوارزم و مناقب ابن

مغازلی مالکی و در وسیلة المتعبدین از جابر انصاری مرویست که رسول الله فرمودند مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله علی ابن ابی طالب
اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام یعنی نوشته است بر در جنت محمد رسول خداست و علی ابن ابی طالب برادر
رسول خداست پیش از آنکه آفریده شوند آسمانها و زمین به دو هزار سال و در روایت وسیله آمده است که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله
محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی سنة و در روایت ابن مغازلی آمده است که مکتوب علی باب
الجنة قبل ان یخلق الله السموات والارض بالفی عام محمد رسول الله علی اخوه یعنی نوشته است بر در جنت پیش از آفریدن
آسمانها و زمین به دو هزار سال که محمد رسول الله است و علی برادر او و همین حدیث در مناقب خطیب آمده و روایتی دیگر که
آمده است مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه یعنی دیدم که نوشته بنور در بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله
علی برادر رسول الله است و در مسند از ابن مسیب مرویست که ان رسول الله صلعم آخی بین الصحابة فبقی رسول الله صلعم و ابوبکر و عمر
و علی فآخی بین ابی بکر و عمر و قال لعلی انت اخی یعنی بدرستیکه رسول خدا صلعم برادری فرمود میان صحابه پس باقی ماند رسول
خدا و ابوبکر و عمر و مرتضی علی پس مواخاة فرمود میان ابوبکر و عمر و علی را گفت تو برادر منی و در مسند از ابن عباس مرویست
که ان رسول الله صلعم آخی بین الناس و ترک علیا حتی بقی آخرهم لا یری له اخا فقال یا رسول الله آخیت بین الناس و ترکتنی قال
و لمن ترانی ترکتک انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک فان ذاکرک احد فقل انا عبد الله و اخو رسول الله لا یدعیها بعدک
الا کذاب یعنی بدرستیکه رسول الله صلعم میان مردمان برادری فرمود و علی را گذاشت تا آنجا که آخر مردمان ماند و
برای خود هیچ برادری ندید پس گفت یا رسول الله میان مردمان مواخاة فرمودی و مرا گذاشتی آن حضرت فرمود
برای که می بینی که ترا گذاشتم نگذاشته ام ترا الا از برای خود که تو برادر منی و من برادر تو اگر کسی با تو از فضل و کمال گذاشته باشم ترا
خود گوید تو بگوی که من بنده خدا و برادر رسول الله ام دعوی این منقبت هیچکس بعد از تو نکند مگر کذاب و دروغ
گوی بود و لفظ عبدک درین حدیث معنی بزرگ است چنانکه در باب بیست و نهم در تفسیر سخن صدیق اکبر گذشت که فرمود انا
عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر یعنی نگوید این کلمه انا الصدیق الاکبر را بعد از من هیچکس مگر
دروغ گوی بافنده و در مسند و سنن ابو داود و صحیح ترمذی از ابن عمر مرویست که رسول الله صلعم در روز مواخاة با
مرتضی علی گفت که انت اخی فی الدنیا و الآخرة و در مسند از ابن عباس مرویست که رسول الله صلعم فرمود خیر اخوانی علی یعنی بهترین
برادران من علی است و در مسند از حذیفة ابن الیمان مرویست که آخی رسول الله صلعم بین المهاجرین و الانصار فکان یواخی
بین الرجل و نظیره ثم اخذ بید علی ابن ابی طالب فقال هذا اخی قال حذیفة فرسول الله صلعم سید المرسلین و امام المتقین و
رسول الله رب العالمین الذی لیس له شبه و لا نظیر و علی اخوه یعنی مواخاة و برادری فرمود رسول خدا میان مهاجرین

و انصار میان هر دو نظیر و مانند او برادری فرمود بعد از آن دست علی ابن ابی طالب را گرفت و فرمود که این برادر
منست حذیفه در آخر این روایت گفت که رسول الله سید المرسلین است و امام و پیشوای متقیان و رسول رب العالمین
آنکه او را نیست مانند و نظیر و شبیه و علی برادر اوست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باب سیم در ثبوت فضیلت
مرتضی به واسطه بودن او با قرآن و حق و بودن قرآن و حق با او و بستن درهای خانها که به مسجد بود و غیر در خانه
او و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در مناقب خطیب خوارزمی از عائشه مرویست که رسول الله صلعم فرمود الحق
مع علی یدور معه حیثما دار یعنی حق همراه علی است بگردد با او هر جا که گردد و از ام سلمه مرویست که رسول الله صلعم فرمود
ان علیا مع الحق و الحق معه لن یزولا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه علی همراه حق است و حق همراه او هرگز جدا نمی
گردند از هم تا بحوض کوثر برسند و از ابو ایوب انصاری مرویست که رسول الله صلعم با عمار یاسر فرمودند
تقتلک الفئة الباغیة و انت مع الحق و الحق معک یا عمار اذا رأیت علیا سلک وادیا و سلک الناس وادیا غیره
فاسلک مع علی و دع الناس انه لن یدلک فی ردی و لن یخرجک من الهدی یا عمار انه من تقلد سیفا اعان به
علیا علی عدوه قلده الله یوم القیامة وشاحا من در و من تقلد سیفا اعان به عدو علی قلده الله یوم القیامة
وشاحا من نار یعنی ترا گروه باغی ستمکار خواهند کشت و حال آنکه تو همراه حقی و حق همراه تست ای عمار هرگاه که ببینی علی را
که براهی رفت و مردمان براهی غیر آن رفتند پس تو همراه علی برو و مردمان را بگذار بدرستیکه علی هرگز ترا بجای
هلاکت فرود نبرد و هرگز ترا از راه هدایت بیرون نیاورد ای عمار بدرستیکه هر که شمشیری در گردن افکند
و حمایل کند که با آن شمشیر علی را بر دشمن وی اعانت کند حق تعالی در روز قیامت در گردن وی گردن بندی از آتش بند کرده
او افکند و از عائشه مرویست که رسول الله صلعم فرمود الحق مع علی و علی مع الحق و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و از ابو موسی
اشعری مرویست که رسول الله صلعم با علی فرمود یا علی انت مع الحق و الحق معک بعدی یعنی تو با حقی و حق با تست بعد از
من و از ام سلمه مرویست که رسول الله صلعم فرمود که علی مع القرآن و القرآن معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض یوم القیمة
فصل دوم در مسند از زید ابن ارقم مرویست که گفت کان لنفر من اصحاب رسول الله صلعم ابواب شارعة فی المسجد
فقال یوما سدوا هذه الابواب الا باب علی فتکلم فی ذلک الناس قال فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد
فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم و الله ما سددت شیئا و لا فتحته و لکنی امرت بشیء فاتبعته
یعنی چند نفر از صحابه درهای خانه خود را بمسجد باز کرده بودند حضرت رسالت روزی فرمود که ببندید این درها را غیر
در خانه علی پس مردمان در آن باب سخنی و حکایتی گفتند راوی گوید که حضرت پیغمبر برخاست و حمد و ثنای حق تعالی

[illegible]

[illegible]

از شما در آن باب سخنی

بگفت و بعد از آن فرمود پیغمبر که من بستن این ابواب بغیر باب علی امر کردم این گونه گفت والله که من هیچ چیزی نبستم و
نگشادم ولیکن باری مامور شدم و متابعت آن کردم و در مناقب ابن مغازلی از عدی بن ثابت مروی است
که گفت خرج رسول الله الی المسجد فقال ان الله اوحی الی نبیه موسی ان ابن لی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا موسی وهرون
وابنا هرون وان الله اوحی الی ان ابنی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا انا وعلی وابنا علی یعنی رسول اکرم بسوی مسجد
بیرون آمد و فرمود بدرستیکه الله تعالی به پیغمبر خود موسی وحی کرد که برای من مسجدی طاهری و پاک بنا کن که در آن مسجد
ساکن نشود مگر موسی و هرون و پسران هارون بدرستیکه الله تعالی بمن وحی کرد که مسجدی طاهر و پاک بنا کنم که در آن مسجد
ساکن نشود مگر من و علی و پسران علی و در مسند از ابن عمر مروی است که ما می گفتیم که خیر الناس و بهترین مردمان
ابوبکر است و بعد از آن عمر و بدرستیکه ابن ابی طالب را سه خصلت و منقبت داده شده است که اگر یکی از آن سه خصلت
مرا باشد دوستتر است نزد من از شتران سرخ مو یکی آنکه رسول الله او را جفت دختر خود کرد و برای او فرزند آورد
دوم آنکه درهای مسجد را ببست مگر در علی را سوم آنکه روز خیبر علم را بعلی داد و در روایت این است عن ابن عمر قال کنا نقول
خیر الناس ابوبکر ثم عمر ولقد اوتی ابن ابی طالب ثلث خصال لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم
زوجه رسول الله ابنته وولدت له وسد الابواب الا بابه واعطاه الرایة یوم خیبر و در مسند از نافع غلام
ابن عمر مروی است که گفت پرسیدم از ابن عمر که کیست خیر الناس بهترین مردمان بعد از رسول الله ابن عمر گفت
مادر مباد ترا تو کجا و این سؤال از کجا بعد از آن استغفار کرد و گفت بهترین ایشان بعد از او کیست که بر او حلال می
بود آنچه رسول الله را حلال بود و بر وی حرام می بود آنچه بر رسول الله حرام می بود نافع گوید که گفتم کیست آن کس ابن عمر گفت که بر وی حرام است که بوده
علی است حضرت رسالت ابواب مسجد را ببست و باب علی را گذاشت و با وی گفت که ترا درین مسجد روا است هر چه مرا روا
و بر تو واجب و مندوب است آنچه بر من واجب و مندوب است تو وارث و وصی منی وام مرا ادا میکنی و وعدهای
مرا بجای می آوری و بر سنت من کشته می شوی و در روایت احمد عن نافع مولی ابن عمر قال قلت لابن عمر من خیر الناس
بعد رسول الله قال ما انت وما ذاک لا ام لک ثم استغفر الله وقال خیرهم بعده من کان یحل له ما کان یحل له ویحرم علیه ما یحرم
علیه قلت من هو قال علی سد ابواب المسجد وترک باب علی وقال لک فی هذا المسجد ما لی وعلیک فیه ما علی
وانت وارثی ووصیی تقضی دینی وتنجز عداتی وتقتل علی سنتی و در مناقب ابن مردویه آمده است که سبب
نزول این آیت که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی آن بود که رسول الله چون ببست ابواب صحابه را و گذاشت
باب ابوتراب را بعضی گفت که پیغمبر تقصیر میکند در تربیت و رفع منزلت ابن عم خود است نازل شد که رسول الله هر چه میگوید

میگوید و صیت جان من بود آنچه گفته اید و در مسند احمد حنبل از حذیفة بن اسید غفاری مروی است که چون صحابه بمدینه آمدند
شب در مسجد می بودند بنا بر آن که خانها نداشتند حضرت رسالت ایشان را نهی کرد و فرمود که در مسجد مخوابید تا محتلم نشوید و در عقب
چون بودن تمام اصحاب هر که خانها بنا کردند و در خانهها از درون مسجد باز کردند بعد از آن بروز چند
معاذ بن جبل را بسوی صحابه فرستاد و اول ابوبکر را خواند و گفت که رسول الله می فرماید که از مسجد بیرون بروی و در
خود را ببندی ابوبکر گفت سمعا وطاعة و در خود را ببست و از مسجد بیرون شد بعد از آن بسوی عمر فرستاد و همان
امر کرد عمر گفت سمعا وطاعة و در خود ببست لکن در خواست کرد که دریچه تا در مسجد بگذارد بعد از آن بسوی عثمان فرستاد و رقیه
دختر رسول الله در حباله وی بود عثمان هم سمعا وطاعة گفت و در را ببست و بسوی حمزة بن عبد المطلب فرستاد و در
را ببست و سمعا وطاعة گفت و مرتضی در این امر متردد بود و نمی دانست که از جمله مقیمان یا از دیگران است و حضرت
خانه از خانهای خود بنام مرتضی بنا کرده بود و چون تردد مرتضی را دید فرمود که ساکن شو طاهر او مطهر امینی در مسجد بیارام
پاک و پاکیزه کرده شده پس منافقان این سخن را بحمزه رسانیدند و حمزه در غضب شد و نزد رسول الله آمد و گفت ای محمد ما را بیرون
میکنی و کودکان بنی عبد المطلب را باز میگذاری آنحضرت فرمود اگر فرمان مرا بودی هیچکس را جای نمی دادم والله
که مسجد را بمرتضی ندادم بلکه حضرت حق تعالی وی داد ای عمه از خدا و رسول خیر عظیم داری مژده باد ترا و چون آنحضرت هر کس که خبر
دادی آنکس شهید شدی پس حمزه در غزای احد شهید شد و مردی چند از صحابه این منقبت نفیس و حکایت عزیز را بر مرتضی
دیدند و در غضب شدند و فضل وی بر ایشان و سایر صحابه ظاهر شد و چون این حکایت بحضرت رسید بپای برخاست و خطبه
کرد و فرمود بدرستیکه مردی چند در غضب شدند و کینه می توزند بجهت آنکه من علی را در مسجد جای دادم والله که ایشان را
بیرون نکردم و او را جای نداده ام بدرستیکه حق تعالی بسوی موسی و برادر او وحی کرد که برای قوم خود در مصر خانها چند
گیرید و خانهای خود را قبله گاه گردانید و نماز قایم دارید و موسی امر کرد که در آن مسجد آرام نگیرند و مباشرت نکنند و
نگذرند بجز هارون و فرزندان او بدرستیکه علی نسبت بمن بمنزله هارون است نسبت بموسی و او اهل و فرزندان من او
برادر من و هیچکس را نشاید که در مسجد من بر زن خود رود مگر علی و فرزندان او پس هر کرا خوش نیاید بطرف رود و دست
مبارک خود بطرف شام کرد که کار درستان نبود بشارت فرمود و در روایت این است عن حذیفة بن اسید الغفاری قال
لما قدم اصحاب رسول الله المدینة ولم یکن لهم بیوت فکانوا یبیتون فی المسجد فقال لهم النبی لا تبیتوا فی المسجد
فتحتلموا ثم ان القوم بنوا بیوتا وجعلوا ابوابها الی المسجد وان النبی بعث الیهم معاذ بن جبل فنادی ابابکر فقال ان رسول
الله یامرک ان تخرج من المسجد وتسد بابک فقال سمعا وطاعة فسد بابه وخرج من المسجد ثم ارسل الی عمر فقال ان رسول الله

یا ابا بکر ان الله یامرک ان تسد بابک الذی فی المسجد وتخرج منه فقال سمعا وطاعة لله ولرسوله ثم اتی الی عمر فقال ان الله یامرک ... فی المسجد فاجابه مثل
ما قال ابو بکر ثم ارسل الی عثمان وعنده رقیة فقال سمعا وطاعة فسد بابه وخرج من المسجد ثم ارسل الی حمزة فسد بابه وقال
سمعا وطاعة لله ولرسوله وعلی علی ذلک یتردد لا یدری اهو فیمن یقیم او فیمن یخرج وکان النبی صلعم قد بنی له فی المسجد بیتا
من ابیاته فقال له النبی صلعم اسکن طاهرا مطهرا فبلغ حمزة قول النبی صلعم لعلی فقال یا محمد تخرجنا وتمسک غلمان بنی عبد المطلب
فقال له نبی الله لو کان الامر الی ما جعلت دونکم من احد والله ما اعطاه ایاه الا الله وانک لعلی خیر من الله ورسوله ابشر
فبشره النبی صلعم فقتل یوم احد شهیدا ونفس ذلک رجال علی علی فوجدوا فی انفسهم وتبین فضله علیهم وعلی غیرهم من اصحاب
رسول الله فبلغ ذلک النبی فقام خطیبا فقال ان رجالا یجدون فی انفسهم ان اسکن علیا فی المسجد والله ما اخرجتهم
ولا اسکنته ان الله اوحی الی موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة وامر موسی ان لا یسکن
مسجده ولا ینکح فیه ولا یدخله الا هارون وذریته وان علیا منی بمنزلة هارون من موسی وهو اخی دون اهلی ولا یحل مسجدی
لاحد ینکح فیه النساء الا علی وذریته فمن ساءه فها هنا واومی بیده نحو الشام پوشیده نماند که در کتابی آمده است
که حضرت رسالت صلعم فرموده است که ببندید همه دریچه‌های مسجد را بجز دریچه ابو بکر و در حدیث دیگر آورده است همه درها
مسجد را بجز از در ابو بکر والله اعلم بحقیقة الحال باب سیم در ثبوت فضیلت مرتضی ببعض آیات واحادیث که
در شان آن جناب نازل و وارد شده است و در مناقب ابن مردویه از امیر المؤمنین مرویست که گفت نزل
القرآن اربعا ربع فینا وربع فی عدونا وربع سیر وامثال وربع فرائض واحکام ولنا کرائم القرآن
یعنی قرآن بچهار قسم نازل شد یک ربع در صفت و تعریف ما است و یک ربع در مذمت و منقصت دشمن ما و ربع
دیگر سیرها و قصص و امثال است و ربعی دیگر فرائض و احکام شریعت است از اوامر و نواهی و مارا است آیات
کریمه و شریفه که در قرآن است و از ابن عباس مرویست که گفت ما فی القرآن آیة الا وعلی راسها وقائدها
یعنی نیست در قرآن آیه مکرمه مگر که علی سر آن آیت است و پیشوای آنست و از ابن عباس است قال ما نزلت
یا ایها الذین آمنوا الا وعلی امیرها گفت نازل نشد آیه خطاب یا ایها الذین آمنوا الا که علی امیر آن آیت بود یعنی امیر
اصحاب آن خطاب بود و عن ابن عباس ما ذکره الله فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا کان علی راسها وامیرها
ولقد امرنا باستغفار له یعنی یاد نکرده است خدا در قرآن آیت خطاب یا ایها الذین آمنوا الا که علی سردار و امیر آن بود
یعنی سردار و امیر آنان که با ایمان مخاطبند و بدرستیکه مامور شده ایم باستغفار کردن از برای او و عن ابن عباس
ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا وعلی شریفها وامیرها ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی آی من القرآن وما ذکر

١٤٣
علیا الا بخیر یعنی عتاب کرد خدا اصحاب حضرت رسالت صلعم را در بعضی آیات قرآن و یاد نکرد علی را
مگر بخیر و نیکویی و از حذیفة بن الیمان مرویست که گفت ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا کان لعلی لبها ولبابها
یعنی در قرآن خطاب یا ایها الذین آمنوا نیامده الا که علی لب لباب و مغز آن خطاب بود و از مجاهد مرویست که
گفت لعلی سابقة وذلک لانهم سبقهم الی الاسلام یعنی علی را سابقه آنست که هر جا میشود در خطاب یا ایها
الذین آمنوا مراد باشد بجهت آنکه بر جمیع مسلمانان باسلام سبق گرفته بود و از ابن عباس مرویست که گفت ما نزل فی احد
من کتاب الله ما نزل فی علی گرد و شاید در شان هیچ کس از کتاب الله آنچه فرود آمد در شان علی و این روایات هم
از کتاب مناقب ابن مردویه منقول است و قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤ
تون الزکوة وهم راکعون یعنی منحصر در شما است امر خدا و رسول و آن مؤمنان که اقامت صلوة میکنند و زکوة
و صدقه میدهند در حالت رکوع باجماع اهل تفسیر گفته اند که این آیت در شان ابو الحسن صلعم آمده و قصه این چنان بود که
سائلی در مسجد رسول الله صلعم سؤال کرد و چیزی طلبید و هیچ کس بوی چیزی نداد و آن سائل دست باسمان بر داشت و
گفت ای بار خدای گواه باش که من در مسجد رسول الله چیزی طلبیدم و کسی مرا چیزی نداد و درین حین ابو الحسن
بن ذیلک حضرت رسالت در نماز برکوع رسیده بود که بجانب سؤال کننده بانگشت خنصر اشارت فرمود و سائل آن
انگشتری از خنصر ابو الحسن بر داشت فی الحال جبرئیل فرود آمد و این آیت انما ولیکم الله ورسوله تا آخر برای حضرت رسول
خواند و حسان بن ثابت انصاری که شاعر رسول الله بود درین باب گفت شعر: ابا حسن تفدیک نفسی ومهجتی : وکل
بطیء فی الهدی ومسارع : ایذهب مدحی والمحبر ضائع : وما المدح فی جنب الا له ضائع : فانت الذی اعطیت
اذ کنت راکعا : فدتک نفوس القوم یا خیر راکع : فانزل فیک الله خیر ولایة : وبینها فی محکمات الشرائع :
قوله تعالی افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون حق تعالی بسبیل انکار میفرماید آیا آنکس که مؤمن بود چون کسی
که فاسق بود و سبب نزول این آیت آن بود که ولید بن عقبة که برادر مادری عثمان بود با مرتضی منازعت کرد و
گفت ... منک لسانا واحد سنانا یعنی ... که تو گوی و من ... خدا که ... لسان
و سنان از تو فصیح ترم و تیز ترم پس مرتضی با وی گفت اسکت فانک فاسق وحق تعالی بتصدیق مرتضی این آیت فرستاد
و این ولید در روز فتح مکه از خوف شمشیر مسلمان شد و چون عثمان بخلافت نشست او را والی کوفه کرد پس بشرب
خمر مشغول شد و بصحبت در مستی نماز صبح را چهار رکعت گزارد و بعد از سلام روی بمأمومان کرد و گفت اگر خواهید
چند رکعت دیگر بگزارم و نوبتی دیگر مستی در محراب قی کرد و چون فسق او ظاهر گشت از کوفه معزول شد و در ذکر جانب عثمان

بعد از وفات برادر حسان بن ثابت در بیان منقبت گفته شعر: انزل الله والکتاب عزیز ❊ فی علی و فی الولید قرآنا ❊ فتبوا
الولید من ذاک فسقاً ❊ و علی مبوّأ ایماناً ❊ لیس من کان مؤمناً عرف الله ❊ کمن کان فاسقاً خوّاناً ❊ سوف یجزی الولید
خزیاً و ناراً ❊ و علی لا شک یجزی جناناً ❊ فعلی یلقی لدی الله عزاً ❊ و ولید یلقی هناک هواناً ❊ و تعیها
و تعیها اذن واعیة یعنی در می یابد و فهم میکند کلام حق و تحقیق را گوش شنوا و فهم کننده یابنده این قرآن و
ثعلبی و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند در روایت بریده اسلمی که رسول اکرم فرمود یا علی ان الله
امرنی ان ادنیک و لا اقصیک و ان اعلمک و ان تعی و حق علی الله ان تعی فنزلت یعنی مرا [illegible] از خدا
فرموده است بمن که ترا نزدیک دارم و دور نگردانم و تعلیم و تفهیم تو کنم و بر حق تو ثابت و حق است که
تو فهم کنی و دریابی و چون حضرت مصطفی با مرتضی این سخن فرموده است و تعیها اذن واعیة نازل شد و از
مکحول مروی است که چون این آیت و تعیها اذن واعیة فرود آمد حضرت رسول اکرم آن را خوانده و بمرتضی کرد و فر
مود انی سألت ربی ان یجعلها اذنک یعنی در خواست کردم از حضرت حق که این اذن
واعیه را گوش تو گرداند بعد از آن فرمود فسألت ربی فقلت اللهم اجعلها اذن علی یعنی درخواست کردم از
پروردگار خود و گفتم ای بار خدایا این اذن واعیه را گوش علی گردان و مرتضی علی بعد از آن میفرمود که از
حضرت نبوت هر سخنی که شنیدم فهم کردم و یاد گرفتم و آن را فراموش نکردم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای آنان که ایمان آوردید بخدا و رسول او هرگاه که مناجات
حضرت رسول کنید باید که در پیش راز و مناجات خود صدقه مقدم دارید ثعلبی و واحدی و غیر ایشان از علمای
تفسیر آورده اند که اغنیا اکثار مناجات مصطفی کردند چنانکه فقرا و اهل صفه را مجال مجالست آن حضرت
نماند و از کثرت مناجات و استطاله جلوس ایشان اثر ملالت و کراهت در جبین حضرت ظاهر شد و این
آیت فرود آمد که پیش از مناجات صدقه باید داد پس هر چه اهل ثروت و اصحاب [illegible] بودند [illegible]
و هرچه اغنیا بودند صدقه بخل پیش گرفتند و بحث چند روز [illegible] از مناجات حضرت نبوی ترجیح [illegible]
تا بعد از چند روز این آیت در توبیخ و تقریع ایشان نازل شد که ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات
یعنی آیا بترسیدید از اینکه پیش از مناجات و راز گفتن با پیغمبر صدقه مقدم دارید و ثعلبی از مرتضی علی روایت
کرده که گفت چون این آیت یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فرود آمد حضرت رسالت مرا خواند و فرمود که ما
تری تری دیناراً [illegible] چه میگوئی که یک دینار زر تصدق دهند من گفتم طاقت آن ندارند فرمود [illegible]

145

چند گفتم چه باعث آن حضرت فرمود بسیار تقلیل کردی و در روایت است که قال علی ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد قبلی و لا یعمل
بها احد بعدی و هی آیة المناجاة فانه لما نزلت کان لی دینار فبعته بعشرة دراهم و کنت اذا ناجیت الرسول تصدقت
حتی فنیت فنسخت بقوله ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات یعنی مرتضی علی گفت در کتاب خدای تعالی آیتی است
که پیش از من هیچکس بان آیت عمل نکرد و بعد از من هیچکس بان عمل نکند و آن آیت مناجات است بنابر آنکه چون این آیت فرود
آمد مرا یک دینار زر بود آن را بده درم بفروختم و هرگاه که قصد مناجات رسول کردمی از آن ده درهم تصدق نمودمی
تا آن ده درهم تمام شد و منسوخ گشت حکم آیت مناجاة بدین آیت که ءاشفقتم ان تقدموا قوله تعالی الذین ینفقون
اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آنان که صرف میکنند
اموال خود را در شب و روز نهان و آشکارا ایشان راست نزد پروردگار ایشان اجر و نه خوف بر ایشان طاری میگردد و نه
محزون می شوند در مناقب ابن مردویه از ابن عباس مرویست که گفت نزلت فی علی کانت عنده اربعة دراهم فتصدق
بها یعنی این آیت فرود آمد در شان علی چه نزدیک او چهار درم بود و بان تصدق کرد و محدث حنبلی از ابن عباس روایت
کرده که کان عند علی اربعة دراهم لا یملک غیرها فتصدق بدرهم لیلا و بدرهم نهارا و بدرهم سرا و بدرهم علانیة
فنزلت یعنی نزدیک علی چهار درم بود و بغیر آن هیچ نداشت پس تصدق کرد یک درم در شب و یک درم در روز و یک درم
پنهان و یک درم آشکارا از آن جهة این آیت نازل شد و سبب نزول این آیت را زمخشری در کشاف و واحدی در اسباب
نزول آورده است قوله تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان کسی هست که می فروشد جان خود را
در راه حق برای طلب رضای حق این آیت نازل شد در شان مبیت مرتضی بر فراش مصطفی علیهما السلام در شب هجرة
ابن کثیر در کتاب خلاف که جامع است میان کشف و کشاف آورده است که این آیت در شان امیر المؤمنین علی نازل شد
و آن چنان بود که حضرت رسالت هجرت نمود و مرتضی را بر فراش خود خوابانید تا هرگاه صبح شود ودایع مردم بمردم
رساند و جای حضرت مصطفی از کفار پوشیده ماند چه کفره و صنادید قریش در آن شب متعهد بودند که حضرت را شهید
کنند پس حضرت حق تعالی جبرئیل و میکائیل گفت که میان شما مواخاة کرده ام و عمر یکی از شما درازتر کرده ام پس کدام یکی از شما ایثار
حیوة برادر خود میکند هر یک از جبرئیل و میکائیل اختیار حیوة خود کردند حضرت حق عز و جل با ایشان وحی کرد که چرا مثل
علی نبودید چه میان او و محمد مواخاة نمودم او از آن جهة بر فراش وی خفته است و جان خود را فدای راه او کرده و حیات
و زندگی خود را ایثار نموده فرود آئید هر دو بسوی علی و او را از دشمن محافظت کنید پس هر دو فرود آمدند و محافظت
او کردند جبرئیل نزدیک سر او و میکائیل نزدیک پای او و جبرئیل میگفت بخ بخ ای ابن ابی طالب کیست مثل تو که مباهات

تو دهان تکه می شد بعضی تو با ملکه مبادات که و لفظ این است که فقال الله تعالی عز و جل لجبرئیل و میکائیل انی قد آخیت
بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من الآخر فایکما یوثر اخاه فاختار کل منهما حیوته فاوحی الله عز و جل الیهما الا
کنتما مثل علی آخیت بینه و بین محمد فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یوثره بالحیوة اهبطا الیه فاحفظاه من عدوه فنزلا
الیه فحفظاه جبرئیل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل یقول بخ بخ یا ابن ابی طالب من مثلک و قد باهی الله بک الملائکة
و نزل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای
پیغمبر رسولی از فضایل علی بر مردمان رسان آن چه رسول تو از پروردگار تو فرستاده شده و اگر این کار نکنی پس همانا
که رسالات و پیغامهای پروردگار خود نرسانیده باشی این فرمان بجا آر که الله تو را از گزند و بد اندیشی مردمان معصوم
و محفوظ میدارد و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و ثعلبی در تفسیر خود از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت نزلت فی علی بغدیر
خم فخطب رسول الله ثم قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه فقال عمر بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن
و مؤمنة یعنی این آیت در موضع غدیر خم نازل شد حضرت رسالت پناه خطابت کرد بعد از آن فرمود هر که من مولی
و خداوند او باشم پس این علی مولی و خداوند او باشد عمر گفت بخ بخ یعنی مژده و بشارت باد تو را ای علی که
امروز مولی و خداوند من و خداوند هر مؤمن و مؤمنه شدی حافظ ابن مردویه در مناقب از عبدالله بن مسعود
می آورد که میگفت کنا نقرأ علی عهد رسول الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس نزلت فی شان الولایة یعنی ما می خواندیم این آیت را
در عهد رسول الله برین طور که ان علیا مولی المؤمنین یعنی ای رسول ما تبلیغ کن در بیان آنچه منزل شده بسوی
تو از پروردگار تو که علی خداوند مؤمنان است و اگر این کار نکنی پس هیچ تبلیغ رسالات پروردگار نکرده باشی
و الله یعصمک من الناس یعنی این فرمان بجای آر که حق تعالی تو را معصوم و محفوظ میدارد از مردمان و ابن عباس
این آیت نازل شد در بیان ولایت مرتضی و ابن مردویه از عبدالله بن عباس و زید بن علی هم در مناقب روایت کرده
که لما امر الله رسوله ان یقوم بعلی فیقول له ما قال فقال صلعم یا رب ان قومی حدیثوا عهد بالجاهلیة ثم مضی لحجه فلما اقبل
راجعا نزل بغدیر خم فانزل الله علیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الآیة فاخذ بعضد علی ثم خرج الی الناس
فقال یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و اعن من اعانه و اخذل من خذله و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض
من ابغضه قال ابن عباس فوجبت والله فی رقاب المؤمنین یعنی خدای تعالی رسول خود را امر کرد که تا فضل و شرف

علی قیام نماید در باره وی بگوید آن چه حق تعالی فرموده است پس آن حضرت گفت یا رب بدرستیکه قوم من با مور جاهلیت قریب
و حدیث العهد اند در این امر و فرمان بر ثبات نباشند و بعد از آن که گذشت از آن که منزل و بطرف حج رفت و چون رجعت نمود
و در موضع غدیر خم که میان مکه و مدینه است نزول فرمود حضرت حق تعالی این آیت را بروی فرو فرستاد که
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الآیة آنحضرت بازوی علی گرفت و بسوی مردمان بیرون آمد و
گفت ای مردمان آیا من نیستم اولی بتصرف در نفس شما از شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود ای بار خدای گواه
من مولی و خداوند او باشم پس مولی و خداوند او علی است ای بار خدای دوستی کن با هر که دوستی کند با او و دشمنی
کن با هر که دشمنی کند با او و اعانت و یاری ده آن را که اعانت او کند و یاری مده آن را که یاری او نداد و خوار
کن آن را که نصرت او کند و دوست دار آن را که او را دوست داشت و دشمن دار آن را که او را
دشمن داشت ابن عباس گفت که بنا براین فرموده اند که ولایت مرتضی واجب و فرض شد در گردن قوم یعنی حجاج
و حسان بن ثابت در آن روز این شعر گفت : ینادیهم یوم الغدیر نبیهم : بخم و اسمع بالرسول منادیا : یقول
فمن مولاکم و ولیکم : فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا : الهک مولانا و انت ولینا : و لم تر منا فی الولایة
عاصیا : فقال له قم یا علی فاننی : رضیتک من بعدی اماما و هادیا : و در مناقب ابن مردویه از هرون عبدی
مرویست که گفت اری رأی الخوارج لا رأی لی غیره حتی جلست الی ابی سعید الخدری فسمعته یقول امر الناس بخمس
فعملوا باربع و ترکوا واحدة فقال له رجل یا ابا سعید ما هذه الاربعة التی عملوا بها قال الصلوة و الزکوة و الحج و
الصوم صوم شهر رمضان قال فما الواحدة التی ترکوها قال ولایة علی بن ابی طالب قلت و انها مفروضة معهن
قال قلت فقد کفر الناس قال فما ذنبی یعنی رأی و مذهب من مثل رأی و مذهب خوارج بود در تکفیر و تخطئه مرتضی
و مرا بغیر از آن هیچ رأیی نبود تا آنگاه که بخدمت ابوسعید خدری نشستم پس شنیدم که او را که گفت مردمان پنج فرض مامور
شدند پس چهار فرض عمل کردند و یکی را ترک نمودند پس مردی با او گفت که ابوسعید کدام است آن چهار که بآن عمل کرده اند
ابوسعید گفت صلوة و زکوة و حج و روزه ماه رمضان آن مرد گفت پس کدام است آن یکی که آن را ترک کرده اند ابوسعید
گفت ولایت علی بن ابی طالب است آن مرد گفت ولایت او با این چهار فرض مفترض و واجبست ابوسعید گفت بلی آن
مرد گفت پس بدرستیکه مردمان کافر شده باشند که حق ولایت مرتضی بجا نیاوردند ابوسعید گفت مرا چه گناه بود
و نزل الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما که اسلام و طاعت خدا و رسول دین و عبادت شما باشد حافظ

از ثعلبی و ابن مردویه در مناقب از ابو عبیده جوزی روایت کنند که گفت نزلت فی علی بن ابی طالب لما اخذ الحسنین بید علی هم و
رفعهما فنزلت خطاب الحسنی الیوم اکملت الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و الولایة لعلی بن ابی طالب
یعنی این آیه در روز غدیر خم فرود آمد در آن جای که حضرت نبی دست علی را گرفت و بر داشت پس پیغمبر در حین
نزول این آیه تکبیر گفت و گفت الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب
و نذر یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی بنذر وفا
میکنند و می ترسند از روزی که شر آن روز منتشر و پراکنده است و اطعام طعام میکنند با آنکه دوست دارند
آن را بر دوستی حضرت رحمن مسکین و یتیم و اسیر و خطیب خوارزم در مناقب ثعلبی و واحدی و جمیع اهل
تفسیر آورده اند که امام حسن و امام حسین خسته شدند پس حضرت رسالت و جمیع صحابه بعیادت ایشان
آمدند و با مرتضی گفتند یا ابا الحسن اگر نذر میکردی جهت صحت امامین بسیار مناسب بود مرتضی گفت اگر
فرزندان من صحت یابند سه روز روزه بشکرانه حق دارم و فاطمه زهرا گفت اگر فرزندان من صحت یابند شکر
حق را سه روزه روزه دارم و فضه کنیزک ایشان نیز گفت اگر خداوندان من صحت یابند سه روز روزه دارم
پس امامان صحت یافتند و در خانه آل محمد از طعام معنی نه قلیل بود و نه کثیر پس حضرت مرتضی بخانه شمعون
جهودی رفت و از وی سه صاع جو بقرض ستد و جهودی گوید که مقداری پشم ستد تا حضرت فاطمه آن را غزل کند
و اجرت آن سه صاع جو گرفت و پشم و جو را بخانه آورد و صورت حال بحضرت فاطمه بازنمود حضرت فاطمه آن را
قبول کرد و اطاعت نمود و برخاست و یک صاع را آرد کرد و پنج قرص نان پخت هر یک را قرصی و چون حضرت مرتضی
با حضرت مصطفی نماز شام گذارد و بمنزل خود آمد و نان در پیش او نهادند مسکینی بر در آواز داد و گفت السلام
علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینم از مساکین مسلمانان مرا چیزی خوردنی دهید که حق تعالی شما را از خوانهای جنت خوردنی دهد
و حضرت مرتضی و آل عبا آن پنج قرص را باو دادند و بآب افطار کردند روز دوم صاع دوم را آرد کرد و پنج قرص
نان پخت و چون مرتضی از نماز شام بازگشت و طعام پیش آوردند یتیمی آواز داد که السلام علیکم یا اهل بیت محمد
من یتیمم از فرزندان مهاجران پدر من در یوم العقبه شهید شد طعام من دهید که حق تعالی شما را از موائد جنت طعام
دهد پس آن پنج قرص را بآن یتیم دادند و باز بآب افطار کردند و سوم روز صاع سوم را آرد کرده پنج قرص نان
پخت و بعد از نماز شام در پیش مرتضی نهاد که اسیری از اسیران آواز داد که السلام علیکم یا اهل بیت محمد مرا که در و گفت
اسیر میکنید و طعام نمیدهید خوردنی دهید مرا که اسیر محمدم آن پنج قرص را ایثار او کردند و بآب افطار نمودند و

و چون روز چهارم شد از نذر خود فارغ گشتند مرتضی امام حسن را بدست راست و امام حسین را بدست چپ گرفت و بجانب
حضرت رسالت متوجه شد و امامین از گرسنگی متمایل شده و سه روز طعام نخورده بودند همچون کبوتر بچه از گرسنگی و ضعف
می لرزیدند حضرت نبوت چون ایشان را دید فرمود که یا ابا الحسن فرزندان مرا چه حال است ابو الحسن صورت حال با نحو
وجه بر گفت شد و بخانه فاطمه زهرا آمدند حضرت فاطمه در محراب بعبادت رب الارباب مشغول بود پس جبرئیل
فرود آمد و گفت یا محمد هناک الله فی اهل بیتک و در اثنای تهنیت سوره مبارکه هل اتی را بر حضرت مصطفی با تمام
خواند قوله تعالی فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
بعد از فتح مکه چون اسلام منتشر شد و از هر طرف مردمان بدیدن حضرت رسالت می آمدند ابو حارثه که باسقف
مشهور بود یعنی بزرگ نصاری بود همراه سید و عاقب و عبد المسیح و جمعی از نصاری بمدینه آمدند و یهود مدینه نزد
نصاری شدند و با هم بمنازعه و جدال کردند و نصاری گفتند که شما نیستید بر چیزی که حقیقی دارد و نصاری با
یهود همین گفتند حضرت حق جل این آیه فرو فرستاد که و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری
لیست الیهود علی شیء و هم یتلون الکتاب و چون حضرت رسول الله نماز پیشین گذارد اسقف با اصحاب خود پیش آن حضرت
آمدند و گفتند یا محمد چه میگوئی در حق سید ما که مسیح است آنحضرت فرمود که او عبد الله است که مصطفی و انتخاب یافته
اسقف گفت که مسیح پدر دارد فرمود که از نکاح نه بود تا او را پدر باشد اسقف گفت پس چون میگوئی که او عبد
و مخلوق است و حال آنکه تو هیچ بنده را بی پدر نمیدانی حضرت حق تعالی این آیات فرو فرستاد که ان مثل عیسی
عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من
بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین یعنی بدرستیکه مثل و داستان عیسی نزدیک خدا مانند مثل و داستان آدم است که او را از
خاک و گل بکن موجود گردانید این گفتار حق از پروردگار تو است ای محمد پس مباش البته از اهل شک و هر که با تو
در منکر حجت کرد با تو در کار عیسی بعد از آنکه رسید بتو از علم یقین پس بگوی ای محمد بحجت کنندگان که بیائید تا
هر یک از ما و شما بخوانیم و حاضر کنیم فرزندان و زنان و نفس یعنی امثال خود را و بعد از آن مباهله کنیم یعنی گوئیم
لعنت خدا بر دروغگویان باشد از ما و شما و لعنت و نفرین و دشنام باد بگوئیم پس حضرت رسالت این آیت را
بر نصاری خواند و ایشان را بمباهله طلبید پس اسقف و اصحاب او جمع شدند و مشورت کردند و اتفاق نمودند با حضرت
نبوت که فردا مباهله کنیم و چون بخلوت نشستند اسقف با اصحاب گفت اگر محمد فردا با اهل البیت و اولاد خود می آید

از مباهله از جهت ترسیدند و اگر با اصحاب و کثرت می‌آید مباهله نمانند که او بر چیزی که او به خود جبین نیامد از آن حضرت نبوت
دست حضرت و ایشان را گرفت و امام حسین را در پیش و سیدة نساء العالمین در قفای آن حضرت و در کتاب کشف
که حضرت رسالت هم امام حسین را بر در گرفت و امام حسن را دست راست گرفت و فاطمه زهرا در قفای آن حضرت
و مرتضی در قفای فاطمه زهرا می‌آمد و می‌رفتند و حضرت با ایشان می‌گفت هرگاه که من دعا کنم شما آمین گویند
پس اسقف با یاران خود گفت ای گروه نصاری بدرستیکه من کسانی را می‌بینم که اگر از خدا خواستی که کوهی را
را از مکان خود زایل کند پس مباهله نکردند و مصالحه نمودند که هر سال دو هزار حله و سی درع به حضرت رسالت پناه
هر دو بدهند و آیة اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله
لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین واحدی در اسباب نزول آورده که علی و عباس و طلحة ابن شیبة
افتخار کردند طلحه گفت که من صاحب خانهٔ کعبه‌ام و مفتاح آن در دست منست و عباس گفت که من صاحب سقایه‌ام
یعنی آب دادن حاجیان تعلق بمن دارد و مرتضی علی فرمود نمیدانم چه میگویید بدرستیکه من پیش از هر
دو مردمان نماز گزارده‌ام و منم صاحب جهاد پس حضرت حق تعالی این آیت را فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج و عمارة
المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون یعنی آیا گردانید آب دادن حاجیان و
عمارت کردن مسجد حرام را همچون کسی که ایمان بخدا و رسالت آورده و در راه خدا جهاد کرده باشند این صفات
نزدیک خدا برابر نمی‌شود و بعد از آن حضرت حق جهت ارشاد بیان فرموده که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان
و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم یعنی آنان که ایمان آوردند و هجرت
و جهاد کردند در راه خدای تعالی باموال و انفس خود درجه ایشان اعظم است از دیگران نزدیک حضرت رحمن و آن
گروه ایشان‌اند فایز و رستگار و مژده و بشارت ایشان میدهد پروردگار ایشان برحمتی از حضرت خود و
رضوان و خشنودی و بجنات و لذاتی که ایشان را در آن نعیم مقیم است و حالی که در آن جنات جاویدان
همیشه باشند بدرستیکه نزد او است اجر عظیم در نزول واحدی بعد از ایراد این آیات گفت
تصدق الله علیا فی دعواه و شهد له بالایمان و المهاجرة و الجهاد و در کاه و رفع منزلته مما انزل فیه و علاه
و کم له من المزایا التی لم یبلغها احد سواه یعنی الله عز و علی را در دعوی خود تصدیق کرد و برای او بایمان و هجرت
و جهاد گواهی داد و او را بزرگ ساخت و قدر و منزلت او را بسبب آنچه در شان او فرود آورد

میکند

و سابق هم

فرود آورد و مرفوع و بلند کرد و او را این مزایا و افزونیها است که هیچ کس بآن نرسیده و نرسد انی جاعلک للناس
اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین حضرت الهی با ابراهیم خطاب کرد بر سبیل لطف و بشارت
که بدرستیکه من سازم امام زمان انام ترا خلایق خود را پس ابراهیم از حضرت حق مسالت نمود که از ذریه و فرزندان
ابراهیم چنین کردان حضرت حق فرمود که عهد و پیمان من که امامت و خلافتست نمی‌رسد بآن از فرزندان تو ذریت
رسیده باشند ظالمی از عبدالله بن مسعود روایت کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود انتهت الدعوة
الی و الی علی لم یسجد لصنم قط فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا یعنی دعا و مسالت ابراهیم که جهت ذریت کرده منتهی شده
و بما رسید که هرگز پیش بت سجده نکرده باشند پس بنابراین معنی حضرت حق مرا پیغمبر ساخت و علی را وصی خود
گردانید و نزل فیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای آنان که ایمان آورده‌اید در راه خدا پرهیزکار
شوید و همراه راستگویان باشید ابن مردویه در مناقب خود از ابن عباس روایت میکند که او گفت و کونوا مع
علی و خطیب خطبا خوارزم در مناقب خود آورده که قال ابن عباس کونوا مع علی و اصحابه و نزل فیه انما انت منذر
و لکل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای و هر قومی را راهنمایی و راه نماینده‌ای محدث حنبلی و ابن مردویه در مناقب
و ثعلبی در فردوس الاخبار از ابن عباس روایت کرده‌اند در روایت حنبلی اینست لما نزلت هذه الآیة وضع
رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر و اومی بیده الی منکب علی و قال انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون
من بعدی یعنی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت دست مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود که منذر و بیم
دهنده منم و دست خود سوی منکب و کتف مرتضی علی اشارت کرد و فرمود که تویی هادی و راه نمای یا علی راه
یابندگان بعد از من بسبب تو راه یابند و در روایت فردوس اینست که لما نزلت انما انت منذر و لکل قوم
هاد قال رسول الله صلعم انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون یعنی چون فرود آمد این آیت رسول الله فرمود
که منم منذر و بیم دهنده و علیست هادی و بواسطه تو ای علی هدایت یابند اهل هدایت و تقدیم کلمه بک مفید دلیل
حصر است یعنی بواسطه تو راه یابند نه بواسطه غیر تو و روایت ابن مردویه اینست که قال رسول الله صلعم انما انت منذر
و وضع یده الی صدره و لکل قوم هاد و اشار بیده الی علی و قال بک یهتدی المهتدون من بعدی یعنی حضرت رسالت صلعم
انما انت منذر خواند و دست بسینه خود نهاد و لکل قوم هاد خواند و دست خود بجانب علی کرد و گفت راه یابندگان
بعد از من بسبب تو راه یابند و این روایت در مناقب ابن مردویه بطرق متعدده آمده است و هم چنین است
جمیع روایات او و نزل فیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستیکه آنان که ایمان آور

دند

و عمل صالح کردند روز قیامت که حضرت رحمن خلق کند برای ایشان دوستی و محبتی خطیب خوارزم در مناقب از ابن عباس
روایت کند که گفت نزلت فی علی بن ابی طالب جعل الله له ودا فی قلوب المؤمنین یعنی این آیت در شان علی نازل شد
چه الله تعالی برای او مودت و محبتی در دلهای مؤمنان آفریده و ابن مردویه در مناقب خود از براء بن عازب
آورده که قال رسول الله صلعم لعلی بن ابی طالب یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی عندک ودا و اجعل لی
فی صدور المؤمنین مودة فنزلت یعنی چون حضرت مصطفی بمرتضی گفت که ای علی بگوی ای بار خدایا برای من
نزد خود پیمان و مودت و محبتی از نزد خود پیدا کن و برای من در سینه‌های مؤمنان مودتی پیدا کن پس این آیت
فرود آمد و قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه الآیة یعنی آیا آنکس که بر بینت و گواهی از پروردگار خود
باشد و حجتی که در پی او میرود شاهدی و گواهی از خود و کلام خدا که از نفس او بود همچون کسیست که نابینا باشد
و خطیب خوارزم در مناقب آورده است که قال ابن عباس هو علی شهد للنبی صلعم و هو منه ابن عباس گفت که مراد
از این شاهد و گواه مرتضی علیست که گواهی پیغمبر داد و او از پیغمبر و از اهل بیت است و ابن مردویه در مناقب
خود از زیاد بن عبدالله اسدی روایت کند که گفت شنیدم علی را که میفرمود بر بالای منبر که ما من رجل من
قریش الا و قد نزلت فیه آیة او آیتان فقال رجل ممن تحته فما نزل فیک انت فغضب ثم قال اما انک
لو لم تسألنی علی رؤس القوم ما حدثتک ویحک هل تقرأ سورة هود ثم قرأ علی علیه السلام افمن کان علی بینة من
ربه و یتلوه شاهد منه رسول الله علی بینة و انا شاهد منه یعنی هیچ مردی از قریش نیست الا آنکه در شان او یک
آیه و دو آیه نازل شده است پس یک مردی از آنان که در پای منبر بود گفت چه در شان تو نازل شده است
پس مرتضی در غضب شد و گفت اگر نه آنست که در حضور قوم از من سوال کردی من با تو سخن نمیگفتم و جواب
تو نمیدادم هیچ می خوانی سوره هود را بعد از آن مرتضی علی این آیت خواند و گفت علی بینة رسول الله است و
شاهد منه منم و قوله تعالی و قفوهم انهم مسئولون یعنی در قیامت این فرمان آید که وقفوهم یعنی خلایق را باز
دارید جهت آنکه مسئول و پرسیده خواهند شد و ابن مردویه در مناقب از ابن عباس روایت کند که گفت
انهم مسئولون عن ولایة علی ابن ابی طالب و محدث حنبلی گفت قال ابو سعید خدری صاحب رسول الله مسئولون عن
ولایة علی ابن ابی طالب یعنی ابو سعید خدری که صاحب رسول الله است گفت مسئولون یعنی خلق در روز قیامت از
ولایت مرتضی علیه السلام پرسیده شوند و دیلمی در فردوس الاخبار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده است که هر دو گفتند
قال رسول الله صلعم فی قوله تعالی و قفوهم انهم مسئولون ای یسئلون عن اقرار بولایة علی ابن ابی طالب یعنی رسول الله صلعم

در معنی قول حق تعالی و قفوهم الآیة فرمود که پرسیده می شوند خلق از اقرار کردن بولایت علی بن ابی طالب و در اول باب
چهارم آورده ایم که جمیع انبیا در شب معراج با حضرت مصطفی گفتند که ما همه مبعوث شده ایم بشهادت لا اله الا الله
و اقرار کردن بنبوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب و قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة ابن
مردویه و خطیب خوارزم هر یک در کتاب مناقب خود از یزید بن شراحیل انصاری که کاتب مرتضی علی بود روایت کند
که گفت شنیدم مرتضی علی را که میفرمود که رسول الله صلعم با من گفت در حالتیکه او را به سینه خود تکیه داده بود که ای
علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة انت و شیعتک و موعدی و موعدکم
الحوض اذا جثت الامم للحساب تدعون غرا محجلین یعنی ای علی آیا نشنیدی قول خدای تعالی را که فرموده که آنکسانی
را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند آن گروه ایشانند بهترین مخلوقات آن طایفه تویی و شیعه تو و وعده گاه
من و تو حوض کوثر است هرگاه که همه امتها برای حساب دادن بزانو درآمده خوانده می شوید در حالتیکه پیشانی و
چهار دست و پای شما سفید و نورانی باشد و خطیب خوارزم روایتی دیگر آورده از جابر بن عبدالله انصاری که او
گفت کنا عند النبی صلعم فاقبل علی ابن ابی طالب فقال رسول الله قد اتاکم اخی ثم التفت الی الکعبة و ضربها بیده ثم قال
والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیمة ثم قال انه اولکم ایمانا و اوفاکم بعهد الله و اقومکم بامر الله
و اعدلکم فی الرعیة و اقسمکم بالسویة و اعظمکم عند الله مزیة قال و نزلت هذه الآیة ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة قال و کان اصحاب محمد صلعم اذا اقبل علی علیه السلام قالوا قد جاء خیر البریة یعنی نزدیک پیغمبر بودیم
که مرتضی آمد پس رسول الله فرمود که برادرم آمد بعد از آن التفات بسوی کعبه کرد و دست بر کعبه
زد و فرمود که بحق آنکه جان من بدست اوست که اینکس و شیعه او ایشانند رستگار در روز قیامت بعد از آن فرمود
که بدرستیکه نخستین شما است بایمان آوردن بخدا و بیشترین شما است در وفا کردن بعهد و پیمان خدای و بهترین شما است در
قایم شدن بفرمان خدای و عادل ترین شما است در حق رعیت و نیکوترین شما است در قسمت کردن برابری و
و عظیم ترین شما است نزدیک حق تعالی از روی افزونی درجت جابر گوید پس فرود آمد این آیت که ان الذین آمنوا و عملوا
الصالحات اولئک هم خیر البریة جابر گفت و بودند اصحاب محمد که هرگاه که مرتضی علی آمدی گفتندی جاء خیر البریة
یعنی آمد بهترین مخلوقات قوله تعالی ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی بدرستیکه متقیان
و پرهیزکاران در بهشتها و جویهای روانند و در نشیمن صدق نزد پادشاهی که بسیار قدرت است و خطیب خوارزم و ابن
مردویه هر یک در مناقب خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کنند و در روایت خطیب اینست قال رسول الله صلعم یا علی

من اجلک ونودي انک لملکنه الله معانم لما رسول الله ان المتقين في جنات ونهر الآية يعني رسول الله با مرتضى گفت هر گزا
حسن درخت و بنو نولا گوحق نشم او در همراه ما در منزل ما آرام وبه بعد از آن رسول الله این آیت را برخوانده
که ان المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر و در روایت ابن مردویه اینست که کنا عند رسول الله
فذكر اصحاب الجنة فقال رسول الله ان اول اهل الجنة دخولا لعلي ابن ابيطالب فقال ابو دجانة الانصاري
واخبرتنا يا رسول الله ان الجنة محرمة على الانبياء حتى تدخلها وعلى الامم حتى تدخلها امتك قال بلى يا ابا دجانة
اما علمت ان لله لواء من نور وعموده من ياقوت مكتوب على ذلك النور لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خير البرية
صاحب اللواء امام القيمة وضرب بيده الى علي ابن ابيطالب قال فسر رسول الله بذلك عليا فقال الحمد لله الذي
كرمنا وشرفنا بك فقال ابشر يا علي ما من عبد ينتحل مودتك الا بعثه الله معنا يوم القيمة ثم قرأ رسول الله ان
المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر يعني جابر گوید که نزدیک رسول الله بودیم پس اصحاب او یاد
جنت کردند آن حضرت فرمود که اول اهل جنت از روی دخول و گذشتن بجنت علی ابن ابیطالب است
بجنت بگذری لا
پس ابو دجانه انصاری گفت یا رسول الله تو ما را خبر دادی که جنت بر انبیا حرام است تا آنگاه که تو داخل بجنت شوی
و حرامست بر جمیع امم تا آنگاه که امت تو نگذرد آن حضرت فرمود که بلی ای ابو دجانه نمیدانستی که خدای
را لوا هست از نور و ستونش از یاقوت نوشته است بر آن که لا اله الا الله محمد رسول الله و آل محمد بهترین مخلوقاتند
و صاحب لوای امام و پیشوای اهل قیامت و در همنگام حضرت دست خود سوی علی اشارت کرد
جابر گوید که رسول الله علی را باین منقبت شاد کردانید پس مرتضی گفت سپاس آن خدای را که ما را بواسطه تو مکرم
و مشرف کرد پس آن حضرت با مرتضی فرمود که بشارت باد ترا ای علی هیچ بنده نسبت محبت تو بخود نکند و محبت تو مختفی
نشود الا که الله تعالی او را همراه ما برانگیزاند در روز قیامت بعد از آن رسول الله این آیت خواند که ان المتقین فی
مقعد
جنات ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر و قوله تعالى والسابقون السابقون اولئك المقربون في جنات النعيم خطيب
خوارزم و ابن مردویه و ابن مغازلی مالکی هر یکی در مناقب خود از ابن عباس روایت میکنند و در روایت خطیب
اینست که قال سالت رسول الله عن قوله تعالى والسابقون السابقون الآية فقال قال لي جبرئيل ذاك علي وشيعته
هم السابقون الى الجنة المقربون من الله بكرامته لهم يعني ابن عباس گفت که رسول الله را پرسیدم از معنی قول
خدای تعالی والسابقون السابقون آن حضرت فرمود که جبرئیل مرا گفت که آن علیست و شیعه اوست که سابقان
و پیش روان اند بجنت و مقربانند پیش خدای بجهت گرامی که ایشان راست نزد خدای تعالی و در روایت ابن مردویه

و ابن مردویه اینست که قال ابن عباس يوشع بن نون سبق الى موسى بن عمران ومؤمن آل يس سبق الى عيسى بن مريم و علي
ابن ابيطالب سبق الى رسول الله و در روایت ابن مغازلی اینست قال ابن عباس سبق يوشع ابن نون الى موسى و سبق
صاحب آل يس الى عيسى و سبق علي ابن ابيطالب الى محمد وهو افضلهم يعني ابن عباس گفت که یوشع بپیغمبری او در دین
موسی سابق شد و پیشی گرفت و صاحب آل یس که حبیب نجار است بعیسی سابق شد و علی ابن ابیطالب سابق شد بمحمد و علی
افضل این سابقان است و قوله تعالى ان الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون يعني بدرستيكه آنان که ایمان بقیامت نمی
آورند از صراط مستقیم و راه راست بر کنارند محدث حنبلی گفت که این صراط صراط محمد و آل محمد مراد است و ابن
مردویه از مرتضی علی روایت کرده که قال علي هم لناكبون عن ولايتنا يعني بر کنارند از ولایت ما پس بنا بر این معنی صراط مستقیم عبارت
از محبت و ولایت اهل البیت باشد و قوله تعالى قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب يعني بگوی ای محمد که
حضرت حق و آنکس که علم کتاب نزدیک اوست بس است و کافی در گواه بودن میان من و شما محدث حنبلی گفت قال
محمد بن الحنفية هو علي ابن ابيطالب يعني محمد بن حنفیه گفت که من عنده علم الكتاب علي ابن ابيطالب است و ثعلبی در تفسیر خود از
عبد الله ابن سلام که حبر و دانشمند یهود بود و مسلمان شد روایت کرده که گفت سالت رسول الله عن قوله ومن عنده علم الكتاب
فقال انما ذاك علي ابن ابيطالب يعني عبد الله بن سلام گفت که رسول الله را پرسیدم از معنی قول خدای تعالی ومن عنده علم الكتاب
و گفتم این کس که علم کتاب نزدیک اوست کیست آن حضرت فرمود که آنکس نیست بجز علی ابن ابیطالب و عجب اینست که بغوی
در معالم التنزیل میگوید که من عنده علم الكتاب عبد الله بن سلامست و عبد الله بن سلام میگوید که پیغمبر فرمود بجز که انما
ذاك علي ابن ابيطالب و قوله تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى یعنی
سوگند میخورد بستاره زهره و میفرماید بحق آن ستاره که فرود آمد که یار و خداوند و صاحب شما ضال و گمراه نشد
و از سر هوا و هوس سخن نمیگوید و نیست نطق وی بجز وحی که بر زبان او جاری می شود ابن مغازلی مالکی از ابن عباس
روایت میکند که گفت کنا جلوسا مع طائفة من شبان قريش وفينا رسول الله اذ انقض نجم فقال ص من
انقض هذا النجم في منزله فهو وصيي من بعدي فقاموا ونظروا واذا قد انقض في منزل علي فقالوا لقد ضللت في علي فنزلت
افتاد در
والنجم اذا هوى يعني با طایفه از جوانان قریش نشسته بودیم در جلسه پیغمبر در میان ما بود ستاره فرود آمد پس حضرت
رسالت فرمود هر کسی که این ستاره در منزل او افتاده باشد بعد از من وصی من است آن جماعت برخاستند و نظر
کردند دیدند که در منزل علی افتاده پس گفتند بدرستیکه تو نسبت بمحبت علی گمراه شده بجهت آن این آیت نازل شد که والنجم
اذا هوى و در مناقب ابن مردویه از ربیعه سعدی مرویست که گفت لما امر رسول الله بسد الابواب التي في المسجد شق

علیهم قال حتی انی لانظر الی حمزة بن عبد المطلب وهو تحت قطیفة حمراء عیناه تذرفان ویقول اغرجبت عمك وابابکر و
عمر وعثمان وسکت ابن عمك فقال رجل وما ذاك یا نبی الله فقال رسول الله صلی الله علیه انه قد شق علیهم فدعا الصلوة
جامعة فصعد المنبر فلم نسمع من رسول الله خطبة کان ابلغ منها تمجیدا وتوحیدا فلما فرغ قال یا ایها الناس ما انا سددتها
ولا انا فتحتها ولا انا اخرجتکم ولا انا اسکنتکم ثم قرأ والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی یعنی چون رسول الله امر کرد ببستن دری که در مسجد بود این معنی بر صحابه شاق و
دشوار آمد حتی که عرق کوید بدرستیکه من اکنون حمزه را در زیر قطیفه سرخ گویا می بینم و هر دو چشم او سیل
اشک می ریزد و چنین میگوید که عم خود را و ابوبکر و عمر و عثمان را بیرون کردی و عمزاده خود را در جای خود آرام
دادی پس مردی گفت که در تعظیم و رفع منزلت ابن عم خود هیچ تقصیر نمیکند رسول الله دانست که این معنی بر صحابه دشوار
آمده است الصلوة جامعه خواند و قاعده چنین بود که چون الصلوة جامعه و میگوید جمیع صحابه حاضر شدندی پس آن حضرت
بالای منبر برآمد و خطبه خواند چنانکه از حضرت رسول الله هیچ خطبه شنیده نشد که از آن خطبه ابلغ و افصح باشد
بحب تمجید و توحید حق تعالی و چون از خطبه فارغ شد فرمود ای مردمان نه من بسته ام درها را و نه من گشاده ام و نه من
شما را از مسجد بیرون کردم و نه من علی را در جای خود آرام دادم بعد از آن خواند والنجم اذا هوی تا یوحی
یعنی هرچه میگویم همه از قبیل وحی است نه از هوی و هوس قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه
نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم الآیه یعنی روزی که خوار نکند الله تعالی پیغمبر خود را و آنان را که با او ایمان آوردند
نور ایشان روانه می شود در پیش روی ایشان و از دست راست ایشان محمد بن حنبلی آورده است که نزلت فی
علی واصحابه یعنی نازل شد این آیت در شان مرتضی و یاران او و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است
که او گفت اول من یکسی من حلل الجنة ابراهیم خلیله من الله عز وجل ثم محمد لانه صفوة الله ثم علی یزف بینهما
الی الجنان ثم قرأ ابن عباس الآیه وقال علی واصحابه یعنی اول کسیکه از حلها و جامهای بهشت کسوت یابد
ابراهیم باشد از جهت خلیلی او با خدای عز وجل بعد از آن محمد از جهت آنکه او برگزیده خداست بعد از آن علی را که
کشته شود میان ایشان بسوی جنت و ابن عباس بعد از آن این آیت خواند و گفت که الذین آمنوا معه نورهم یسعی
علی است واصحاب او قوله تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه یعنی این دو خصمند که خصومت کردند
در راه پروردگار خود در حق پروردگاری و متکلم از آن دو زمره ایست و هم موحد است و گفته اند که این آیه در شان علی
وحمزه و عبیدة ابن الحارث ابن عبد المطلب نازل شده است که در روز بدر با مشرکان که عتبه و شیبه پسران ربیعه

151

بوده و ولید بن عتبه اند مبارزت کردند پیشتر عتبه و شیبه و ولید بود که در روز غزای بدر مبارز جستند پس حضرت مصطفی هر سه عم
و عم زاده های خود را بجنگ ایشان فرستاد علی ولید را کشت و حمزه عتبه را و عبیده شیبه را ساق پای عبیده قطع کرد و بآن زخم شهید
شد پس شیبه را بجهنم فرستادند و چنین این سه سواره کشته شدند باقی کفار رو بهزیمت نهادند قوله تعالی ان الله یدخل الذین
مرتضی م آمنوا وعملوا الصالحات جنات الآیه یعنی بدرستیکه الله تعالی مکرر اند آنکسان را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده به
جنتهایکه روانه می شود از زیر آن جویها ابن مردویه از مجاهد روایت کرده است که گفت نزل فی علی وحمزة وعبیدة
قطعت ل بن الحارث بن عبد المطلب حین بارزوا عتبة وشیبة والولید قران اما الکفار فقال فیهم الذین کفروا قطعت
لهم ثیاب من نار الی قوله عذاب الحریق الآیه وفی علی واصحابه ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات
الآیه یعنی قرآن در شان علی و حمزه و عبیده که برادرزاده عبد المطلب است نازل شد در آن حین که با عتبه و شیبه و
ولید مبارزت کردند هرچه در شان کفار بود این آیه نازل شد که اما الذین کفروا یعنی حق تعالی می فرماید آنکسانی که کافر شدند
برای ایشان جامهها از آتش بریده شد تا عذاب ایشان در آتش اصعب شود و در شان علی و یاران او این آیه نازل شد
که ان الله یدخل الذین آمنوا الآیه قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به اولئك هم المتقون ابن مردویه از
مجاهد روایت کرده که این آیت در شان مرتضی نازل شد و از امام محمد باقر هم روایت کرده اند که او گفت الذی جاء
بالصدق محمد است والذی صدق به علی ابن ابی طالب و لفظ روایت اهل بیت علی مجاهد و قتاده نزلت فی علی و عن ابی
جعفر انه قال الذی جاء بالصدق محمد والذی صدق به علی ابن ابی طالب و محمد بن حنبلی آورده است که الذی جاء
بالصدق رسول الله والذی صدق به علی ابن ابی طالب قاله مجاهد یعنی این قول مجاهد است قوله تعالی فاما نذهبن بك
می فرماید ل فانا منهم منتقمون یعنی حضرت حق تعالی با رسول خدا فرمود که اگر ترا از عالم بقا خواهیم برد ولکن از ایشان یعنی از منافقان
انتقام و داد خواهیم گرفت شیعه از ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت منتقمون یعنی بواسطه علی و بر دست
سند ل وی انتقام و داد می ستانیم و در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله الانصاری مرویست که گفت نزلت فی علی ابن ابی طالب
انه ینتقم من الناکثین والقاسطین بعدی یعنی این آیه در حق مرتضی علی نازل شد بنا بر آنکه حضرت رسول الله فرموده است
که او بعد از من از بیعت شکنان و ظالمان داد می ستاند قوله تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی نماز گذارید و رکوع کنید
با نماز گذاران در رکوع کنندگان محمد گفت هو علی ابن ابی طالب و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت
نزلت فی رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی علی خاصة وهما اول من صلی ورکع یعنی این آیه خاصه در شان مصطفی و مرتضی نازل شده
اند و ایشان اول کسیکه نماز گذارد و در رکوع رفت قوله تعالی فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین یعنی بدرستیکه الله تعالی مولی

بحضرت وجبرئیل وصالح مؤمنان هم یاور و یاری دهنده پیغمبرند و محدث حنبلی از مجاهد روایت کرده که او گفت علی است صالح
المؤمنین و ابن مردویه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس روایت کرده که گفتند شنیدیم رسول الله را که می فرمود صالح المؤمنین و منقول
علی ابن ابیطالب قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی روز قیامت آنانکه ایمان آورده
اند از کافران می خندند و بر تختهای آراسته نشسته نظر میکنند خطیب خوارزم آورده که نزلت فی ابی جهل
والولید بن المغیرة والعاص بن وائل وغیرهم من مشرکی مکة کانوا یضحکون من عمار وبلال وغیرهما ومثل ان علی ابن ابیطالب
جاء فی نفر من المسلمین الی رسول الله صلعم فسخر منهم المشرکون وقالوا الله معاهم ان ابا الاصلع فضحکنا منه فانزل
الله الآیة قبل ان یصل علی الی النبی یعنی گویند این آیه در شان کفار مکه نازل شد که از عمار و بلال و غیرهما
می خندیدند و گویند مرتضی در نفری چند از مسلمانان بسوی رسول الله آمد پس مشرکان از قریش و اصحاب ابو جهل
در نشستند و با اصحاب خود در خلوت گفتند که اصلع را یعنی [illegible] سر را دیدیم و از طور او خندیدیم پس الله تعالی این آیه
را فرستاد پیش از آنکه مرتضی بمصطفی رسد قوله تعالی ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات
سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون یعنی آیا پنداشتند آنانکه سیئات ورزیدند که ما ایشان را همچون ایشان که ایمان
آورده اند و نکوکار گردانیم یکسان و برابر گردانیم در زندگی و مردگی چه بد حکم داوری ایشان خطیب خوارزم روایت
کرده که این آیت در قصه غزای بدر نازل شد در شان حمزه و علی و عبیده بن الحارث حین مبارزت کردند با عتبه
قاتل عتبه و شیبه و ولید بن عتبه قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر یعنی
از جمله مومنان مردانی هستند که راست گفتند و بجا آوردند آن عهد و پیمان را که با حق بسته بودند فمنهم من قضی
نحبه یعنی از ایشان شهید شدند ومنهم من ینتظر یعنی بعضی از ایشان منتظر شهادت شدند خطیب خوارزم روایت کرده که این آیه بعضی م
در شان عبیده و حمزه و علی نازل شد فمنهم من قضی نحبه عبیده و حمزه و اصحاب ایشان اند که ذکر در غزا
هرگز پشت بدشمن نکردند و هم چنین در هر غزا جهاد میکردند تا شهید شدند ومنهم من ینتظر علی ابن ابیطالب قوله تعالی
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الآیة یعنی بدرستیکه راضی شد الله تعالی از مومنان در آن زمان
که بیعت میکردند با تو در زیر درخت خطیب خوارزم از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت نزلت فی اهل الحدیبیة
کنا یومئذ الفا واربعمائة فقال لنا النبی صلی الله علیه انتم الیوم خیار اهل الارض فبایعنا تحت الشجرة علی الموت قال
جابر اول من بایع الناس بهذه الآیة علی ابن ابیطالب لانه قال فاثابهم فتحا قریبا فتح خیبر وکان ذلک علی یدی علی ابن
ابیطالب یعنی این آیه نازل شد در شان اهل حدیبیه و حدیبیه چاهیست قریب مکه جابر گوید که در آن روز هزار و چهار صد

١٥٢ مدنی بودیم پس حضرت پیغمبر گفت که امروز شما بهترین اهل زمین و بیعت کردیم بر زیر شجره بر مرگ یعنی بمیریم و از دشمن روی نگردانیم
جابر گوید که اول کسی که بیعت کرد مردمان را بدین بیعت علی ابن ابیطالب بود قوله تعالی فاثابهم فتحا قریبا یعنی مزد داد ایشان را
فتحی نزدیک که آن فتح خیبر است و آن فتح بر دست علی ابن ابیطالب بود قوله تعالی والذین آمنوا بالله ورسله اولئک
هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم یعنی آنکسانیکه ایمان آوردند بخدا و پیغمبران او آنگروه ایشانند
که نزد پروردگار حق مرتبت صدیقان و شهدا دارند ایشان را مزد و نور حاصلست محدث گفت که این آیت
در شان مرتضی فرود آمده است قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین قالوا هو علی ابن ابیطالب
و هو رأس المؤمنین یعنی ای پیغمبر بس است ترا در مظاهرت و یاری کردن و آنکسان که متابعت
تو کردند از مومنان محدث گفت که قالوا یعنی اهل علم گفته اند که مراد از من اتبعک علی ابن ابیطالب است
و او سرور و امام مومنانست قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال بریده صاحب رسول الله هو صراط آل محمد محمد م
قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا قال حبل الله علی و اهل بیته علیهم السلام یعنی همگنان دست بحبل الله زنند گفت که حبل الله
علی است و اهل بیت او قوله تعالی وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا پوشیده نماند که چهل و پنج آیه
که بعد ازین می آید همه از کتاب مناقب ملک الحفاظ طراز المحدثین احمد بن موسی بن مردویه منقولست حافظ
ابن مردویه در مناقب آورده است که کان ابن مسعود یقرا هذا الحرف وکفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابیطالب
وکان الله قویا عزیزا یعنی ابن مسعود در زمان رسول الله این حرف یعنی این آیت را بدین طور می خواند که مذ
کور شد یعنی الله تعالی کافی و بسنده گردانید مومنان را بانکه رهانید ایشان را بواسطه علی ابن ابیطالب از جنگ کردن
او با عمرو بن عبدود وکان الله قویا عزیزا و حکایت این جنگ در تفسیر سوره احزاب مذکور است قوله تعالی فی بیوت
اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم الآیة یعنی در خانها که الله تعالی
دستوری داد و رضا داده باشد در رفعت و بلندی گردانیدن آن و نام حق بردن در آن هر آینه تسبیح میکنند
حق را در آن خانها هر بامداد و شبانگاه مردانیکه مشغول نکند ایشان را از ذکر حق و از اقامت صلوة و از
دادن زکوة نه تجارتی و نه بیع و فروختنی می ترسند از روزیکه منقلب و دیگرگون میشود در روی دلها و دیدها ابن
مردویه از انس بن مالک و بریده اسلمی روایت کرده که هر دو گفتند قرا رسول الله صلعم فی بیوت اذن الله ان ترفع
الی قوله القلوب والابصار فقام رجل فقال ای بیوت هذه یا رسول الله قال بیوت الانبیاء فقال ابوبکر یا رسول الله
هذا البیت منها البیت علی و فاطمة قال نعم من افاضلها یعنی رسول الله صلعم این آیت را خواند پس مردی بر خاست

وگفت ای ابوبکر بنوت هذه یعنی این کدام خانهاست ای رسول خدا آن حضرت گفت که این بیوتات انبیاست پس ابوبکر گفت
ای رسول خدا این خانه از آن خانهاست از برای خانه علی و فاطمه آن حضرت فرمود که بلی از افاضل آن خانهاست
وقوله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الآخرین یعنی حق تعالی از ابراهیم حکایت میکند که او گفت اجعل لی یعنی بگردان برای من ثنای
نیکو در آخر الزمان یا زبان ابن مردویه از امام جعفر صادق ع روایت کند که او گفت هو علی ابن ابی طالب ع عرضت
ولایته علی ابراهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله ذلک یعنی لسان صدق لسان علی ابن ابی طالب است ولایت
او بر ابراهیم معروض شد پس ابراهیم گفت ای بار خدای علی را از ذریت من گردان حضرت حق آن درخواست
را قبول آورد وقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم الآیه یعنی ای آنان که
ایمان آورده اید اجابت کنید خدا را و رسول خدا را هر گاه که بخواند شما را بچیزی که زنده کند شما را و در مناقب
ابن مردویه از امام محمد باقر ع مرویست که گفت مراد از دعاکم لما یحییکم ولایت علی ابن ابی طالب است
یعنی چون بخواند شما را بولایت علی ع وقوله تعالی وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم یعنی بشارت ده
ای محمد آنان را که ایمان آورده اند بآنکه ایشان را سابقه خیر است نزد پروردگار ایشان و ابن مردویه از
جابر ابن عبدالله انصاری و امام جعفر صادق ع روایت کند که گفت نازل شد در ولایت علی ابن ابی طالب یعنی این آیه
در باب ولایت مرتضی فرود آمد وقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
ابن مردویه از امام جعفر صادق ع روایت کند که گفت اولوا الامر حضرت علی ابن ابی طالب است با جماعت و
یاران جهام ببیعت وقوله تعالی فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه الآیه یعنی کیست ظالم تر از ومن اظلم
آنکسیکه دروغ نسبت بخدا و صدق وراستی را دروغ زند گو در آن حین که پیش آمدش ابن مردویه از مرتضی ع
روایت کند که گفت الصدق ولایتنا اهل البیت یعنی صدق عبارت از ولایت ماست که خاندان نبوتیم و
امام موسی کاظم از پدر خود روایت کند که لفظ ومن اظلم درین آیت اشاره است بکسی که قول رسول الله را که در
حق مرتضی فرموده است رد کند و آن را قبول نماید وقوله تعالی وشاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی یعنی مخالفت
رسول کنند بعد از آنکه ظاهر شد ایشان را راه هدایت و از امام محمد باقر مرویست که گفت شاقوا الرسول فی امر
علی یعنی مخالفت رسول کنند در کار مرتضی علی ع وقوله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک
ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل یعنی مگر که تو ترک کننده
بعضی امور وحی را و دلتنگی بسبب اظهار آن بجهة گفتن کافران که چرا از آسمان گنجی فرو فرستاده نشد بر او

بر محمد یا چرا همراه او فرشته از آسمان نیامد تو ای محمد بجز بیم دهنده نیستی و خدا بر همه چیز توانا و نگاه دارست از امام جعفر صادق ع مرویست
که رسول الله با مرتضی گفت که یا علی انی سالت الله عز وجل ان یوالی بینی وبینک ففعل وسالته ان یواخی بینی وبینک ففعل
وسالته ان یجعلک وصیی ففعل فقال رجل من القوم والله لصاع من تمر فی شن بال خیر مما سال محمد ربه هلا ساله ملکا
یعضده علی عدوه او کنزا یستعین به علی فاقته فانزل الله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک الآیه یعنی ای علی بدرستیکه
من از خدای عز وجل درخواست کردم و مسالت نمودم که میان من و تو موالات و محبت اندازد پس خدای تعا
آن درخواست بقبول آورد و مسالت نمودم که میان من و تو مواخاة و برادری کند آن مسئول مبذول شد و
مسالت کردم که ترا وصی من کند خدا آن کرد پس مردی از قوم که منافق بود در غیبت گفت والله که یک صاع خرما که در
مشکی شکسته کهنه و پوسیده باشد بهتر است از آنچه محمد از پروردگار خود مسالت نموده چرا درخواست نکرد از حق تعا
فرشته که معاونت و معاودت او کند بر دشمن یا گنجی که بآن استعانت نماید بر فقر و فاقه و شدت احتیاج خود
پس حضرت حق این آیت را فرستاد وقوله تعالی ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی چون عیسی
ابن مریم را ضرب المثل زدیم دیدیم که قوم تو ای محمد از آن ضرب المثل صد و منع میکنند و اعراض می نمایند از امیر
ل المؤمنین مرویست که رسول الله با من گفت ان فیک مثلا من عیسی احبه قوم فهلکوا فیه وابغضه قوم فهلکوا فیه فقال
المنافقون اما رضی له مثلا الا عیسی فنزلت یعنی بدرستیکه در تو مثلی و نشانی هست از عیسی چه عیسی را قومی دوست
نشد ل داشتند و در محبت او هلاک شدند و قومی دشمن داشتند و در دشمنی او هلاک شدند پس منافقان گفتند که راضی
نشد برای علی بجز مثلی و نشانی بغیر عیسی از آن جهت این آیه نازل شد وقوله تعالی وجنات من اعناب وزرع ونخیل
صنوان وغیر صنوان الآیه صنوان دو درخت خرما را گویند که از یک بن و بیخ باشند از جابر بن عبدالله انصاری
مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که با مرتضی میفرمود الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ
یکدرختیم ل الآیه یعنی مردمان از درختان گوناگون اند من و تو از یک درختیم بعد از آن حضرت رسول این آیت را خواند وقوله
تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین یعنی بیرون کشیدیم آن چه در سینهای اهل بهشت بود از کینه و
صفات ذمیمه و در بهشت برادرانند که بر تختها نشسته اند و روی بروی یکدیگر دارند و از ابو هریره مرویست
که قال علی یا رسول الله ایما احب الیک انا ام فاطمة قال فاطمة احب الی منک وانت اعز علی منها وکانی
بک وانت علی حوضی تذود عنه الناس وان علیه الاباریق عدد نجوم السماء وانت والحسن والحسین وفاطمة و
عقیل وجعفر فی الجنة اخوانا علی سرر متقابلین انت معی وشیعتک فی الجنة اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احد بهم فی

فقال صاحبه یعنی مرتضی علی گفت ای رسول خدا کدام یکی دوستر است نزد تو من یا فاطمه آن حضرت فرمود که فاطمه نزد من
دوستر است از تو و تو نزد من عزیزتری از او و گویا می بینم ترا بر حوض کوثر من ایستاده و اشقیا را از آن دور
میکنی و مردمی بسیار که بر حوض من آیند بشماره ستارهای آسمان است و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر
در بهشت باشند همچنین برادرانیکه رخهای روی نزد روی یکدیگر نشسته باشند و تو همراه من باشی در ملکات و مرکب من
و شیعه تو در بهشت باشند بعد از آن رسول الله این آیت خواند که اخوانا علی سرر متقابلین و گفت لا ینظر احد منهم برادروار بر تختها نشسته روی بروی یکدیگر
فقال صاحبه یعنی نظر نمیکنند هیچ یک از ایشان در قفای یار خود یعنی همه در نمود و جمال و کمال مقابل همدیگر مستغرق اند
آن جانب حبیب و نه در قفای بیت که آن و نه از حضور عینیت ممنوع است و قوله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون یعنی از جمله کسانیکه آفریده ایم امتی و جماعتی هستند که خلق را بحق راه راست می نمایند و بدان
میکنند و بتوفیق از راه باطل عدول می جویند را و آن روایت کند از مرتضی که فرمود تفترق هذه الامة علی
ثلث و سبعین فرقة اثنان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله تعالی فیهم و ممن خلقنا امة
یهدون بالحق و به یعدلون و هم انا و شیعتی یعنی این امت هفتاد و سه گروه خواهند شد هفتاد و دو در دوزخ و یکی
در بهشت و این گروهند که الله تعالی در حق ایشان میفرماید و ممن خلقنا الایه و این گروه منم و شیعه من قوله تعالی
طوبی لهم و حسن مآب محمد بن سیرین گفت هی شجرة فی الجنة اصلها فی حجرة علی و لیس فی الجنة حجرة الا و فیها غصن
من اغصانها یعنی طوبی درختیست در بهشت و بیخ آن درخت در حجره مرتضی علیست و در بهشت هیچ حجره نیست
که در وی غصنی یعنی شاخی از شاخهای آن درخت نیست قوله تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و
صهرا و این آیت در شان مرتضی و فاطمه زهراست یعنی اوست آنکه آدمی را بیافرید از آب آدمی را بس
گردانید او را خویش و داماد قوله تعالی و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین
قیل ذالک علی لانه کان مومنا مهاجرا و ذا رحم یعنی اولوا الارحام و خویشان نزدیک که مومن باشند
و مهاجر همدیگر احق و اولی اند در حکم کتاب الله گویند آنکس مرتضی علیست که این آیت در شان مرتضی نازل شد
چراکه مومن و مهاجر و خویش نزدیک رسول الله بود و این بر تقدیریست که لفظ من در آیه بیان اولوا الارحام باشد و
اگر صله افعل تفضیل و متعلق اولی بود معنی چنین باشد که اولوا الارحام و خویشان و نزدیک که مومن و مهاجر باشند
همدیگر احق و اولی اند در حکم کتاب الله از مومنان و مهاجرانیکه اولوا الارحام نباشند و شاید که معنی چنین بود
که اولوا الارحام که مومن نباشند همدیگر اولی و احق اند از مومنان جهت اختلاف دین اما این معنی مخصوصه نیست

است قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگوی ای محمد که من در عوض تبلیغ از شما هیچ مزدی
و اجرتی در وحی رسانیدن بشما نمی طلبم مگر آنکه محبت ورزید با اقربای من در معتقد آورده ام که رسول الله فرمود الا تودوا
علیا و فاطمه و ولدهما یعنی مزد آنکه دوست دارید علی و فاطمه و حسن و حسین را و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کند که سئل رسول الله
من هولاء الذین تجب علینا مودتهم قال علی و فاطمه و ابناهما فالهاء ثلث مرات یعنی سوال کرده شد از حضرت رسالت یجب
که این گروه کیستند که واجبست بر ما محبت ایشان آن حضرت سه نوبت فرمود که علی است و فاطمه و هر دو پسران
ایشان و این حدیث در کشاف و غیره مذکور است قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا در معتقد گفته شده که این آیت مخصوص حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا و امامین است علیهم الصلوة والسلام
روایت ام سلمه و عایشه و غیرهما قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان از انس بن مالک مرویست که گفت مراد از بحرین علی
و فاطمه یخرج منهما اللولو و المرجان حسن و حسین و از ابن عباس مرویست که گفت مرج البحرین علی و فاطمه بینهما
برزخ النبی یخرج منهما اللولو و المرجان الحسن و الحسین قوله تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و
نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم یعنی ندا کنند و آواز دهند اصحاب اعراف مردانیکه ایشان را
بسیما و نشان می شناختند و اعراف نام کوهیست مشرف بر بهشت از مرتضی مرویست که فرمود نحن اصحاب
الاعراف من عرفناه بسیماه ادخلناه الجنة یعنی ماییم اصحاب اعراف هر کس را که بشناسیم بجنت گذاریم قوله تعالی
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایه یعنی بعد از آن بمیراث دادیم کتاب را بکسانیکه برگزیدیم از بندگان
خود مرتضی هم فرمود که نحن اولئک مائیم آن گروه قوله تعالی و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله
و فضل الایه از ابی رافع مرویست که رسول الله مرتضی را با نفری چند بطلب ابو سفیان فرستاد بس اعرابی
از بنی خزاعه ایشان را دید و گفت که ان القوم قد جمعوا لکم یعنی بدرستیکه قوم ابو سفیان و اتباع او اسباب
جنگ از بهر شما جمع کرده اند بس مرتضی و اصحاب او گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل قوله تعالی ان الذین سبقت لهم
منا الحسنی اولئک عنها مبعدون یعنی بدرستیکه آنکسانیکه سابقه نیکوییها از ما حاصل است ایشان را آن گروه از
بهشت و دوزخ دور کرده شده اند از نعمان بن بشیر مرویست که گفت ان علیا تلاها لیلة فقرأ انا منهم و اقیمت الصلوة
فقام و هو یقول لا یسمعون حسیسها یعنی بدرستیکه مرتضی علی این آیت را تلاوت کرد یکشبی و فرمود که من از
آنکسانم که سابقه حسنی ایشانرا حاصلست و چون اقامت صلوة گفتند مرتضی بنماز برخاست و این آیت می خواند
لا یسمعون حسیسها یعنی نشنوند بانگ آتش دوزخ را و قوله تعالی و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر

یعنی این اعلام و آگاه گردانید چنانکه حاصل شده از خدا و رسول او بسوی مردمان در روز حج اکبر که خدای تعالی و رسول او بیزارند
از مشرکان ابن مردویه گفت بوحی ان اذن علی بالآیات من سورة براءة یعنی این اذان و آگاه کردن بشارت
داد که مرتضی علی مردم را آگاه کرد بدان آیات که خواند از سوره براءة چنانکه در باب دوم گفتیم که محمد مصطفی سوره
براءة را با ابابکر بسوی مکه فرستاد تا آن را بر کافران بخواند بعد از آن در روز مرتضی را در عقب او فرستاد تا سوره را
از ابابکر بستاند و خود آن را برساند و رسول الله فرمود در حق ان حال مرتضی که مامور شده ام بآنکه برسانم مگر من یا کسی
که از من باشد و ترجمه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون یعنی آیا گمان بردند مردمان که متروک
گذاشته می شوند باین مقدار که گویند که ایمان آوردیم و ایشان آزموده و تجربه نشوند قال علی قلت یا رسول الله ما هذه
الفتنة قال یا علی بک و انک مخاصم فاعد للخصومة یعنی مرتضی گفت که گفتم یا رسول خدا این فتنه و تجربه چیست
فرمود که ای علی این فتنه بسبب تو است و هر کسیکه با تو خصومت خواهند کرد پس آماده کن اسباب خصومت را تو گر
و ترجمه و لتعرفنهم فی لحن القول ابو سعید خدری گفت لتعرفنهم فی لحن القول ببغضهم علی بن ابیطالب یعنی البته می شناسی
منافقان را در کثر قول و سخن گفتار ایشان بسبب دشمنی که با مرتضی دارند و ترجمه فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله
علی الظالمین الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا یعنی آگاه کرد آگاه کننده میان مردمان که لعنت خدا باد بر آن
کافران که دین خود را لهو و لعب فرا گرفتند امام محمد باقر گفت که این آگاه کننده علی است و ترجمه فاتحین
جاء بالحسنة فله عشر امثالها الآیة یعنی هر که روز قیامت با نیکوئی بیاید او را ده چندان ثواب و جزا خواهد بود و مرتضی
فرمود که الحسنة حبنا و السیئة بغضنا یعنی نیکوئی محبت ورزیدن ما و بدی دشمنی کردن با ما و ترجمه من جاء بالحسنة فله
خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار یعنی در روز قیامت هر که با نیکوئی
آید پس او را بهتر از آن ثواب است و آنانکه چنین باشند از ترس آن روز ایمن اند و هر که با بدی آید در آتش دو
زخ رو در افکنند و مرتضی فرمود که الحسنة حبنا اهل البیت و السیئة بغضنا من جاء بها کبه الله علی وجهه فی النار
یعنی حسنه محبت ما است که اهل بیت رسولیم و سیئه بغض ما است هر که با آن آید حق تعالی او را با آتش دوزخ رو در وی
در افکند و ترجمه والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا الآیة مقاتل ابن سلیمان گفت نزلت فی
علی ابن ابیطالب و ذلک ان نفرا من المنافقین کانوا یؤذونه و یکذبون علیه یعنی این آیه در شان مرتضی
نازل شد و آن چنان بود که نفری چند از منافقان ایذای مرتضی میکردند و بر وی دروغ می بستند و ترجمه
و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم ابن عباس گفت نزلت فی علی و رجل من قریش ابا… و ما بر تو را

… سنه ارضا یعنی این آیت نازل شد در شان مرتضی و مردی از قریش که زنی از زنیه بود و ترجمه تراهم رکعا
سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا امام موسی کاظم از آبای خود روایت کرده که نزلت فی علی یعنی این آیت
در شان علی نازل شد و ترجمه فاستغلظ فاستوی علی سوقه قال استوی الاسلام بسیف علی و ترجمه یعجب
الزراع لیغیظ بهم الکفار عن جعفر بن محمد قال هو علی ابن ابیطالب و ترجمه و اما من اوتی کتابه بیمینه و هو علی ابن
ابیطالب و ترجمه هل یستوی هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم قیل هو الامام و ترجمه سلام علی آل یاسین قال
ابن عباس آل محمد و ترجمه و یؤت کل ذی فضل فضله امام موسی کاظم گفت هو علی ابن ابیطالب و ترجمه ادعو
الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی هو علی ابن ابیطالب و ترجمه افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق الآیة هو علی
ابن ابیطالب و ترجمه و السابقون السابقون علی و سلمان و ترجمه و بشر المخبتین الی و ترجمه و عمار رفقا هم یبتغون
قال منهم علی و سلمان و ترجمه و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات عن ابن عباس ان
الانسان لفی خسر ابوجهل الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات علی و سلمان و ترجمه و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر
عن ابن عباس انها نزلت فی علی تمت آیات قرآن که از کتاب مناقب ابن مردویه نقل کردیم باب نهم
در ثبوت فضیلت مرتضی بسبب کفو بودن در تزویج او با فاطمه زهرا و این بر دو فصل است فصل اول در ورود
اخبار از ام سلمه مرویست که قال رسول الله لو لم یخلق علی ما کان لفاطمة کفو یعنی اگر خدای تعالی نیافریده بودی
علی را نبودی فاطمه را همسری لایق و در مناقب خطیب از امیر المومنین علی مرویست که رسول الله فرمود اتانی
ملک فقال یا محمد ان الله عز وجل یقرأ علیک السلام و یقول قد زوجت فاطمة من علی فزوجها منه و قد امرت
شجرة طوبی ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان و ان اهل السماء قد فرحوا لذلک و سیولد منهما سیدا شباب
اهل الجنة و بهما تزین الجنة فابشر یا محمد فانک خیر الاولین و الآخرین یعنی فرشته از نزد خدا آمد و گفت ای محمد بدرستی
که خدای عز وجل بتو سلام می رساند و میگوید که فاطمه را جفت علی کردم پس تو نیز او را جفت علی کن و درخت
طوبی را امر کرده ام تا بار گرفت از در و یاقوت و مرجان و بدرستی که اهل آسمان بجهت آن شاد شده اند و زود
باشد که از ایشان متولد شود دو امام که سید جوانان اهل بهشت باشند و جنت بایشان آراسته شود پس بشارت
باد مر ترا ای محمد که بهترین اولین و آخرین توئی و دیگر در کتاب مناقب خطیب از بلال بن حمامه مرویست که گفت طلع
علینا رسول الله ذات یوم و وجهه مشرق کدارة القمر فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال یا رسول الله ما هذا
النور قال بشارة اتتنی من ربی فی ابن عمی و ابنتی و ان الله عز وجل زوج علیا من فاطمة و امر رضوان

خازن الجنان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا يعني صكاكا بعدد محبي اهل بيتي وانشأ من تحتها ملائكة من نور و دفع الى
كل ملك صكا فاذا استوت القيامة باهلها نادت الملائكة في الخلائق فلا يبقى محب لاهل البيت الا دفعت اليه
صكا فيه فكاك من النار فاخي وابن عمي وابنتي فكاك رقاب رجال ونساء من امتي من النار يعني يک روزی
رسول الله را آمد در روی او روشنی بود چون دایره ماه پس عبدالرحمن بن عوف از آن حضرت پرسید و گفت ای
رسول الله این نور چیست که در روی تو می‌بینم آن حضرت فرمود که بشارتیست که از پروردگار من بمن
آمده در باره برادر و پسر عمم من و دختر من و بدرستیکه الله تعالی علی را جفت فاطمه گردانید و رضوان
که خازن جنت است فرمود تا شجرهٔ طوبی را بجنبانید پس طوبی صحیفه‌ها یعنی نامه‌ها را بار گرفت بعدد محبان اهل
بیت من و از زیر طوبی ملائکه از نور پیدا شدند و بدست هر ملکی صحیفه داد پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند آن
ملائکه در میان خلایق ندا کنند و محبان ما را بخوانند تا برای هیچ محبی نماند این خاندان را الا که بدست او صحیفه
دهند که در آن صحیفه آزادی او باشد از آتش دوزخ پس بسبب برادر و ابن عمم و دختر من آزاد است رقاب رجال
و نسا یعنی گردنهای مردان و زنان امت من از آتش دوزخ این حدیث را ابن خالویه در کتاب آل آورده است
و همین حدیث بعبارت دیگر از مالک بن حمامه مرویست که گفت طلع علینا رسول الله صم ذات یوم متبسما یضحک
فقام الیه عبدالرحمن بن عوف وقال بابی انت وامی یا رسول الله ما الذی اضحکک قال بشارة اتتنی من عند الله
في ابن عمي واخي وابنتي ان الله تعالى لما زوج فاطمة امر رضوان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا يعني صكاكا
بعدد محبينا اهل البيت ثم انشأ من تحتها ملائكة من نور فاخذ كل ملك رقا فاذا استوت القيامة باهلها ماجت
الملائكة في الخلائق فلا يلقون محبا لنا محضا اهل البيت الا اعطوه رقا فيه براءة من النار فنثار اخي وابن عمي
وابنتي فكاك رقاب نساء ورجال من امتي من النار يعني رسول الله صم بکر در آمد تبسم کنان و خندان پس عبدالرحمن
بن عوف بسوی آن حضرت برخاست و گفت که فدای تو باد پدر و مادر من ای رسول خدا این چیز که ترا به
خنده آورده است چیست آن حضرت فرمود که بشارتیست که از نزد الله تعالی درباره ابن عم و برادر من
و دختر من بمن آمده است بدرستی که حق تعالی در آن حالی که فاطمه را تزویج کرد رضوان را فرمود تا شجرهٔ طوبی را
جنبانید پس طوبی را بعدد محبان ما که خاندانیم صحیفه‌ها بار گرفت بعد از آن از زیر طوبی ملائکه از نور آن
کرد از نور آفرید و هر ملکی صحیفه فرا گرفت پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند ملائکه و خلایق در هم آمیزند
بر انگیزند پس هیچ محب مخلص و دوست خالص ما را که خاندانیم نبینند الا که بدست او صحیفه دهند که در آن برات

برات و بیزاری بود از آتش پس نثار برادر و ابن عمم من و دختر من آزادی زنان و مردان امت منست از آتش و در
کفایة الطالب از جابر بن سمره مرویست که رسول الله صم فرمود ایها الناس هذا علي بن ابي طالب وانتم تزعمون اني انا
زوجته ابنتي فاطمة ولقد خطبها الي اشراف قريش فلم اجب كل ذلك اتوقع الخبر من السماء حتى جاءني جبرئيل ليلة اربع
عشرين من شهر رمضان فقال يا محمد العلي الاعلى يقرأ عليك السلام وقد جمع الروحانيين والكروبيين في واد يقال
له الافيح تحت شجرة طوبى وزوج فاطمة عليا وامرني فكنت الخاطب والله تعالى الولي وامر شجرة طوبى فحملت الحلي و
الحلل والدر والياقوت ثم نثرته وامر الحور العين فاجتمعن فالتقطن فهن يتهادينه الى يوم القيامة ويقلن هذا نثار
فاطمة يعني ای مردمان اینست علی ابن ابی طالب ایستاده است و حال آنکه شما می‌پندارید و بگمان میگویند که من بکسی
او را جفت دختر خود فاطمه کرده ام و بدرستیکه اشراف و بزرگان قریش خطبه و خواستگاری او کرده اند و من
بجواب ایشان مشغول نشدم آن همه از بهر آن میکردم که متوقع و منتظر خبر آسمانی می‌بودم تا جبرئیل در شب
بیست چهارم ماه رمضان آمد و گفت ای محمد علی اعلی بر تو سلام می‌خواند و جمع کرده است روحانیان و کروبیان را
در وادی که آن را افیح میگویند یعنی فراخ در زیر شجرهٔ طوبی و فاطمه را بعلی تزویج کرد و فرمود مرا تا من خواستگار
فاطمه باشم و الله تعالی ولی نکاح شد و امر کرد شجرهٔ طوبی را تا حلی یعنی زرینه و حلل یعنی جامه‌های بهشت و در و یاقوت بار
گرفت و آن را نثار کرد و حور العین فرمود تا جمع شدند و آن را التقاط کردند یعنی برچیدند پس حور عین آن را با همدیگر
هدیه میکنند تا قیامت و میگویند این نثار فاطمه است و در وسیلة المتعبدين از انس بن مالک مرویست که او گفت
بينما رسول الله صم جالس في المسجد اذ جاء علي فقال يا علي ما جاء بك فقال جئت اسلم عليك يا رسول الله فقال هذا جبرئيل
يخبرني ان الله تعالى زوجك فاطمة واشهد على تزويجها اربعين الف ملك واوحى الى شجرة طوبى ان انثري عليهم الدر
والياقوت فنثرت عليهم الدر والياقوت ثم ابتدرن الحور يلتقطن فهم يتهادونه بينهم الى يوم القيامة يعني رسول الله صم نشسته بود در مسجد که
علی آمد حضرت رسالت صم با او گفت که ای علی ترا چه حاجت آورده است گفت که آمدم بر تو سلام کنم آنحضرت فرمودند
که اینست جبرئیل مرا خبر و اعلام میکند که حق تعالی ترا جفت کرد با فاطمه و چهل هزار فرشته گواه کرد و شجرهٔ
طوبی را امر کرد که در و یاقوت بریز کو آن را نثار کنند پس طوبی در و یاقوت بر ایشان نثار کرد و حور عین بیا
درت میشوند و شتافتند و آن نثار را از طبقهای در و یاقوت برمی‌چیدند پس آن را با همدیگر هدیه
می فرستند تا روز قیامت و در مناقب خطیب از عبدالله بن مسعود مرویست که چون رسول الله صم با فاطمه زوجک(?)

سیدا فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین یا فاطمة لما اراد الله تعالی ان املکک من علی امر الله جبرئیل فقام فی السماء الرابع
فصف الملائکة صفوفا ثم خطب علیهم فزوجک من علی ثم امر الله شجر الجنان فحملت الحلی والحلل ثم امرها فنثرت علی
الملائکة فمن اخذ منها شیئا اکثر مما اخذه غیره افتخر به الی یوم القیمة یعنی رسول الله صلعم فرمود ای فاطمه ترا جفت
کسی کرده ام که در دنیا سید و مهتر است و بدرستیکه او در آخرت از جملهٔ صالحانست یعنی در زمرهٔ انبیاست ای فاطمه
چون حضرت حق تعالی خواست که ترا بعلی دهم جبرئیل را فرمود تا در آسمان چهارم ایستاد و ملائکه را صف صف
داشت و بعد از آن بر ایشان خطبه خواند و ترا جفت علی کرد و بعد از آن اشجار و درختان جنت را امر کرد
تا زر و زیور و جامهای بهشتی بار گرفتند و فرمود تا آن را بر ملائکه نثار کردند پس هر که فرا گرفت از آن زینه
و جامها بیشتر از آن چه غیر او فرا گرفته باشد افتخار کند بآن تا روز قیامت و همین حدیث در کفایة الطالب از علقمه
مرویست که گفت فاطمه را در بامداد عروسی لرزه بر اندام افتاد پس رسول الله صلعم با او گفت که ترا زوجت کسی کردم که سیدا
فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین یا فاطمة لما اردت ان املکک بعلی امر الله شجرة الجنان فحملت حلیها وحللها
وامرها فنثرته علی الملائکة فمن اخذ منه یومئذ شیئا اکثر مما اخذ صاحبه او احسن افتخر به علی صاحبه الی یوم القیمة
یعنی ای فاطمه چون خواستم که ترا بعلی دهم حق تعالی درختان بهشت را امر کرد تا حلی و حلل بار گرفتند و فرمود تا آن را
بر ملائکه نثار کردند پس هر که آن روز از آن نثار چیزی ستد بیشتر یا بهتر از آن چه یار و مصاحب او ستده بود افتخار
کند بآن چیز بر یار و مصاحب خود تا روز قیامت و در کفایة الطالب امام جعفر از آبا و اجداد خود علیهم السلام روایت کند
که ان ابابکر اتی النبی صلعم فقال یا رسول الله زوجنی فاطمة فاعرض عنه فاتاه عمر فقال مثل ذلک فاعرض عنه واتیا
عبد الرحمن بن عوف فقالا انت اکثر قریش مالا فلو اتیت رسول الله صلعم فخطبت الیه فاطمة زادک الله مالا
الی مالک وشرفا الی شرفک فاتی النبی صلعم فقال له مثل ذلک فاعرض عنه فاتاهما فقال قد نزل بی مثل الذی
نزل بکما فاتیا علی بن ابی طالب وهو یسقی نخلات له فقالا قد عرفنا قرابتک من رسول الله صلعم وقدمتک فی الاسلام
فلو اتیت رسول الله صلعم فخطبت الیه فاطمة لزادک الله فضلا الی فضلک وشرفا الی شرفک فقال لقد نبهتمانی فانطلق
فتوضأ ثم اغتسل ولبس کساء قطریا وصلی رکعتین ثم اتی النبی صلعم فقال یا رسول الله زوجنی فاطمة قال اذا زوجتکها
فما تصدقها قال اصدقها سیفی وفرسی ودرعی وناضحی قال اما ناضحک وسیفک وفرسک فلا غنی بک عنها تقاتل
المشرکین واما درعک فشانک بها فانطلق علی فباع درعه باربعمائة وثمانین درهما قطریة فصبها بین یدی رسول الله

رسول الله صلعم فلم یسالنی عنه دما ولا هو مخبره یعنی بدرستیکه ابوبکر پیش پیغمبر آمد و گفت ای رسول خدا مرا جفت فاطمه کن آن
حضرت از ابوبکر اعراض نمود یعنی روی گردانید پس عمر آمد و همچنان گفت از وی هم اعراض کرد پس هر دو بنزد عبد الرحمن
بن عوف آمدند و گفتند تو اکثر قریشی بحسب مال اگر پیش رسول الله صلعم روی و خواستاری فاطمه میکردی حق تعالی بر
مال تو مالی دیگر و بر شرف تو شرفی دیگر می افزود عبد الرحمن پیش پیغمبر آمد و خواستاری کرد از وی هم روی بگردانید
پس باز آمد پیش ابوبکر و عمر گفت بر من نازل شد آنچه بر شما نازل شده بود از روی گردانیدن پیغمبر و جواب ندادن پس ابوبکر
و عمر پیش مرتضی آمدند و او نخلی چند را که ملک او بود آب میداد پس گفتند ما قرابت و خویشی ترا نسبت با رسول الله
و تقدم ترا در اسلام معلوم کرده و شناخته ایم اگر پیش رسول الله صلعم روی و خواستاری فاطمه میکردی حق تعالی فضلی
بر فضل تو و شرفی بر شرف تو می افزود پس مرتضی گفت بدرستیکه مرا آگاه کردید پس روانه شد و وضو کرد بعد از
آن غسلی بر آورد و عبای قطری پوشید و دو رکعت نماز کرد و بعد از آن پیش پیغمبر آمد و گفت ای رسول خدا مرا جفت
فاطمه کن گفت هر گاه که ترا جفت او کنم او را چه مقدار صداق میکنی حضرت مرتضی گفت که سیف و فرس و
درع و ناضح یعنی شتر خود در وجه صداق او میکنم آنحضرت فرمودند هرچه ناضح و سیف و فرس است از آنها استغنا نکنی
زان نما جهت آنکه شتر متاع تو در سفر میدارد و سیف و فرس آلت کار زار است و هر چه درع و زره است کار
تو با آن نیست یعنی از آن مستغنی و فارغی پس مرتضی روانه شد و درع خود را بچهار صد و هشتاد درم قطری
فروخت و آن را در پیش حضرت رسالت ریخت آنحضرت مرتضی را ارشاد دادند و آن بخرید و نه مرتضی دیرا
از کمیت آن اخبار کفو و در مناقب خطیب خوارزم از ام سلمه مرویست که گفتند لما ادرکت فاطمة
رسول الله صلعم مدرک النساء خطبها اکابر قریش وکان کلما ذکرها رجل من قریش لرسول الله صلعم اعرض عنه رسول الله بوجهه حتی
کان الرجل منهم یظن فی نفسه ان رسول الله ساخط علیه او قد نزل الی رسول الله صلعم فیه وحی من السماء ولقد خطبها من
رسول الله صلعم ابوبکر فقال له رسول الله امرها الی ربها وخطبها بعد ابی بکر عمر فقال له رسول الله کمقالته لابی بکر یعنی چون
فاطمه زهرا دختر رسول الله صلعم بحد بلوغ رسید و از زنان شد اکابر قریش خواستاری وی کردند و هر گاه که
مردی از قریش فاطمه را پیش رسول الله صلعم بخواستاری یاد کردی رسول الله از آن کس روی گردانیدی تا حدیکه
آن قرشی در حق خود گمان میکرد که پیغمبر بروی ساخط و خشمگین است یا خود در حضرت عزت در حق وی وحیی از آسمان نازل
شدی و بدرستیکه ابوبکر وی را از رسول الله طلب کرد آنحضرت جواب داد که کار فاطمه با پروردگار موقوفست
و بعد از ابوبکر عمر خواستاری نمود آنحضرت همین جواب داد و چون مرتضی خواستاری کرد ام سلمه گفت

کن آنحضرت صلعم
کادین ل
وسلمان فارسی

زینت وجه رسول الله متهلل شد و سرور آثار تبسم بر وجه علی پیدا دیدم که حضرت پیغمبر متهلل و روشن شد از فرح و شادی
و بعد از آن در روی مرتضی تبسم نمود و گفت ابشر یا علی فان الله عز وجل قد زوجکها من السماء من قبل ان ازوجک
فی الارض فصل دوم در تعداد اولاد ذکور و اناث مرتضی از کتاب صفة الصفوه منقول است که اولاد ذکور آن
حضرت چهارده بودند و اناث نوزده ذکور حسن حسین محمد اکبر عبیدالله ابوبکر عباس عثمان جعفر عبدالله یحیی محمد اصغر
عون عمر محمد اوسط اناث زینب کبری رمله کبری ام کلثوم کبری ام الحسن ام هانی میمونه زینب صغری رمله
صغری ام کلثوم صغری رقیه فاطمه امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر جمانه نفیسه و دختری دیگر پیش از تمیز وفات
کرده بود و بعضی گفته اند که فاطمه زهرا بعد از حضرت رسالت پسری اسقاط کرده که رسول الله وی را در حال حمل محسن نام کرده
بود پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری هر چهار از فاطمه زهرا اند و محمد اکبر که کنیت او ابوالقاسم
بوده است ابن حنفیه و نام مادر او خوله است بنت جعفر بن قیس حنفیه و عبیدالله و ابوبکر هر دو با برادر خود امام حسین
در طف کربلا شهید شده اند و مادر ایشان لیلی بنت مسعود تمیمیه است و عباس و عثمان و جعفر و عبدالله هر چهار همراه امام حسین
شهید شدند مادر ایشان ام البنین بود بنت حزام بن خالد بن دارم و یحیی و عون مادر ایشان اسما بنت عمیس خثعمیه بود که
اول زن جعفر طیار بود و چون جعفر در غزای موته شهید شد زن ابوبکر شد و محمد بن ابوبکر از وی بود و بعد از آن که ابوبکر
زن مرتضی شد و یحیی و عون آورد و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص بود و این امامه دختر زینب بنت
رسول الله بود و مرتضی او را بعد از وفات خاله او که فاطمه زهرا است خواست و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام
بنت عروة بن مسعود ثقفی بود و باقی فرزندان از امهات اولاد یعنی هر یک از کنیزکی بودند و مرتضی در حین وفات
چهار زن در نکاح داشت امامه بنت رسول الله و لیلی بنت مسعود تمیمیه و اسما بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و امهات بنت ا
اولاد داشتند و شیخ مفید که از مشاهیر علمای شیعه است در کتاب ارشاد گفته که اولاد مرتضی بیست و هشت اند حسن
و حسین و زینب کبری و زینب صغری که ام کلثوم کنیت داشت از فاطمه زهرا بودند و محمد که کنیت او ابوالقاسم
بود او است ابن حنفیه و مادر او خوله بنت جعفر حنفیه است و عمر و رقیه توامان بودند و مادر ایشان ام حبیب بنت
ربیعه است و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله هر چهار در کربلا شهید شدند و مادر ایشان ام البنین است و محمد اصغر که کنیت
او ابوبکر بود و عبیدالله هر دو در کربلا شهید شدند و مادر ایشان لیلی بنت مسعود کلابیه است و یحیی و عون مادر ایشان اسما
بنت عمیس خثعمیه است و ام الحسن و رمله مادر ایشان ام مسعود بن عروة بن مسعود ثقفی است و نفیسه و زینب صغری و ام
هانی و ام الکرام و جمانه که ام جعفر کنیت داشت و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه این ده دختر هر یک از ام

از ام ولدی بودند یعنی از کنیزکی و محسن برادر امامین بعد از حضرت رسالت سه چهار ماهه بود که افتاد باب دوم در ذکر آنچه در بعض
احادیث که بغرض ما متعلق است در حقیقت مرتضی را بحسب مفهوم ملتزم است مشتمل بر چهار حرف حرف اول در حکایت
منع عمر رسول الله را از کتابت آن کتاب که در مرض موت خواست نوشتن بخاری در باب هل یستشفع الی اهل الذمة و در
باب اخراج الیهود من جزیرة العرب و در باب مرض موت النبی از ابن عباس روایت کرده که میگفت یوم الخمیس و ما
یوم الخمیس یعنی روز پنجشنبه و چه روزی پنجشنبه ثم بکی حتی خضب دمعه الحصباء یعنی بعد از آن گریست تا حدی که اشک او سنگ بالدم
ریزه های راه را خضاب کرد و رنگین ساخت و در روایتی ثم بکی حتی بل دمعه الحصی یعنی گریست چندانکه اشک او سنگ ریزه اشک م
گرد پس مردمان وی را گفتند یا ابن عباس چیست این یوم الخمیس گفت چون وجع رسول الله سخت شد فرمود
بیارید کتابی و در روایتی دیگر بیاورید شانه کتفی تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید و در ضلالت
نیفتید تا ابد ابن عباس گوید که صحابه بخصومت در نزاع افتادند و حال آنکه نزدیک هیچ پیغمبری نشاید که نزاع باشد گفتند
اهجر رسول الله یعنی هرزه و هذیان گفت رسول خدا و در روایتی فقالوا ما له اهجر استفهموه یعنی گفتند پیغمبر را چه شده است
که این سخن میگوید آیا هرزه و هذیان است این که میگوید استفهموه یعنی تفحص کنید از وی که این چه گفتن باشد و
بروایتی فقالوا ما شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه یعنی گفتند پیغمبر را چه حالت آیا هرزه و هذیان گفتن مشغول
است استفسار کنید که چه میگوید ابن عباس گفت فذهبوا یردون علیه یعنی در ایستادند در سخن پیغمبر را بر پیغمبر رد میکردند و قبول از وی م
نمی نمودند بلکه حضرت رسالت را هرزه و هذیان گفتن نسبت میکردند و در صحف ثانی بخاری در باب قول المریض قوموا
عنی و در باب کراهیة الاختلاف هم از ابن عباس روایت کرده که چون وعده وفات رسول الله رسید در خانه پیغمبر
جمعی از صحابه حاضر بودند و عمر خطاب در میان ایشان بود پس پیغمبر با صحابه گفت که بیایید تا از برای شما بنویسم کتابی که هرگز بعد از
آن گمراه نشوید و در ضلالت نیفتید تا ابد عمر گفت بدرستی که وجع و خستگی بر پیغمبر غالب شده است یعنی در این حالت بر سخن
او اعتماد نیست و قرآن نزدیک شما است و کتاب الله ما را بس است پس اهل صحابه که در خانه حاضر بودند دو گروه شدند و با هم بر
مخالفت و خصومت کردند بعضی سخن پیغمبر میل کردند و میگفتند که آلات کتابت نزدیک کنید تا پیغمبر از برای شما کتابی
بنویسد که بعد از آن هرگز گمراه نشوید و بعضی آن سخن میگفتند که عمر گفته بود ابن عباس گوید که چون این جماعت در حضور پیغمبر
اکثار مخالفت و خصومت کردند و گفتار باطل و لغو و لغط از حد گذرانیدند حضرت رسالت فرمود که قوموا عنی یعنی برخیزید
از پیش من و همه را از خانه بیرون کرد و گفت ابن عباس هرگاه که از این شکایت حکایت کردی در آخر آن گفتی که ان الرزیة
کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلعم و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم و لغطهم یعنی بدرستی که مصیبت و غم

منفعت آن بود که مانع و حایل شد میان پیغمبر و میان کتابت آن کتاب ای ولی مومن از اینجا افضلیت مرتضی لازم آید
بنا بر آنکه غیر مرتضی حضرت رسالت را ابرام داده و هذیان گفتن نسبت کرده است و حال آنکه هیچکس نقل نکرده که در غیبت و
حضور حضرت رسالت امثال این کردار و گفتار از مرتضی صادر شده باشد بلکه ممتثل امر آن حضرت می بوده و اقوال
و افعال رسول الله را بموجب نص کلام الله و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی عین اقوال و افعال [illegible]
میدانست حرف دوم در کیفیت صلوة ابوبکر و تاخیر حضرت مصطفی و بر او آن دو نوبت بوده یکنوبت در حالت
صحت پیغمبر و راوی حدیث سهل بن سعد ساعدیست و نوبت دوم در حالت مرض پیغمبر و راوی حدیث عایشه است
اما نوبت اول بخاری در باب من دخل لیوم الناس فجاء الامام الاول و در باب ما یجوز من التسبیح و الحمد
فی الصلوة للرجال و در باب رفع الایدی فی الصلوة و در باب الاشارة فی الصلوة و در اول ابواب السهو از سهل بن صلح
ساعدی روایت کند که بنی عمرو و بنی عوف در موضع قبا حوالی مدینه می بودند و میان ایشان قتال و خصومت
افتاد پس حضرت رسالت با جمعی از صحابه از مدینه بیرون رفت تا میان ایشان صلح و اصلاح کند و وقت نماز درآمد
پس موذن که بلال بود نزد ابوبکر شد و گفت که وقت نماز میگذرد و رسول الله هم نیامده هیچ رغبت داری در امامت
مردمان ابوبکر گفت نعم ان شئت یعنی بلی رغبت دارم اگر خواهی و در روایتی ان شئتم یعنی اگر خواهید پس بلال گفت
و ابوبکر پیش رفت و تکبیر احرام بست و مردمان تکبیر احرام بستند و در میان نماز بودند که حضرت مصطفی هم رسید
و در میان صفوف نماز می رفت و صفها را یک یک میشکافت تا بصف اول رسید مردمان بتصفیق و دست
بر دست زدن مشغول شدند تا ابوبکر التفات کند و ابوبکر در نماز ملتفت نمی شد چون مردمان اکثر تصفیق کردند
التفات کرد و پیغمبر را دید پس رسول الله صلعم وی را اشارت کرد که در جای خود باش ابوبکر هر دو دست برداشت
و گفت الحمد لله که حضرت رسالت با من این اشارت کرد و ابوبکر باز پس آمد و آن حضرت پیش رفت و نماز عصر را گذارد
و چون از نماز فارغ شد با ابوبکر گفت که ترا چه منع کرد از آنکه در مقام خود ثابت نبودی آن دم که بتو اشارت کردم ابو
بکر گفت که ابن ابی قحافه را این مرتبه نیست که پیش نمازی رسول الله کند پس حضرت رسالت صلعم روی بمردمان کرد و گفت
که چرا در نماز تصفیق کردید هر گاه کاری و مهمی در نماز پیش آید اگر مرد است باید سبحان الله گوید و اگر زنست تصفیق کند
یعنی دست بر دست زند این روایات موافق نسخ حموی و ابی الهیثم و ابی اسحق مستملی است و هر چه در بخاری در باب
الامام یاتی قوما فیصلح بینهم آورده است که چون رسول الله صلعم بصلح بنی عمرو رفت با بلال گفت هر گاه که وقت
نماز درآید و من نیامده باشم با ابوبکر بگوی تا پیش نمازی کند و باز فربری در جزء این روایت گفت که ابو عبدالله بخاری

بخاری فرموده که این روایت را بغیر حماد هیچ راوی روایت نکرده است یعنی گفتن پیغمبر بلال را که با ابوبکر بگوی تا پیش
نمازی کند نوبت دوم بخاری در باب حد المریض ان یشهد الجماعة و باب اهل العلم و الفضل احق بالامامة و باب
الرجل یاتم بالامام و یاتم الناس بالماموم از عایشه روایت کند که در مرض موت حضرت رسالت بلال بگه نماز پیش
طلب رسول الله آمد آن حضرت گفت بفرمایید تا ابوبکر پیش نمازی مردمان کند عایشه گوید که من گفتم ابوبکر مردی
مقام دوم رقیق القلب است هر گاه که در قیام نماید و بر جای تو نشیند امامت کردن نمی تواند نه نوبت این عذر می آوردم
و آن حضرت می فرمود بگویید تا ابوبکر پیش نمازی کند و در روایتی گوید گفتم عمر را بفرمایید هر گاه که ابوبکر قائم مقام تو
گردد گریه بروی غالب شود و آواز بمردمان شنوانیدن نتواند و با حفصه دختر عمر گفتم تا همین سخن گفت آن حضرت فرمود
انکن صواحب یوسف یعنی شما آن زنانید که یوسف را بمحنت تهمت و بلای زندان گرفتار کردید عایشه گوید چون
ابوبکر در نماز ایستاد و تکبیر احرام بست پس حضرت رسول الله در خود خفتی یافت و آنحضرت را سبک دید از خانه بیرون آمد
و یک دست بر کتف عباس نهاد و یکی بر کتف مردی دیگر و آنحضرت هر دو پای خود بر زمین می کشید از غایت ب
[illegible] و ضعف عبدالله بن عباس گوید که آن مرد دیگر که عایشه نام او نبرد علی ابن ابی طالب بود و هم چنین عباس و علی حضرت
مصطفی را می آوردند تا بر جانب دست چپ ابوبکر نشست و نشسته امامت کرد و در روایتی آورده که باعمش گفتند
که مردمان اقتدا با ابوبکر میکردند و ابوبکر اقتدا بحضرت مصطفی کرد اعمش بسر اشارت کرد که بلی ای ولی مومن ما درین
روایت بحثی مفصل نگوییم اگر غرض از اقتدای مردمان با ابوبکر آنست که ابوبکر امامت مردمان میکرد و آن حضرت
امامت ابوبکر میکرد این خود ممنوع است زیرا که در هیچ مذهبی و ملتی جایز نیست که یک جماعت را دو امام امامت کنند
و اگر غرض آنست که ابوبکر مانند مردم موذن و معرفی بود این مسلم است اما فضیلتی چنانچه درین مبیّنت و در باب
انما جعل الامام لیوتم به از عایشه مرویست که پیغمبر در مرض موت ثقلی و گرانی در خود یافت و در وقت عشاء الآخرة از ما
پرسید که مردمان نماز گذاردند گفتیم نه و منتظر تواند ای رسول الله آن حضرت فرمود که برای من آب در تغار کنید عایشه
گفت که چنان کردیم و غسلی بر آورد و چون عزم قیام نمود بیهوش گشت و هم چنین تا سه نوبت می پرسید که مردمان نماز
کردند و ما می گفتیم که منتظر تواند و او می فرمود که آب در تغار کنید و غسل میکرد و در حین قیام بیهوش می شد عایشه گفت
که بعد از آن بسوی ابوبکر فرستادند تا پیش نمازی کند ابوبکر مردی رقیق القلب بود بعمر گفت که تو پیش نمازی کن عمر بدو گفت
که تو اولی و احقی ای ولی مومن ازین حرف استشمام فاضلیت و مفضولیت صحابه توان کرد بواسطه عزل و نصب چرا که مرتضی
در هیچ امری و منصبی هیچکس معزول نشده است بخلاف آنکه به گویا پیش رسول الله در حق او بد گفتند چنانچه در باب

دوم گفتیم که حضرت مصطفی مرتضی را امیر کرد و لشکر که دویست و چهار صد نفر از رفقا بود در جانب ... پس حضرت
رسالت از و شکایت کردند و آن حضرت بر ایشان غضب کرد و بکر و ز در غزای ذات السلاسل ابوبکر و عمر بن خطاب و عمرو بن
عاص هر یک رفت هر یک سرلشکر می شده و شکست یافته باز میگشت و معزول می شد و بعد از عمرو عاص مرتضی سرلشکر شده رفت
و فتح کرد و در غزای خیبر ابوبکر صاحب رایت و امارت شد و شکست یافت و روز سوم مرتضی رفت و فتح کرد و در — و روز دوم عمر صاحب رایت و امارت شد و شکست یافت هم
فرستادن سوره برائت همراه ابوبکر فرستادن مرتضی در عقب او معزول شد پوشیده نماند که بخاری در باب
اهل العلم و الفضل احق بالامامة و در باب من رجع الامام القهقری فی صلوته از انس بن مالک روایت کند که ابوبکر در
مرض موت رسول الله امامت میکرد تا روز دوشنبه که روز وفات حضرت بود در صف نماز ایستاده بودیم
که پیغمبر پرده در حجره بر داشت دیدیم که بر پای ایستاده بود و سوی ما نظر میکرد و بعد از آن بما اشارت کرد که نماز خود
تمام کنید و همان روز وفات کرد ای ولی مؤمن درین روایت تأمل کن که هرگاه که حضرت نبوت در حالتیکه ضعیف
و نحیف بود و استطاعت قیام نداشت تا حدیکه میان علی و عباس محمول بجهت جماعت می رفت و در یک جماعت میگو
چنانکه بخاری گفت که در مرض است که بجماعت آمد پس چگونه حضرت نبوت بجماعت نیاید در حالتیکه متمکن باشد
از قیام و استطاعت بر پای ایستادن داشته باشد بلی شاید که انس بن مالک از واقعه خبر داده باشد یعنی النبی که خواب
دیده باشد که روز وفات حضرت رسالت و صحابه در نماز ایستاده اند و پیغمبر پرده در حجره خود برداشت و دید
که بر پای ایستاده بود و با ایشان اشارت فرمود حرف سوم در قصه فدک بخاری در اول کتاب خمس و در باب
غزوه خیبر از عایشه روایت کند که فاطمه دختر رسول الله بعد از وفات پیغمبر از ابوبکر نصف میراث رسول الله بعض
است طلب کرد و آن غنیمتی بود در مدینه که الله تعالی به پیغمبر داده بود و فدک که قریه بود از قرای خیبر و آن چه مانده بود
از خمس یک چیز پس ابوبکر در جواب گفت که من از رسول الله شنیده ام که میفرمود ما که پیغمبرانیم میراث خود نداریم هر چه
میگذاریم صدقه است و ابوبکر از آن مال هیچ بفاطمه نداد بنا بر آنکه صدقه بر اهل بیت حرام است پس فاطمه خشمگین شد
بر ابوبکر و بعیب رفت و با ابوبکر سخن نکرد تا بعالم بقا پیوست و بعد از پیغمبر شش ماه در قید حیات بود و چون وفات یافت
مرتضی او را بشب دفن کرد و خود بر وی نماز گذارد و اعلام و خبر ابوبکر نکرد و چه فاطمه با مرتضی آن چنان وصیت کرده
بود و نخواست که ابوبکر بر وی نماز گذارد و در جزو اول از کتاب سیاست و امامت مسلم بن قتیبه دینوری
آورده که ابوبکر چون منع کرد فاطمه را از فدک روزی دیگر با عمر گفت که قم بنا الی فاطمة فانا قد اغضبناها
یعنی برخیز تا بسوی فاطمه رویم و عذر خواهیم که وی را بقهر کرده ایم پس در خانه فاطمه رفتند و ایشان را بار نداد

بار نداد پس مرتضی را وسیلت کردند تا بار خواستند و چون بخانه فاطمه در آمدند سلام کردند سیدة نساء العالمین روی سوی دیوار کرد و جواب
سلام باز نداد و با ایشان گفت اگر شما را حدیثی خبار و اعلام کنم باقرار می آیید گفتند بلی گفت هیچ نشنیدید که پیغمبر
میفرمود فاطمة بضعة منی یرضیها ما یرضینی و یسخطها ما یسخطنی من ارضاها فقد ارضانی و من ارضانی فقد ارضی الله و من اسخطها
فقد اسخطنی و من اسخطنی فقد اسخط الله قالا نعم سمعنا منه یقول ذلک یعنی فاطمه گوشت پاره من است رضا و غضب — پاره از تن منست
او رضا و غضب من است هر که او را خشنود گرداند مرا خشنود کرده هر که مرا خشنود گرداند خدا را خشنود گردانیده و هر که
او را بقهر آورده مرا بقهر آورده و هر که مرا بقهر آورده باشد خدا را بقهر آورده است ابوبکر و عمر هر دو گفتند بلی شنیدیم
حضرت رسالت را که این حدیث میفرمود پس فاطمه گفت انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت
النبی لاشکونکما الیه یعنی بدرستیکه من خدا را و فرشتگان او را گواه میگیرم که شما مرا بقهر آورده و نا خشنود کرده اید و اگر با پدر ملا
قات کنم از شما شکایت بگویم آنکه هم بخاری در روایت بخاری عایشه گوید که در ایام حیات فاطمه علی را در پیش
مردم حرمت و جاهی بود پس چون فاطمه وفات یافت علی مردمان را از خیال دید که بغیر آن لازم التماس مصالحت و مبایعت
ابوبکر کرد و در آن شش ماه با ابوبکر بیعت نکرده بود پس بطلب ابوبکر فرستاد که بسوی ما بیا و هیچکس را همراه خود میار عایشه گوید ابا
نمی از جهت آن گفت که از حاضر شدن عمر کراهت داشت پس عمر با ابوبکر گفت که پیش ایشان تنها مرو ابوبکر گفت با من
چه خواهند کرد والله که تنها خواهم رفت بخانه علی و بخانه علی رفت و صلح کردند و این روایت بخاری است اما حمیدی در
جمع بین الصحیحین آورده است که قال رجل للزهری فلم یبایعه علی ستة اشهر قال لا والله و لا احد من بنی هاشم حتی بایعه
علی یعنی یکمردی با زهری گفت که علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد زهری جواب داد که نه والله و نه
هیچکس از بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند تا آنگاه که علی بیعت کرد بعد از آن بنی هاشم بیعت کردند و در کتب جمهور اهل سنت
که ابو سعید خدری گفت چون رسول الله وفات یافت فاطمه نزد ابوبکر آمد و ادعای کلیت و ملکیت فدک فرمود ابو
بکر گفت من میدانم که تو انشاء الله تعالی بغیر حق نمیگویی و لیکن بینت و گواه بیار پس فاطمه علی و ام ایمن را بگواهی آورد
ابوبکر گفت یک زن با یکمرد دیگر زن دیگر بیاور تا فدک را بتو دهم این از اهل طریق سنت است و میگویند که ابوبکر فدک را
بفاطمه جهت آن نداد که نصاب شهادت تمام نبود چرا که نصاب شهادت دو مرد است یا یک مرد و دو زن و
بفاطمه سوگند نداد با یک گواه و یمین جهت آنکه مجتهد نبود و عمل نمیکرد الا بدو مرد یا یک مرد و دو زن اما زدن شیعه
آنست که ام سلمه زوجه پیغمبر و امام حسن و امام حسین همه گواهی دادند و اهل سنت میگویند که در طریق ما ثابت نیست
این که ام سلمه گواهی داده باشند و امام حسن و امام حسین هم در آن وقت بالغ نبوده و نیز گواهی فرزند برای مادر

و مرد معقول است چه جز تیغ والله اعلم ای ولی مؤمن از حکایت منع فدک با فاطمه یک گواه دیدیم و خشمگین شدن فاطمه زهرا
و دفن وی بشب امری چند معلوم میشود از بیعت ناکردن مرتضی در آن ششماه با فاطمه که بیعت با امام بحق جهت
ارتفاع فساد و اصلاح عباد لازم و بحث است و دیگر معلوم میشود یکی استحقاق و اهلیت مرتضی منصب خلافت را
دوم عدم استحقاق غیر او ای ولی مؤمن امری چند معلوم بکرد دستاویز از فضیلت و حقیقت مرتضی هم جنبه حکومت
و خلافت خلفا چرا که عدم بیعت در آن مدت یقین که دلیل عدم رضای آن حضرت بخلافت ایشان و اظهارست
بآنکه استحقاق و اهلیت این مرتبه نداشتند و علی ابن ابیطالب احق و اولی بود از جهت قرب و علم و فضل و حرمت
چهارم کاری در ابواب شرب آورده است که رسول الله در خانه انس بن مالک بود که برای او شیر گوسفند آوردند
و آن را با آب چاهی که در خانه انس بود ممزوج کردند و از دست راست پیغمبر یک اعرابی نشسته بود و از دست
چپ ابوبکر و چون حضرت رسالت از آن شیر ممزوج آشامید و قدح از دهن دور ساخت عمر ترسید که پیغمبر قدح بآن اعرابی
دهد گفت ای رسول خدا قدح با ابوبکر ده که نزدیک تو است پیغمبر التفات بسخن عمر نکرد و قدح باعرابی داد و فرمود که الایمن
فالایمن یعنی آنکه بر دست راست بود اولی است و حال آنکه آن مرد اعرابی حضرت امیرالمؤمنین بود و کاری نزدیک قول
حق تعالی در سوره حجرات که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه یعنی بلند مکنید آواز خود را بر آواز پیغمبر که
عملهای شما تباه شود و شما از آن تباه شدن شعور نبود از ابن ابی ملیکه روایت کرده که گفت نزدیک بود که ابو
بکر و عمر هلاک شوند چه آواز خود در حضور رسول الله بلند کردند در آن حین که رکب بنی تمیم آمده بودند پس ابوبکر
با پیغمبر گفت که اقرع بن حابس را امیر بنی تمیم کن و عمر گفت از برای مردی دیگر که وی را امیر کن پس ابوبکر بعمر
گفت که مقصود تو نیست الا مخالفت من و آواز ایشان در این باب بلند شد پس حق تعالی این آیت در شان
ایشان فرستاد و نزدیک قول حق تعالی ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون یعنی بدرستیکه
آنان که می خوانند ترا از قفای حجره‌ها اکثر ایشان لا یعقل و جاهل اند و هم در کاری از عبدالله بن الزبیر
روایت که رکب بنی تمیم نزدیک پیغمبر آمدند ابوبکر با پیغمبر گفت اقرع بن حابس را امیر کن پس ابو
بکر با عمر گفت که مراد تو چه بود از مخالفت من و عمر با ابوبکر گفت که مراد تو چه بود از مخالفت من و با هم دیگر
مجادله کردند در حضور رسول الله و آواز بلند کردند پس درباره ایشان نازل شد آیت لا تقدموا بین
یدی الله و رسوله یعنی در پیش خدا و رسول خدا در گفتار و کردار پیش دستی مکنید تا آخر آیه و بعد از آن فرموده و لو
انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم یعنی اگر این غافلان و جاهلان صبر کردندی تا آنگاه که تو بیرون

پیش ایشان بیرون آیی ایشان را بهتر بودی از آنکه بآواز بلند میخوانند و از قفای حجره‌ها میخواندند غرض که این روایات
که دلالت بر بی ادبی ایشان میکند مستلزم افضلیت مرتضی است چه در حق وی از این قبیل آیات و روایات وارد
و نازل نشده است بلکه آیتی که بعتاب و توبیخ تعلق داشته باشد هرگز در شان وی نیامده است چنانکه در باب
و هم از ابن عباس روایت است که گفت و لقد عاتب الله اصحاب محمد صلعم فی آی من القرآن و ما ذکر علیا
الا بخیر و هذا آخر ما اردنا ایراده اللهم صل علی سیدنا محمد و آل محمد و وفقنا لما تحب و ترضی و ذلک
انت المبتدی المنان بالجزیل و الیک المنتهی تم الکتاب الموسوم بدر بحر المناقب فی فضایل علی ابن
ابی طالب علیه الصلوة و التسلیم و التحیة و الاکرام
و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا فی ید اقل الخلیقة
بل لا شیء فی الحقیقة عبد [illegible]
الکیلانی فی بیستم شهر ذی حجة الحرام من شهور سنه [illegible]

[illegible]
بانعامه و الله اکرم منعم

وبد معقول نیست جهت جز تبع والله اعلم ای ولی مؤمن از حکایت منع فدک با شقوه یک گواه و نیم و خشمگین شدن فاطمه زهرا
و دفن وی بشب امری چند معلوم میشود از بیعت ناکردن مرتضی در آن شش ماه با شقوه آنکه بیعت با امام بحق جهت
ارتفاع فساد و اصلاح عباد لازم و محتاج است و دیگر معلوم می شود کمال استحقاق و اهلیت مرتضی منصب خلافت را
دوم عدم استحقاق غیر او ای ولی مؤمن امری چند معلوم میگردد دیگر از فضیلت و حقیقت مرتضی و بینت حکومت
و خلافت خلفا چرا که عدم بیعت در آن مدت یقین که دلیل عدم رضای آن حضرت بخلافت ایشان و اظهارست
با کمال استحقاق و اهلیت این مرتبه نداشتند و علی ابن ابیطالب احق و اولی بود از جهت مرتبت علم و فضل و حسب
چهارم بخاری در ابواب شرب آورده است که رسول الله در خانه انس بن مالک بود که برای او شیر گوسفندی دوشیدند
و آن را با آب چاهی که در خانه انس بود ممزوج گردانیدند و از دست راست پیغمبر یک اعرابی نشسته بود و از دست
چپ ابوبکر و چون حضرت رسالت از آن شیر ممزوج آشامید و قدح از دهن دور کرد عمر ترسید که پیغمبر قدح باعرابی
دهد گفت ای رسول خدا قدح با ابوبکر ده که نزدیک تو است پیغمبر التفات ننمود بسخن عمر و قدح باعرابی داد و فرمود که الایمن
فالایمن یعنی آنکه بر دست راست بود اولی است و حال آنکه آن مرد اعرابی حضرت امیر المؤمنین بود و بخاری نزدیک قول [illegible]
حق تعالی در سوره حجرات که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه یعنی بلند مکنید آواز خود را بر آواز پیغمبر که
عملهای شما تباه شود و شما را از آن تباه شدن شعور نبود از ابن ابی ملیکه روایت کرده که گفت نزدیک بود که ابو
بکر و عمر هلاک شوند چه آواز خود در حضور رسول الله بلند کردند در آن حینی که رکب بنی تمیم آمده بودند پس ابوبکر
با پیغمبر گفت که اقرع بن حابس را امیر بنی تمیم کن و عمر گفت از برای مردی دیگر که وی را امیر کن پس ابوبکر بعمر
گفت که مقصود تو نیست الا مخالفت من و آواز ایشان در این باب بلند شد پس حق تعالی این آیت در شأن
ایشان فرستاد و نزدیک قول حق تعالی ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون یعنی بدرستیکه
آنان که می خوانند ترا از قفای حجرها اکثر ایشان لا یعقل و جاهل اند و هم در بخاری از عبد الله بن الزبیر
مرویست که رکب بنی تمیم نزدیک پیغمبر آمدند ابوبکر با پیغمبر گفت اقرع بن حابس را امیر کن پس ابو
بکر با عمر گفت که مراد تو چه بود از مخالفت من و عمر با ابوبکر گفت که مراد تو چه بود از مخالفت من و با هم دیگر
مجادله کردند در حضور رسول الله و آواز بلند کردند پس درباره ایشان نازل شد آیت لا تقدموا بین
یدی الله و رسوله یعنی در پیش خدا و رسول خدا در گفتار و کردار پیش دستی مکنید تا آخر آیه و بعد از آن فرموده و لو
انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم یعنی اگر این غافلان و جاهلان صبر کردندی که تا آنگاه که تو بیرون

پیش ایشان برفتی آنکه ایشان را بهتر بودی از آنکه وی را ندا میکنند و نداء از قفای حجرها میخوانند غرض که این روایت
که دلالت بر بی ادبی ایشان میکند مستلزم فضیلت مرتضی است چه در حق وی از این قبیل آیات و روایات وارد
و نازل نشده است بلکه آیتی که بعتاب و توبیخ تعلق داشته باشند هرگز در شأن وی نیامده است چنانکه در کتاب
صدر دهم از ابن عباس روایت است که گفت و لقد عاتب الله اصحاب محمد صلعم فی آی من القرآن و ما ذکر علیا
الا بخیر و هذا آخر ما اردنا ایراده اللهم صل علی سیدنا محمد و آل محمد و وفقنا لما تحب و ترضی و انک
انت المبتدی المنان بالخیر بل والیک المنتهی تم الکتاب الموسوم ببحر المناقب فی فضایل علی ابن
ابی طالب علیه الصلوة و السلام و التحیة و الاکرام
و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا فی ید اقل خلیقه
... فی الحقیقة ... [illegible]
الکلمات فی بیستم شهر ذی حجة الحرام ... سنه

[illegible]